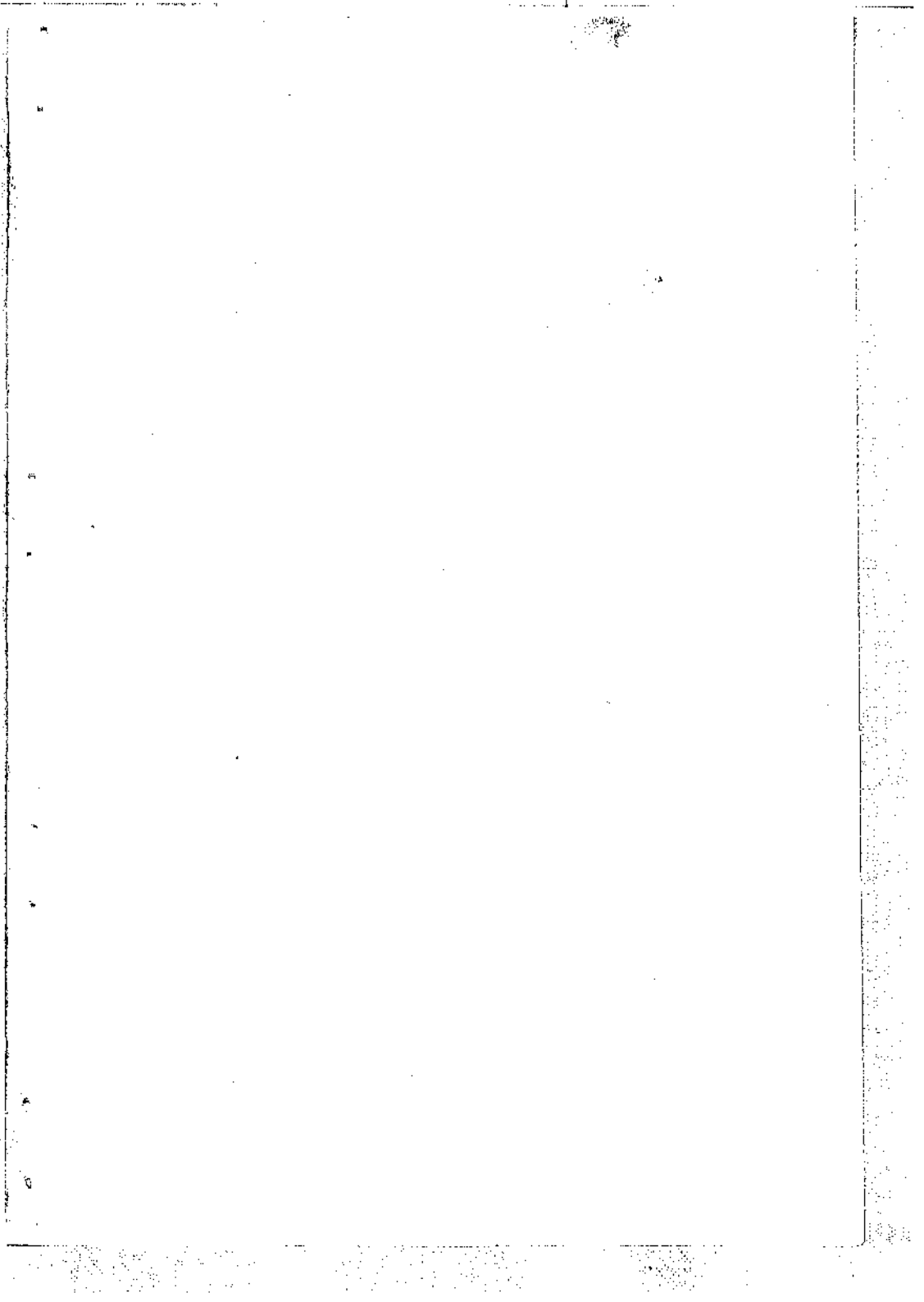


# مجموعه آثار قلم اعلی

۳۸

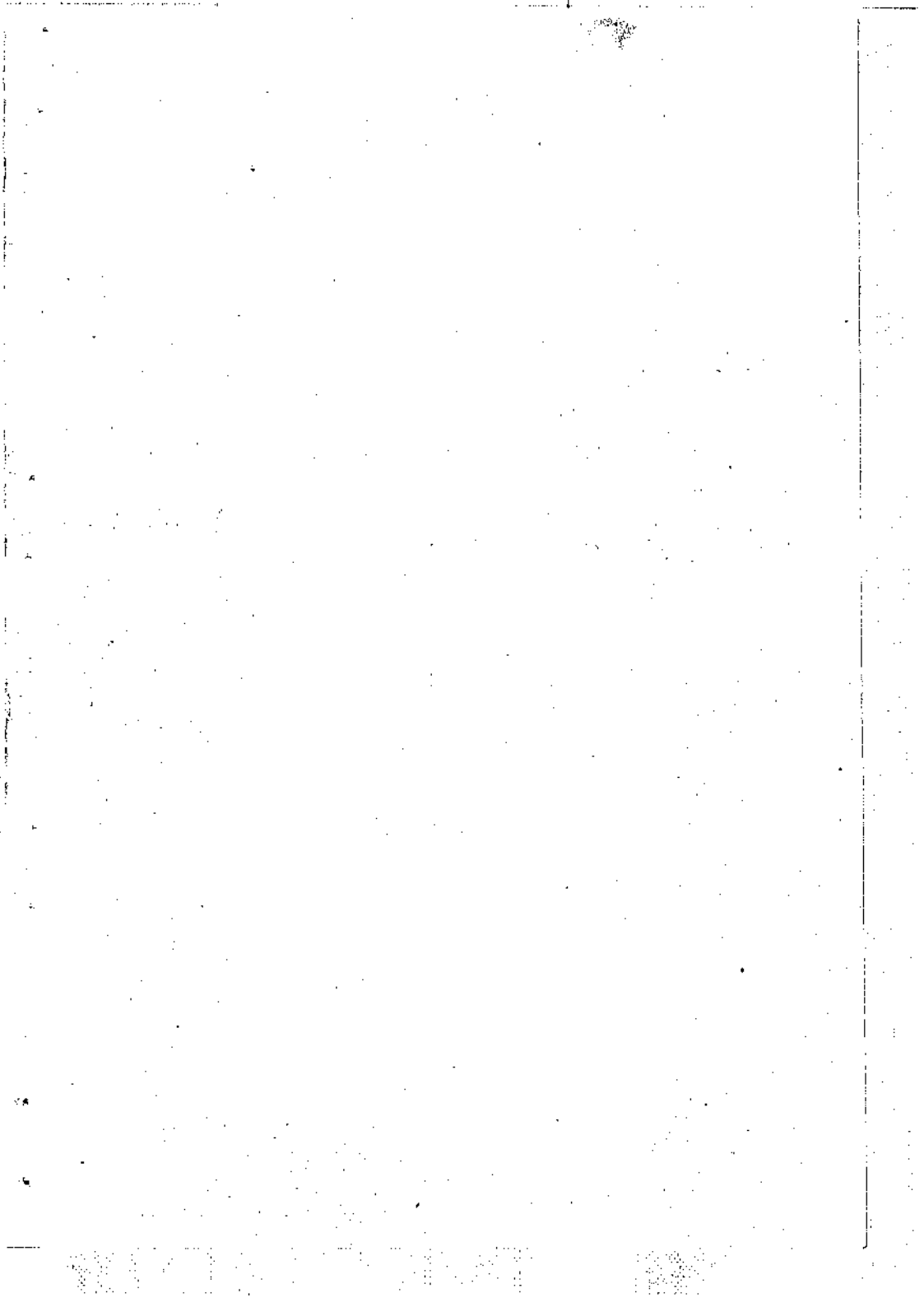
این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله اراکه  
پسند از محد و مد برد منظور حفظ کثیر شده است و طی از انتشارات  
معه اموی نییاند .

شهرالمطعمه ۱۳۳ بدیع



# مجموعه آثار قلم اعلیٰ

این مجموعه آثار قلم اعلیٰ در تاریخ  $\frac{۱۱ \text{ شهرالقول } ۱۳۲}{۵۴/۶/۱۲}$  توسط  
جناب دکتر محمد افغان علیه بها<sup>۱۶</sup> الله برای تهیه سواد عکسی  
بمحفظه ملی آثار و آرشیو امرتقدیم و پس از تسوید اعاده شد  
اصل کتاب متعلق بسرکار طوبی خانم افغان (ظاهری) میباشد



شرف و اخلاص

آوست بچند و محمدیان بیانات حربی که بسبب اربع نجات بنام  
از سماء سلطنت حمدانی نازل شده زیاد در حد اعصاب و احکا  
اولی الالباب است و اما نظر باختلاف السن و ادرال بعضه  
ملفت مراد الله نشده اند و از مطلوب محبوب و از مراد بمراد  
مانند اند لهذا در این لوح مختصری از مضامین الهیه و حقیقت  
مواعظ ربانیّه بنسخه مایع عراقی و پارسی ذکر میشود نماید  
الله چون شمس مشرق و صبح صادق بر همه عالمیان واضح و  
لائح و ظاهر و مبهرن و هویدا شود ذلک من فضل الذی  
قد کان علیکم مسبوکاه و این معلوم که حق جل ذکره لایزال و  
لایزال از طاعت و عبودیت و ذکر عباد مقدر بوده و <sup>ند</sup> خوا  
بود زیرا که احدی از ممکنات را فوق و استعداد معارف و احکا  
نبوده و نیست و ممکن آنچه در هواهای غریب و لغات و مسلک  
بقاطیران نماید از نقطه اکوان که ممتت امکاتیه غایب شده  
تجاوز نمایند و سلطان بفعل ما یشاء فی ازل البقادر علو جل  
و شتی هم و جمال خود بوده و چون طریق وسبیل درون او  
بار مسدود و مقطع شد محض بخت و مجرد فضل و <sup>الطف</sup>  
و مکرمت در هر زمان و غیر مد نفی را بصحوت فرمود تا

عباد را از وادی غفلات و هوا بس منزل عزت و بقا هدایت  
 فرماید و از ارض فقر و نیستی بیما آغشا و هستی رساند تا  
 اطیاب قدسی بوطن الهی میل نمایند که شاید از حجابت<sup>بنسبت</sup>  
 و اشارات ملکته مقدس شده در ظل وجه الله محسوس شد  
 و ابد الا باد بدوام الله باقی ماند و این مراتب را در جمیع زوایا  
 عمدت بعضی از عباد مدعی شده و لکن هرگز بجز در قول اکفای<sup>شد</sup>  
 اینست که امتحان و افتتان هیش از سما و قدرت نازل با صا<sup>د</sup>  
 از دوران معلوم و واضح کرده حال ملا حظله فرمایند که جمیع<sup>ین</sup>  
 مردم ادعای حب الله که اعظم و اجل و اسبق موراست میماند  
 و مع ذلك قبل از نزول افتتان بفعال معروض شده اند و کعبه  
 البلا یا و الحسن و الرزایا و السنن تفکر و ایما اقوال با اولی الامکا  
 باری اینقدر متیقن بوده که ان ذات قدم در مکن ارتقا و تخر<sup>ن</sup>  
 استماع متمکن و بر عرش تقدیس و تزیین مستوی دخول و خروج  
 و صعود و نزول را در مقام راهی نبرد بعد از ثبوت این مطلب<sup>الطبی</sup>  
 واضح است بر هر صاحب بصری که نه طاعت ممکنات بر قدر  
 او بیفزاید و نه عصیان موجودات از شان و مقدار او بکاهد  
 هرگز احتمال معدودی معدوم بساحت قدس قدم در نیاید و  
 لوث فانی ذیل عجز با قیر انیلا لاید بخیر او نرزد او مذکور نه رود

و درین او را در مقصد از آن سوی نه الما کن <sup>فی حد الامکان و التواتر</sup>  
 فی علو القدر و الشان و بعد از ثبوت این مقامات دیگر شایسته  
 نیست که آنجا از سما آلایزالی نازل شده و یا میشود مقصود از <sup>نقل</sup>  
 خود عباد است مع ذلک بسوی از انصاف دور است که خود را  
 از نفعات قدس این ایام محروم نماید و اینقدر معلوم <sup>شده</sup>  
 که قدر خردی از اعمال ممکنات مکسوم و مستور نیست  
 و لکن نظر ببطونت کبری و احاطه رحمت بر اشیا الظهار  
 و ابراز شده و نخواهد شد و چنانچه در حد اعتدال  
 میگذرد لهذا بعضی عباد را مطلع مینمایند که شاید سبب  
 نجات شود و ممنوع شوند و الا از غایت رحمت و عنایت <sup>کرم</sup>  
 راضی بر کشف عیوب عباد خود نبوده و نخواهد بود و آخر که  
 بعباد الله که اهل بختی و نجات و احباب غفلت و عما که <sup>بیشتر</sup>  
 ظاهر میر و بند حین مرا جعت بقدر مقدر و رسی مینمایند  
 که از کلهای ایستان با خود بار معنان بوند و شما که دعوی  
 ان دارید که برضوان جمال درس معنوی دارو شده این چه  
 علامت و نشان از ان فضای خوشتر جانان با خود آورده <sup>اند</sup>  
 اخر اهل نیازی را بجز رحمت شاید و احباب جانان از ان <sup>بسیار</sup>  
 باید تا جمیع اهل ارض اریاح تمیص الهی را از احباب او استنما

نمایند و آثار حق را از باطل چون صبح نورانی از لیل ظلمت  
 فرق دهند قسم بخدا اگر ابر معدود قلیل تسبیح الهیه در بین  
 بزیه حرکت سیکور و نهد حال جمیع اهل ارض طائفه مراد حق قبل  
 عز و الله بودند قضی ما قضی افشاء الله ما میدوایم که بعدها  
 از تراب غفلت بنفحی و در سن احدیت بحیثیکل جدید و طر اریح  
 مبعوث شوند و بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند قسم  
 بخدا که هرگز آماجی خوشتر از این ایام و فضلی اکبر از این فصل  
 در ابداع ظاهر نشده و نخواهد شد و با وقت باقی خود را از  
 رضوان باقی ذی الجلال و از کلسن جمال ذی الجمال محزون  
 ندرید و از سحاب جود و غمام فضل ما بوس و عنون خوشبند  
 و این معلوم است که همیشه خیر و صلاح و سداد احباب الهی  
 ابر عجز مضطرب و ملحوظ داشته بقیتم که ملا عظمت ایشان  
 از نفس ایشان بچویشان بیشتر نموده و گفته با الله شویدا  
 و بر شما واضح است که چه مقدار از بلا یای سر و علم که بر این  
 عبد ریخته و همه را نجات نموده که شاید همه اکل مرده از حق  
 از یاح الله زنده و از نیم صبح الهی سر از نوم بردارند نه آنکه چنان  
 شود که از مجالست بالمرع احقر از نمایم و خفی را بر طهور و بر صبح  
 دهم چنانچه در این ایام معول گشته و در این ایام که کل ملل



از عرب و بنجم و ترک و فارس و نصاری و یهود و عام و جاهل و عیاش  
با ابریحی قیام نمودند و امری جز اطعام نورانیه و اتحاد نارالله  
نمیجویند و ابریحی در مقابل همداستانه با آنکه مطلع است بر  
اینچه در قلوب مستور نموده اند حال باید انلا اخبار و یکوسه  
گفتند و سخن چیریحی با الحاطه بلایا و دزایا و قضا الا شوره  
دیگر تا انصاف چه کند و امرالله چه جاری شود علیه فی کل  
الامور و کذلک و حسبنا الله و نعم الوکیل هُوَ الْعَزِيزُ  
فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي هَذَا عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَنْفَعُ عِنْدَ تَسْتَمِ  
فَسَأَلْتُكَ فَلاَ سِلاَطَةَ رَأْسِي عَنْكَ عَنْ قِطْعَةِ رِيْبِيَّتِكَ وَهَرَّ  
عَنْ نَفْسِي وَعَنْ سِوَاكَ إِلَى بَدَائِحِ فَضْلِ مَلِيكَ مَغْفِرَتِكَ وَبَدِ  
الرَّجُوعِ عَنِ الْفُضْرِ وَالْهَوَى إِلَى مَنَابِيئِكَ يَا أَبِى الْأَطْفِ  
الْأَبِى وَعَنْ أَرَادَتِي إِلَى أَرَادَتِكَ وَعَنْ رِضَانِي إِلَى رِضَانِكَ  
إِذَا فَاتَزَلَ عَلَيَّ مَا يَسْكُدُ عَنْ كُلِّ مَا يَمْنَعُهُ عَرِيَّتِي فَيَسْلِمُكَ  
وَأَمْرِكَ ثُمَّ أَرْسَلَ عَلَيَّ مَا يَطْهَرُ قَلْبِي عَنْ ذِكْرِكَ لِيَكُونَ  
خَالِصًا فِي حُبِّكَ وَمُخَاصًا فِي وَدْكَ وَمَطْبِعًا لِحُكْمِكَ وَأَنَّكَ  
أَنْتَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ وَأَنْتَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْعَطُورُ  
بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

ان حبيب من دنيا را قراری نه در وفا فی مشهور نیست و صا

اخذ نباید در این ایام معدومه خورد از نسیمهای خوشالهی و درالهی  
لطیف معنوی ممنوع و محرّم نماید و بخارها احوال خود را از تجلیات  
انوار محبوب محبوب فرماید همیشه این گونه سخنها در میان بوده و نخواهد  
بود کار و یکون و کائن و سلطان دنیا از برای هر امری برهانی مقرر  
فرموده که نزد اولوالعزم واضح و هویداست تا صاحبان افتد و صفا  
بان متمسک شد ملتفت بعضی سخنهای لغوی که ناشی از مظالم  
شیطان میشود نشوند و الا اگر جمیع حرفها بقول ختم شود در مقام  
امور بزرگ نشان کفایت رود هرگز امر الله واضح و مبوهن نکند  
و صبح هدایت طالع نباید و ظلمت ضلالت زایل نشود جمیع  
رسل در جمیع کتب که مریدان الله نازل فرمودند هرگز امر را نماند  
بجندی و مخصوص بکسانی نفرموده اند چنانچه همه اسرار معلوم شد  
و نارا آلت تمام جهانهای محدود را اتر زد و معدوم نمود و علم  
ان الله علی کل شیء قدیر بر جلیل بقصد مآیاء و بحکم میآید  
مرتفع شد قضیة المریر عرف مرآة اشار و مواقع الهدایه و ایه  
قبل نالت ایه و ید الله مغلوله را بسیار فکر فرمائید شاید  
از سلسیل مکنونه در او نصیب برید و بطنایت و منبع این  
فضل مخزون و حقیق محتوم و اصل کردید فرماید این ایه را

تلاوت نموده اند و گویند که هرگز قرائت نشده نام معنی <sup>تسمیة</sup> <sup>الاشیاء</sup> ثابت نشود و تحقیق آید و اگر در همین این تفکر چند بر مبرفت اینها  
و ظواهر هرگز بمطالع احدی و مظاهر ندیستیه وار و نماید باری  
باید بصیرت عنایت الهی که در فواید مودع است مدرا حظه فرمایند و  
قدرا این آیات را دانسته غفلت نور زنده که عن قریب مظاهر آن در  
رجوع نمایند و طریقه ها و معنوی آنها که ان بعد از آن اشیا  
فرب و وحدت بر او نمایند و تمام رحمت ممنوع شود و سحاب  
مکرمت مقطوع ماند و سراج نور سنور گردد و در جایهای  
ظلمانی همه ارض و ساکنین از احاطه نماید همیشه سراج  
روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن  
جز اهل بقا ادراک نمایند زیرا که فیض کلیت و رحمت منبسطه  
و جمال هویت و بحر احدیه همیشه در جریان و در انبساط و  
در طه و در موج نیست بجا ظاهری که تربیت ظاهر <sup>اشیا</sup>  
با مرخالی اسماء و موکول و مفوض است در سال بیکرتبه  
ظاهر شود همچنین چهار معنوی که تربیت ارباب و اقتدای  
مینماید بر همه اشیا از غیب و شهود خلعت هستی و  
تجلی ربوبی ابلاغ میفرماید و دیگر تا کی مستحق آید و چه کس

لایق باشد که ادراک نماید چنانچه اینها را خوش روحانی از  
 باغهای قدس معانی میوزد و بلبل معانی بر شاخهای گل  
 رضوان مدیسه ایده سعی و جهد باید تا گوش از آوارهای طلوع  
 ربانی در نصیب نشود و جیم از بادهای بنام معنوی غرق  
 نماید و این بنیم بر هر حد که وزید حیوة باقیه بخشد و بر هر  
 پایه که مرور نمود خلعت دائمه عنایت فرمود و محافظان میرزا  
 و از جانان مکر بیزید و هر خرافات اقوال این وان پیراهن ذکر و این  
 مدد دید بگوای درستان چراغهای هدایت دل را بنیادهای  
 ظل خوا موش نکند اگر چه حکم من هدوی الله فهو المهدی و من  
 لن یجبله و ایام مرشدان ثابت و محقق است و لکن دلالت ذکر فان  
 الذکر یستفیع المؤمنین هم جاری و ساریت و عنایت سید  
 الله السیقات بالحنانات هم ظاهر و واضح است این نامه جا  
 حرکتش پاک نشود و شمر معانی جز در صدر و صفایه عکس  
 معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط خا لیس بودند و در  
 ایام مواخر از بوی خوش او محروم بودند و در مایه جان یعقوب  
 خانان از فرسنگهای بید ادراک نمود قیر ز کام غفلت را باید  
 بدگر جمیل دوست مدد او نمود و چشم قلب را از استتمام  
 حجب روشن و منور داشت تا بوی خوش محبوب با درک شود و تا

حبّ الهی غیر و دست از غیر و پوست شهر را میوزاند و تا اله مقام <sup>صا</sup> تمام  
نشود هیچ اعمال عاقل و باطل کرد چنانچه بر او العین همه این مقام  
و اقل و لا شیخ کشت چه قدر از عباد که شبها بنا بر فراق یار سوخته اند  
و تقاضای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند چون حجاب جمال شیخ  
شد همه بختیایات جلال محبوب مانند و بقیای محبوب که غایب براد  
مریدین بودند این نکشتند این نبود مگر آنکه از خود کوش و چشم  
نداشتند تا یار را از ما و غمیز دهند و غمیز لیل را از نصب رخ  
فرق گذارند و کم تلو و بلا یقین و بیجا جمیع معتمد کلمات  
اهل کتاب شدند و مستک با اشارات اولوالالباب که چنین  
در کتب ذکر شده و چنان در وصف مستور کشته و غافل از  
اینکه امر مبرم الهی بقاعد محمد و دیگر در و قانون نپذیرد و کویا  
از چشمه بفعل ما ایشاء شوشید اند و از خمر حکم مایرید <sup>وق</sup> مردم  
نکشته و معلوم شد که امر بر خلاف آنچه مسطور کشته بود و اول  
عقول احاطه نموده بود از شرق غیب هوی ظاهر کشت چنانچه <sup>مستور</sup> قیامت  
بقیای تحقیق یافت و خاتم بیداری راجع ای برادر من حال در  
در این کلمات تفکر فرمائید ابوالهبای علوم نامتناهی مفتوح <sup>شود</sup>  
و با استقامت تمام در امر قائم شوی و بصر جدید و با فاق جان  
و نفس جانان اسرار سبحان ملاحظه فرمائی حال اگر این عمل

چشم را بنور انقطاع عنور مدینه و رند و گوش را از استماع الحز  
 بدیع الهی منع نموده و رند البتہ گوش جان نظر بتعالق خود بجای  
 قدرین بندای خند لیب هو میاز قدر غفلت قیام میده و رند  
 از زمانیت جمال که مقصود اصلی و فیض کبر است نصیب  
 قسمت بر میداشت قسم بخدا که اگر قدری متوجع بشود از  
 حرکت این قلم حرکات ارواح قلم ملاحظه کنید و از سواد  
 مدار بود و ادجا و بد بشوید و از شیاطین این حروف حکایات  
 محوسا مشاهده کنی بقره مشک با ان فی غیر بغایت ممتاز  
 و کافور از دون خود نهایت واضح است و صبح هدایت را از  
 ضلالت بر فرقی است و این نیز اولو العالم هر است که  
 بجمع جهات از جمیع ناس ممتاز است بقوله و فعله و حرکت و  
 سکون و بقسمیکه هیچ وجه مشابہتی بدون خود ندارد و لکن  
 فطرت جعلی و طبیعت خفایشی البتہ از ادراک این است جز  
 خفاش از اشراق آفتاب در ریاض نصیبی نه و جعلی از انبیا  
 عطر شمتی نه باری جوش این بحر باین خورشها ساکن نشود  
 و صبای الهی باین وزیدها ساکن نشود و همیشه این عباد خود  
 در جامهای خشن که از در ابل است مستور نموده و مینام  
 که با سبی معروف نباشم و بر سبی موصوف نکردم با آنکه همیشه

بحرودم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره از آن ظاهر  
و محض معانی در صد دستور و حرفی از آن در الواقع  
مشهود نه جز عبوریت خیالی نه و جز نیستی مطلق متناهی  
نه و همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور ازین برآید  
که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر خوب آید و  
چه ابتلاها که دیده شد و چه برآید که از قبل وارد کشتالته  
شدند آید و در این ملک هم در مقابل اعدای ما ایستاده ام  
و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و  
در هر آن منتظرانیم که جسد را میرا باهلان و اکذام و در اشتبا  
الحی و مایوی کیرم با وجود این چه حرفها که میگویند و چه بیخیزها  
که از لسان جاری مینمایند گویایک چشم در امکان تحقیق  
نیافته و یک گوش از نگشته اشکونی و حرفی الی الله اقول  
لوی صیبا الا ما کتب الله لنا اخریکوای مردم حرمی بخود  
نمائید اگر بر غیر ندارید نیرا که شرم اعمال و اشغال بیخود شما  
راجع است و اگر سبب اشتغال فارالحی نمیشود دیگر  
علت اشتغال چرا و اگر نامر نیستید باعث اشتغال چرا الخراین  
سراج از حاجی نه تا او را از ابد های مخالف حفظ نماید و  
این شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفس محفوظ دارد

اگر چیزی نوسوزن قضاوی طی بخوید و زجاجی جز رضای  
 نخواهد در حصن حدید تسلیم بنا کر است و بر کتیبه  
 منشیبت ذکر بلا یا را اگر بخواید از سلمان جو یا  
 شوید و سبب این مکاتیب بعضی او همام ناسی  
 و الا هرگز رحمت نمیدادم و مایه کالت نمیشدم و ما  
 فتاء الامايشاء الله من الحجاء قتل الشين  
 هو الفعّال على ما يشاء اذا سمعت نداء من ملاه  
 الاعلى بان يا عبدنا فادفنا في سبيلنا وانا قبلناه  
 وكان الامر متضيا

هو البهي الباهي الابهي حمد مقدس از عرفان مکتب  
 و صفی اراد را که مدد کات ملوک غریبها لیرا سر است که  
 کمیز مقدس از ذکر درون خود بوده و لا يزال متعالی از  
 ما سوی خواهد بود و احدی در عوالت ذکرش کما هو بلخی  
 ارتقا بنجسته و نفسی بمجارج و صفی علی ما هو علیه  
 عروج نموده و از هر شانی از شئونات غر احدیتیش  
 تجلیات قدس لافضایه مشهور کشته و از هر ظهوری  
 از ظهورات عرفیه روشنوارا بلایه ملحوظ امید چه  
 بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او جمیع



آنچه در اسماءها و زمین است نزد ادنی ای تجلی آن معدوم  
 صرف کشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت  
 بالبناء و که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر  
 ادنی ایان عاجز و قاصر بوده و نخواهد بود هیا کل اسماء  
 در وادی طالب سرگردان و مظاهر صفات در طور و مقدار  
 رتبان در بولسان موجیان طظام رحمت نیز و از آن جمیع  
 بطران عزت هستی مزین نموده و فیض آن نفحات رضوان بهین  
 تمام موجود را ترا بخلعت عزت می مکر داشته و بود مظهر  
 از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق انبیا را با اسماء  
 از علم محض بر حسب وجود آورده که بزل بدایع خود در  
 اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض و فضالش را و قوف  
 از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر خلق خواهد فرمود  
 و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از کالیات ظهورات  
 تمامی بدیع خود خلق را حدید فرموده تا جمیع آنچه در  
 و ارض این جهان آیات خرافیه و معجزات ظهورات قدس  
 انفسیه از باده رحمت مخفانه عزت احدیتش محروم نمایند و از  
 رشکات فیوضات کتاب مکرمتش ما بوس نکرند چه قدر  
 محیط است بدایع فضل بهینهاست که جمیع آنچه در

احاطه نموده بر مقامیکه ذره در ملک مشهود و نه بکرانکه حال است از  
 ظمی و رات عز احدیت او را حق است بنمای نفس او و مدلاست بر انوار  
 شمس وحدت او و بنای صنع خود را جامع و کامل خلق فرمود که اگر جمیع  
 حقوق باغنده اراده معرفت نسبت بن خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع  
 خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند آنچه رسد معرفت از فاسد عز حقیقه  
 وان ذات غیب لا بدک عرفان عرفا و بلوغ بلغنا و وصف خفیه اجمع باقی  
 اوجاع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور و طالب سید اولی تر  
 منصف و صد هزار روح القدس در سماه قریب از اصفا کلمه کن معرفت  
 مضطرب لبزل بجا و تقدیر و تزیین در ممکن ذات مقدس خود نبوده و  
 لا يزال جمیع و ترفیع در مغز کیمونیت خود خواهد بود معتار با  
 سماه قریب فانش جز نبیند خیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قریب  
 و وصل الشجر بود و عجز و حسرت قدم نگذارده اند چه قدر متعجب است از  
 ذره لاشی از تعقی در غرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است  
 از تفکر در قدرت مستوره در ظمی و رات صنع تو اگر بگویم بسیرت  
 بسیر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر بگویم بقلب ادرک شود  
 قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشد چگونه تو را عارف شود  
 اگر بگویم معرفتی تو مقدس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر  
 معرفتی تو مشهود تر از آنی که مستور و غیر معرفت مانی اگر چه این

ابواب فضل وصل و لقايت بروجه همکات مفتوح و تجليات ابواب  
 جمال بهائت براعراش وجود از مشهور و مشهور و مستوی <sup>ظهور</sup>  
 این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که ساختن جلا  
 قدست از عرفان غیر مقدس بوده و <sup>احلال</sup> بیاط است از ادراک ماسوی <sup>تقوا</sup>  
 خواهد بود بکینست خود معرفی و بذات خود موصوف و <sup>تجدید</sup>  
 از هنیا کل عز احدیه که در سیدای هجر و فرات جان ماخته اند وجه مقدار  
 از اواح قدس حمدیه که در سیرای شهور و بصوت کشته اند <sup>بسیار</sup>  
 با کمال طلب و استیاق از شعله ملتهبه با فرات شوق شد و <sup>بسیار</sup>  
 از احراق که بر جای و صالت جان داده اند نه ناله و حنین عاشقین <sup>بسیار</sup>  
 قدست رسد و نه سینه و نه فاصدین و مشتاقین <sup>بسیار</sup> به مقام قریبند  
 و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و منح <sup>شد</sup>  
 محض جود و فضل در هر عهد و عصر آفتاب عنایت خود را از شرق  
 جود و کرم بر همه اشیا مستشرق فرمود و آن جمال عز احدیه را از <sup>شرق</sup>  
 برینخو و دستخوب نمود و بخلعت <sup>بسیار</sup> تخصیص مخصوص فرمود که <sup>بسیار</sup>  
 در سالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را جلالت کونین <sup>بسیار</sup>  
 و ششم قدس به مثال تا جمیع ذرات اشیا از کدورت غفلت و <sup>بسیار</sup>  
 پاک و قدس شده بجزوت عز لقا که مقام قدس بقاست <sup>بسیار</sup>  
 و آوست عزات اولیه و طراز قدسیه و جلوه غیبیه و <sup>بسیار</sup>

تمام بطون ظهور سلطان احدی بر جمیع خاق خود را باطل است  
او که غیر اطاعت الله است مامور فرموده و قواست بر اسمیه  
از اراده اش ظاهر و قطره و تورات بمقام صفتیه از امرش باهر و عرفان  
موجودات و وصف ممکنات از اول لا اولی الاخری الاخری راجع است  
مقام برده و احدی را از این مقام بلند احدی که مقام عرفان و طاعت ان  
شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجاور و ارتقا ممکن نبوده که  
و ضول بقیب لا بد رنگ بالبدیهه محال و منع بوده پس قواست  
ان بر باطن در ظاهر این ظهور سلطانی مشهود و اشارات آن  
غیب از افاق این طلوع قدس محمدی من غیر ایشان طالع و ملحوظ  
و این کینونات مشرقه از صبح احدی را بجای ظاهر فرموده و در آن  
کینونات مشرقه رساله از اتیان مثل ان عاجز و قاصر بوده از ان حد  
خیال اعراض و اعتراض نماید چه من دون تجر و اضحی و برهان که  
حجت الهی و برهان عز محمدانی بر هیا کل انسانی تمام نبوده و منحوا  
بود و لکن بتخصیص حجت بایات منزله و با اشارات ظاهر و یاد  
ان منوط و شرط باره از سلطانیت نبوده و خواهد بود و منوط  
و معلق با باره دن او نبوده حال ای طالبان هوای قرب قدس محمد  
بطلب تمام و مجرد سعی کامل از سلطان وجود و ملک مشهود و مستند  
نموده که متاید از طغام قیام وجود و فضل خود گفتگان را از اسلیم

بیزال و نسیم بمینا ل خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ملامتاً  
 عرفان و منتهی ثمر وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی در  
 مقام ارجمند امی بوده جمعی بآید تا آنکه مظهران که الیوم عالم المر  
 اخطا نموده فارغ شده و اجل شجرم مرتفعه مبارک که آفات از شوند  
 که اینست تمام رستگاری و اصلان و حقیقت فوز و مسدود <sup>منتهی</sup>  
 ان و دیگر آنکه باید از اقباب وحدت و سلطه حقیقت را از ظهور  
 بوارق انوار مستشرقان از ان کینونات احدیه بشناسند و عازن شوند  
 چه که ان ذات اولیه بنفس خود قائم و معروض بوده و تحت او هم از  
 نفسان ظاهر و لایح خواهد بود دلیل بر ظهور شمس همان انوار  
 شمس است که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضمیق است و  
 هم چنین کل عباد بنفسه مأمور بر عرفان از شمس احدیه بوده اند دیگر  
 در این مقام رد و لغراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی بمثل و تحت  
 نبوده و نخواهد بود باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر  
 بخود امر و ظهورات ظاهره من جمدها و بوده تا از صراط الهی نلغز و مثلاً  
 ملاحظه در انسان نمائید اگر او را بخود او عارف شوی بدره تمیز که او را  
 ملاحظه نمائی میثناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و تمیز  
 داشته باشی هران و یومیکه تمیز تجرید شود از عرفان و <sup>تجرب</sup>  
 و ممنوع مائی پس نظر از ان تحدیدات ملکیه و شئونات ناقصه

وظهورات سمائیه برداشته اصل ظهور ناظر باشید که مبادا در  
 حین ظهور از اصل شجر محجب مانند و جمیع اعمال و افعال <sup>طل</sup> <sup>معا</sup>  
 و باطل مشور و از اثبات بنفی راجع شوید و شاعران نباشید و  
 معوذ بالله عن ذلك فلو آفتن باملاء البيان لتعرفوا الطغ <sup>نفسه</sup>  
 و بما یظهر مرعده لاهما دونه لان دونه یختمکم و لو یکون کل من  
 السموات و الارض و هذا خیر الصریح مع علیکم ان انتم تقبلون باری  
 بصی و شهاده را از توحید بما سوی الله باک و مقدس هوره تا بجا  
 او در ظهور نایز شوید و یلقای او که عبرت و اله است مزوق گردید  
 و اینست قول حقیقه سبقت تکریر او را فوئی و از حسب دنیا بد  
 او را باطلی نزل در مشکوه کلمات چون سرایح منیر و تابی روشن و  
 مضیی بوده و خواهد بود در حدیث که است حال نفسی که مضمون خود  
 بانوار ضیاء قدس محمدانی منیر گردد <sup>صفت اللغاری</sup>  
 اینست بدایح نضایح الهی که لبسان قدرت در مکن عظمت و <sup>مفعد</sup>  
 قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را  
 از اصحاء نضایح محبوب <sup>مضمر</sup> و ممنوع ممانید

باسم ربنا العالی الاعلی

ای مؤمن مهاجر عطر و ظمأ غفلت را از سلسیل قدس  
 عنایت شکنیده و شام بین بعد از اصبح منیر قریب منور گردا

بیت محبت با غیر این نظام شهوت فانی خراب مکن و مجال غلام <sup>تیرا</sup> بر  
 بختات تیره بغضات مپوش بقوای مخالف پیشه کن و از <sup>مستور</sup> مستور  
 الله اندیش و معین طلب عنبر را بخاشال از حرص <sup>مسدود</sup> مسدود  
 مکن و عیبه خابیه دل را از جریان باز مدار بحق ممتک <sup>سور</sup> سور  
 عنایت موصول باش چه که دون او احدی را از فقر بغضات رساند و از آن  
 نفس نجات بختدای عباد اگر از بجزوغای مستور احدی مطلع  
 شود یا از کون و مکان هر دو غفی و بی نیار گردید تا طلب در میان بر  
 افرودید تا مطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانا است فانی <sup>کرد</sup> کرد  
 ای احمد از البحر متوجه منطلقه مستور خود را منع مکن و از <sup>طریق</sup> طریق  
 مستقیمه <sup>مستور</sup> مستور مپاش چشم را منبر کن و بنور <sup>الرحمن</sup> الرحمن روشن نما تا بسینا  
 مبارک طیبیه که محل ضیاء و استضیاء سنا و الطیبیه است و از <sup>شع</sup> شع  
 و تجلیات انوار الاضایه منور گردی و قندای جانقزای انظر <sup>ترانی</sup> ترانی  
 مشرق بیان سبحانی من غیر تعظیم جشنوی جمال غیب در هیکل  
 ظهور میفرماید ای احمد نغمه از عرف کلستان قدس روحانیم بر عالم  
 هسق و ذبید و جمیع موجودات را بطراز قدس محمدی عزیز تر <sup>مستور</sup> مستور  
 در شیخی از طعام غنایم بر عالمیان مبدول گشته و جمیع را سرست  
 از این مباده قدس است از عدم محض فانی بصره وجود باقی <sup>شد</sup> شد  
 ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار الاضایات از جمیع

جهات ملاحظه نمائی و کوش را از این تقلید بکنم کن تا نعمات علیها  
 وحدت و توحید را از افغان باقی انسانی بشوفا ای احمد چشم در به  
 مر است اورا بعبار نفس و هوای تو مکن و کوش مظهر خود مر است  
 با غرض ششویه نفسیه از اصغاء کله جاسعه باز مدار قلب خزینه <sup>است</sup>  
 ثانی مکنون اورا بنفس سارق و هو سرخا ن مسیار دست علامت  
 عنایت مر است انرا از اخذ الولیع مستوره محفوظه حر و مرغنا بکوا  
 هیا و فیض رحمت بمنتهایم از سماه مکرمت جز استلام چون عنایت  
 هاطل در نزول و جریان است باید مقصدش و کوش منزه و استقامت  
 تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بنمایید بکوا ای بندگان  
 بتجدید نفس و تقلید هوا خود را مقید و مغالطه سازید چه که مثل  
 تقلید مثل سراب بقیعه در وادوی می گم که است کلم بزل تشنگان  
 سیراب بنموده و لایزال سقایه نخواهد بود از سراب فانی چشم بر  
 بزلال مسالال لازوال بینام در آید اولو قدرت ربانیرا اولو  
 مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی ان بلا فای  
 اب فانی و معدوم شود و قدرتی ان بلا فای اب صافی و سیر  
 کرد پس جهد بلیغ و سعی مزج نماید تا اولو قدرین صفا انرا  
 من دون ایشان بدست آرید و ان معرفت مظهر نفس من <sup>بوده</sup>  
 نخواهد بود و لم بزل باب عنایت من زنده وحی و باقی خواهد



ای بنده کان من جمال قدم میفرماید که از ظل هوا و بعد و غفلت  
 بظل بقا و فرسودخت بشناسید و چون از من تسلیم شوید  
 تا ریاحین معطر ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات  
 نماید و چون نار مشعل شوید با اجباب غلیظه را محترق نمائید  
 و احساند میروند مجبور از خوارت حساب الهی زنده و باقی دارید و  
 چون هوا لطیف شوید تا در مکن قدس و لایتم در آید ای  
 بنده کان من از قدینه و هیبتی بقیه تو کل بیرون آمده بمید  
 محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت و استغ  
 و عنایت خطره مایوس مباشید که هر شیء کلمه موجودات را  
 محض خود و کرم از نفسی محض ملک هستی آوردم و بطلب  
 عنایت فرمودم و بی سوال احابت نمودم و با استعدا دستها  
 فضل وجود را میدول داشته جمیع شما ائمه را رضوان قدس  
 منید که بدست رحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و  
 به نیسان رحمت بیروال خود تربیت نمودم و از حوارت کونه  
 و خطرات ملکیه ببلانکه حفظه حفظ فرمودم حال از غرض  
 و حافظه در حق خود غفلت نمائید و در او را ما و ترجیح ندهید  
 و غیر او را بر او مقدم و مرتج مدارید که فساد از ریاح سهمومیه  
 بر شما مرد نماید و جمیع را از اول بق بدیعه و آثار جنبیه واقفان

منیعه و اعصاب لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را از لسان  
ظهور قبلم شنو که بپریم مردم که هر مالک بستانای شجر  
نایب را در بستان باقی نگذار و البته او را قطع نموده بنار افکند  
چه که حطب یا بس در خور و لایق نار است پس آنچه از رضوان قدس  
عبایت من خود را از سموم انفس خبیثه و ارباب عقیقه که معاشرت به  
مشترکین و عاقلان است حفظ نماید تا اشیا را و خود را و خود معبود  
از نجات و دست یابد و حیات اشته محروم نکند و لایزال در رضوان  
قدس احدیه جدید و خرم ماند ای بنده کان بیان مصلحتان حضرت  
سبحان را بنظر هم و ظنون منهدم نکنید چه که ظن لم یزل مغنی بوده  
و لایزال نفسی با بصراط مستقیم هادی و نکشته ای عبادید قدرت  
مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنت را مظلوم فرض گرفته اید و رحمت  
مترکه مسبوته غیر مقطوعه ام را مقطوع دانسته اید و سحاب <sup>تغیر</sup>  
متعالی وجود کریم را ممنوع و غیر مهطول خرمن نموده اید یا بدایع  
قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و با بقدر مستیتم و احاطه  
اراده ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته اید چرا که انجالی غیر  
قدس احدیتم را از ظهور ممنوع نموده اید و مظهر ذات عزایم را از ظهور  
در همه آفاق ممنوع دانسته اید اگر چه اضاف بکشاید جمیع  
خصایق ممکن از این باره جدیدی سرست بینید جمیع ذرات

اشیا را از اشراق احوال من مشرق و منور خواهید یافت نفس ما<sup>انتم</sup>  
 غنیمت و ساء ما انتم تطون او بنده کان عبده خود رجوع نمائید و  
 از غفلت نفس و هوا برآمد قصد سببای روم در این طور مقد  
 از سر و ظهور نمائید کله مبارکه جامعه اولیه را سبب بر منمائید و  
 از مقرر شدین و قدس تجرید منصرف مدارید بگو ای عباد طفل اگر  
 چیدای رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نمود و نمودار  
 جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عباد  
 شو شدیاست و ظهور رقم بنیای عظیم بنیای مستفهم را بگو  
 مقدس از کبر و هوا نشوید و بجهت سر و سر در بدایح امر و ملائکه  
 از احوال بحر رحمت که جمیع البحر لایحه قطره است نزد و محرم مشوید  
 و از معین عذاب فرات ساینج خود را تسبیح سازید قسم بذات غیب  
 که اگر اقل از ثمر و شعور است بدبینه سببای ریح شتابید  
 و بعین خود معین قدسیه منوره و اظه و اورد گردید ندای ریح  
 القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر و ششویید و غفلت  
 منمائید ای احمد از تشبیه تقلید بر وضه قدس تجرید و فرزند من  
 توحید بخرام بگو ای عباد باب رحمت که بر وجه اهل امنا ظاهر  
 کسودم بدست ظلم و اعراض بنیدید و سدره سر تقه<sup>من</sup> بحر و اعراض  
 قطع منمائید بر استقامت میفرمایم قلب خزن جواهر غنیمت<sup>ست</sup> شبنم من

محل حرف طایفه دنیا ای دنیه ممکن است و صدر محل اثبات سنبلا  
 حبت مر است اورا بعباریتی بغضا مینا لایید صفا تم  
 شونینا قابل ورود ملکوتی عزم شویید و در جبروت قدس  
 جمیع اشیا کتاب مبین و صحیف محکم هوم منسند بدایع حکمت  
 لدنیم را بحیثم ظاهر مقدس و قلب نورانی متوه مشاهده نما  
 ای بنده کان من انچه از حکم بالغه و کلم طیبه جامعه که در الواج  
 قدسیه احدیه نازل فرمودم مقصود از تقای انفس مستعد است  
 بهوات عز احدیه و الاجمال مقدس از انظر عارفین است  
 اجلام متوه از ادراک بالقیین در شمس مشرق منور مضینه  
 مدالعهظه نما شید که اگر جمیع عباد از بصیر و اخی چه در  
 منتهی مبالغه نما بند و یابد درون ان منتهی حمد مبد  
 دارند این در رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح  
 و ذم جمیع در امکان حد و ریه بخود مقبل و معرض الرجوع  
 بوره و خواهد بود و شمس در مقرر خود بکمال نور و اعطای  
 فیض و ضیاء مخور من دون تغییر و تبدیل مشرق بوره و  
 خواهد بود و همچنین در سراج مضینه در لیل مظالم که  
 در محضر شما روشناس است مشاهده نما شید یا انچه از  
 اوصاف منجیه و یا جوامع صفات و صیغه در حق او ذکر شود

هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لکن فی الزی فی نفسی سید  
 بلکه در این دو حالت مذکور او بیک قسم افاضه نور مینماید و  
 این مدح و ذم بقا تلین راجح بوده و خیر اهد بود و فی الجمله  
 ملاحتله میشود حال ای بیاد از سراج درس منیر صمدانی که در  
 مشکوه عزریانی مشتمل و مضیی است خود را مجموع نماید  
 و سراج حیات الطیرا بدین هدایت در مشکوه استقامت در  
 منیر خود برافزیند و در سراج توکل و انقطاع از فاسوی الدنیا  
 هب و با نفاس مشرکین حفظش نماید ای بندگان مثل  
 احذینم مثل بحریت که در قمر قبح از لئال الطیفة منیره ارید  
 از احضار مستور باشد و هر طالبی التبه باید که جمده طلب  
 بسنه بطالی ان بحر در اید تا سمت مقدسه در الوان جمعه  
 مکتوبه را علی قدر طلب و جهد اخذ نماید حال اگر احدی  
 بشاطی قدس قدم نکند و در طلب او قیام ننماید هیچ  
 ان بحر در لئالی ان که شود و با نقصی بر او وارد اید قیام ما انوم  
 فی انفسکم و ساء ما انتم سو همون ای سبک کان ما تقطعون ان  
 بحر اعظام الحی و مواج حبیبی نزدیک و فریباست بلکه انور  
 از جبل و درید بانی باز فیض صمدانی و فضل سبحانی و جو  
 رحمانی و کریم عز انسانی و اصل شویده و ناز کریمدای بندگان

اگر در بدایح جود و فضل که در نفس شما و وسیع کرداره ام <sup>مطلع</sup>  
شود بدالبت که از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس  
خود که نفس معرفت مراست بی برید و از دیون من خود را  
مستغنی بینید و طعنا مکنات و تقصام مکرمت را در  
خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ایهتیه ظاهر<sup>ه</sup>  
و مشهور بینید این مقام امنع اقدس را بمشخصیات ظنون  
و هوی و افکیات و هم و عی ضایع مکن ارید مثل شما مثل  
طیریت که با جنه منیع در کمال روح و ریحان در هواهای  
خوش سبحان با نهایت الطینان طیران نماید و بعد بجان  
دانه باب و کل ارض میل نماید و بجز من تمام خود را باب و آ  
بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و قهوی  
مشاهده نماید چه که احسنه لود باب و کل قادر بر طیران شود  
و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را  
ارض فاسیه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطین  
و ظنون و قواب غل و بغض اصیلائید تا از طیران در اسمائیه  
قدس عرفان محروم و منوع نمائید ای عباد لثالی صدق بجز  
صمدانی را از کفر علم و حکمت ربانی بقوت بزدانی و قدرت  
روحانی بیرون آوردم و حوریات عرف ستر و حجاب <sup>مظاہر</sup> اند

این کلمات محکمات محشور نمودیم و بنعم آباء مسلک احدیه رسید  
 القدره مفتوح نمودیم و روح قدس مکنونه از ابر جمیع محکمات  
 مبدول داشته حال مع جمیع این فیوضات منبتت حیطه ران  
 غایبات مشرقی بصیرت خود را وضع نمائید ملاست آن بر  
 شما راجع بوده و خواهد بود ای اهل بیان ایوم مقصود از انوار  
 و خلق خود را دانسته بپیکر جواهر جمال مرتضی الهی رسید  
 ای فضل احدیه وون شما از ارض در سهوات و ارض مشهور  
 در ظل شما محشور است و بالتبع مرزوق و مستمند شد املا  
 در ارض کتبته نمائید که مقصود زارح از سقایه سقایه زرخ  
 خود است و بسا حجر صدمه صاحب که در آن کشت و زرع بالتبع  
 مشروب میشود پس مقصود از نزول خیر فی ارض مرزوق است  
 او بوده که محل انبات نبات عالم و حکمتش و من بعد آن از اعدای  
 فاطمین که ایجاد مژ و که از ضد بالتبع بر شحات فضلیه است  
 مرزوق و مشروبند او اهل بیان با جمیع انبیاست عالی و مقامات  
 متعالی از خود غفلت مجوسید و از حق عزت مکبرید و از سرتیبا  
 امر الله در جمیع احوال فاعل مشوید و عهد نمائید که کلمات الحیر  
 بدو ان قیاس نمائید ای سیدگان اگر صاحب بصیرت نمید بین  
 بنیایان وارد شوید و اگر اهل سعید شهر سماعین قدم گذا

و قطرات

و اگر صاحب فلسفید بجهنم موقوفین محل گزینید تا از شما <sup>علم</sup>  
 انواع حال الهیته در این آیام مظالمه محبوب نماید چه که در  
 این سنه سنه تقصیر گری و فتنه خطی است ای عباد و صایا  
 روح را با قلم تسلیم و مداد از جان و ایمان بر لوح صدور خود  
 مرقوم دارید و در هر آن نوحه بان نموده که مباد از حرفی از آن  
 تجاوز نماید و باید تمام افعال <sup>بسی</sup> الهیته و از دون آن اجراض نموده  
 که اینست اصل و قمر ته منبته در شجره الحیره ای عباد نیست  
 در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم فیهما ابد مگر بر  
 حق خالق از پروردگار شما چرم مناعت نفس نماید و عهد  
 الله مشکنید و تقصیر میثاق نمکنید با استقامت تمام بد  
 و قلب و زبان با و نوحه نماید و نباشید از بیخیران دنیا فانی  
 است و حقیقت و نیستی است بصورت هستی راسته طایفه  
 میندید و از پروردگار خود یکساید و مباحثید از غفلت گشته  
 بر راستی میگویم که مثل دنیا مثل سر راستی است که بصورت اب  
 و ضا حبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون با بسند  
 بی بصر و در تضییع مانند و با بصورت معشوقیکه از جان و  
 روح غاری مانده و عاشق چون بدور رسد لا یمین <sup>هدیه</sup> و لا یغنی عما  
 نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصل نماید او عباد اگر در این



آیام مشهور و طام موجودی الجمله امور بر خلاف رضا از جبروت  
 قضا واقع شود دل تنگ مشود که آیام خوش رینانی آید و  
 عالمهای قدس روحانی جلوی نماید و شما را در جمیع این آیام و  
 عوالم غمتهی فقد و عیشتی معین و دنیق مقرر است البته  
 بسبب اینها رسیدن و فایز گردید اگر تمیز فانی را به غیر باقی  
 تبدیل نمائید و مقام جنات ارضیه که مقرر خلودار و روح عز  
 قدسی است وارد شوید جمیع اشیا دلیل بر هستی شما  
 اگر از خجارتین نیستی بدو آید از رحمت آیام معدوم دانستند  
 میباشند و از خجارتین ظاهر در سبیل محبوب محزون مشود  
 چه که بعد هر خجارتی عمارتی منظور گشته و در هر جمیع بحکم با  
 مستر ای بندگان سلسیل عذاب حمدانها از معین مقدس  
 صافی طلب نمائید و آثار منیع حیات احدی را از دست  
 الهیه اخذ کنید چه در وادی جزو این نشین خوش تسلیم گوید  
 قدس تکریم بدست نیاید و از شجره با ایسه ثمر لطیفه منیع <sup>حس</sup> ط  
 نکرد ای طالبان با دروغانی جهان قدس نورانی در فغان قدس  
 حمدانی از شجره روحانی بیجا سبب نرانی میفرماید چشم دل و طابرا  
 محروم تمامید و محل ظهور اشراق انوار جمال نشین است که دل شک  
 لسان الله لعن انتم میرزا الی غوغا سطر الروح تصدق

هو الله نامه دوستی بر محزون بنیستی وارد شد و معانی روحانی آن  
 مسترت ناز و فرجی با اندان بخشید معلوم است که دوستان <sup>مستور</sup>  
 که در ایشان الهی وطن دارند باید از خالک در گذرند و از افلاک بگذرند و  
 از ترا سپردارند و در سناحت و در سرت الارباب گذارند از اینها <sup>بهر</sup>  
 سدی حایل نشود و هیچ مغیری تغییر ندهد از خیر عشق <sup>مستور</sup> مد شو  
 و از جام شوق بهیوش مست جمال لایزال شود و محو لاله <sup>بیشال</sup> و ظاهر ایشان  
 اگر نار جلوه نماید باطن ایشان بورد لالت میکند عالم الفاظ ایشان را  
 از راس بلند معنی منع نکند و حجاب عمار از مواضع حقیقت <sup>مستور</sup>  
 خا از بیرون کل پرواز نماید و بیاض عزت و حمید در هوای <sup>مستور</sup> قدس  
 سیر کنند و آنکی حرکت عوالم نقرند بقلب <sup>لطیف</sup> و جمع است و قلب <sup>باله</sup>  
 بی باکی در ایشان و بیان کشف نماید به ما درون را بنکریم و حال راه  
 ما بر و نماند انکریم و قال راه بر خود و حجاب معلوم است که اینها <sup>مستور</sup>  
 معروض چه قدر از امورات مکر و هر امر تک هستند و در ادبی <sup>مستور</sup>  
 سالک اند و دیدار به غفلت مامق هو اسحق گویند و در تیر <sup>مستور</sup>  
 سلوک نمایند ای عوغای عشق سخن جانرا بگو شرجان <sup>مستور</sup> بشود  
 سبیل خایان جان و دل باری و در کوی دوست سر اندازی <sup>مستور</sup> تالی  
 سر اندازی و سبیل مجرمتی و ایشان خبر و شانی و از این <sup>مستور</sup> کجی  
 ظاهر می بکشد ای خوالهی میل فرمائی ای بلبل بیایع <sup>مستور</sup> در جا

و بر شاخ گل و قمر کزین وای همدهد مبدینه سسنا باز کرد و ای بو سبت  
 از صحن تن بدای خلایل از ناز نفس بگذرد و نازان عشق وارد شو تا دور  
 این طلعت آیم مثل نور بر امر و زوی و کمر خدمت بو سبزی و بجان و دل  
 طوف مبدینه کل نمائی ابلتت قهرم وجود افا فاشو و زایع المعانی  
 من قبض المعنوی تصدیق البقا عن من الوفا و تكون من المبتدیان  
 فی ام الکتاب من الفلم القدره علی نوح العزم بالحق مکذوب و الاکبر  
 علیک و علی الذین یتبعون فی ام مکره و کانوا من المحسنین فی اللوح صلوات

شوق

عیسای

مرهیا عیسوی خان بلا مکان عروج نمود قفسن و جبین از طیر شجور دعا  
 ماند لیل قدم بصرای عدم روز نور و عند ایسالی بر سوزن تاب  
 بجز و ترا آمد سر از غرت بر دید و همای رفعت از نشا خسار حقیقت  
 پدید افلا که ای بلند بر خاک تیره بلبشت و نغمه ها از دل برید  
 برخواست اب کورا بخون تبدیل شد و صحن فروس بر برین  
 امینت کشت بلی تیر قضا ای الهی با سینه من در دستان ای حق  
 گفتند برای نامتناهیر اگر در عاشقان مشایق هر که با خد نکست  
 بر صدر احباب واریا بد و هر جا غی است بر دل اصحاب ناز آرد  
 عاشقان از چشم تر باید و معشوقان از ناز و کرشمه شایده حبیب  
 کر سندانه سراید محبوب بر حنا سیرا بدیا که شربت وصال حق

انظار کرمای

تن بزوال درده و اگر غم جمال طلبی در نادای حرممان با نه مر میما خترا  
بسر و بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدر در کوی طلب  
کداری صابر باش و در خراجش و با سازیده مناسش و از بی صبر این  
مباش پس این تسلیم بپوش و از باره رضا بنوش و عالم را بدرستی بفر  
دل بقضا در بند و بحکم قدر پیوند چشم محبت بر کشتا و از غیر دوست  
در پوش که خضر سب در محضر قدس حلقه زنییم و بحضور ستا خرد  
ایم و از بر طعراقی نغمه بخاری بشنویم و یادوست ملحق شویم  
ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی بینیم و ناستیدنی بشنویم و با شنیدن  
هیکل و معراج بر قصاریم و در حریم خان بزم خوشی بیارایم و از ساق  
جلال مساعز جمال بر کیم و بیاد رخ ذوالجلال غم به مثال در نو شیم  
چشم را از آب بالکن و دل را از خون بروب و قلب را از غم فارغ نما  
و با شنک ملحق بر خوان ده کرنج بار در کوی امامه کردن نمایم  
الحکم لله  $\ll$  جسم الهو بشیر عما و عرش هویت به قیصر سنا  
عزیمه مدیله از غضب بقای مدینه و فاجانب مصرهای سنا شوق  
روا کشته از نغمه ان بحور عطر الهیه و بخور طیب حمدانیه نقل  
وجود قدس زیاتیه را معطر و مزین فرمود کوی اکثر رضوان حق و  
سلسال جان مطلق از ابر حیر دلکش معطر شده آکواب  
بلور دوست سناقی بقیاس است و کوش با قوت بود دست طلعه

خدا را از هر کجا و طلب خمر حرام و ماء زلال و عذب بپاشان می نماید تا که راقبت  
 شود و کرا مضیب کرد که عین بصر الحی را که در او منتهی است از این بصر  
 روشن و ستور فرماید و از این خمر غیبی احدیه عطش قلب را ساکن نماید  
 تا ای اسم بیان اسم کند و در وصف ذکر صفت نماید و سبحان الله از بدایع  
 جوامع حکمت بالغه الحیه و طرائق توابع قدرت جامع جماداتی که  
 جمیع موجودات از عرفی زان در هوشند و همه ممکنات از سنن ان  
 بهوش و محو ربی این صیای صباغ از تیه را بر یق نور باید و این عمل  
 صافی مصای البیبر را کو بی از کافور شاید تا فرم عین شیا کل بدن و جماع  
 از این آب همچوان بپاشان مشروب شود و بعد ساقی بساط مجلس است  
 و محفل بوی تیه کرد این آیام که طیب و عجماء وجود در سماء شود و جمیع  
 کشت و وصف زده مانند همدیگر جذب مکنت از هوای عزت در دست پربا  
 نمودن از شرقه ایوانی میگزساری روی نمودن از زمین هوی چندان  
 طلعت قدس و جهت السن چه استماع نماید و چه بیامارد قدسین  
 منیر عرب تکبیر را بھر که مایلی بپوشان و مفتخر کن طایر حلیکن چنان  
 هوای

صفای

طلعات قدس در کف باشد و جهات اشر در ذات و جهات  
 افریدوس در غنات و حوریات بافت در ذات در این آیام که منور  
 جذب امر ترفع فرمود اند و شمس و لاله را از افق بلا مشرق نموده و انجم

جهت ظاهر آمد و فرعون را با هر شده تا آنکه حدیثه حال بطلان  
 در زمین اید و ارض سنا در عرش عجا مبدی ط کرد و در حدیثه مجبور  
 بر افغان شمشیر طور ابایت سرودن تم شود تا و افاق شمشیر طوی و لغضا  
 سلاخ منفی در جلوه و حرکت اید که شاید انفس مجرمه بوطن اصل  
 میل نمایند و افتد منزه هم بجواهر و سواخ کافور در عرش نور الهی  
 و ساحل کردند تا از بدایع نعمت نامتناهی ملتذ واروا مع حوامع عجب  
 مکرمت مستلوظ و مشرب شوند آینه است بخاری اشارات مثل جوار  
 منشئات بر حجر مسکات جاری کشته تا طلعت حتی از جمع حوی  
 مشهور کرد و ولطفیه و در حدیثه نوات مذکور آن موجود اید آن بایه  
 و از اسر رفعت کیوتی لا تسب اط ارضک و استغنت حمامه و انبی  
 لظهور الجذب فی سترک لتستر و انک فی ذالک و تشریح قلبک فی  
 قلبک لتذکر الناس و تدعونهم الی صراط حق رفیع اصحاب الجبار  
 بر کله جامعه از تیر جمع فرماید و نکذارید همچو و شوند از ثمرات  
 عنایت محرز و شوند جناب محمود را ذاکرم قانتین و قانتان را انکبیر برسانند

هیکل از خط مبارک ارسال شد  
 هو الی در ابوقت که بماء قدرت الی بقر عظمت مز کشت  
 و بماء قدس حضرت لای الی با چشم رفعت مطرز شد و بماء با  
 از حقو جنب اسطار رحمت بارید و بحار غیرت در صدد طالبیه اموا

مکرمت میآید امدای قلب اغززه حزین و این نفس بر پرده غمین قلم است  
 برداشته که علم و دبر افرزد که شایسته حی ارضمالین میانان برود که بک  
 انوار نسیم شام رحمت الهی و نفا این عنایت ربانی هیجان اید و باراج حجت  
 الله فائز گردد که شامینا لال حذب نسیم مشروب بشویم و از حجابی ضم  
 تکریم مرتضی ایم کل ذلک تقدیر من الله العزیز المحبوب و بعد بر سائل  
 الجباب و اصل شد حمد خدا را که دشمن بر سبلا منی فرج علی بدو دانشا  
 الله همیشه در کمال راحت و ظو من باشد امور این ولایت را و انچه خوا<sup>شد</sup>  
 نمود انشاء الله که ذات عالم وجود که در لباس خدیو نفس حذر و بندگی

و هالک شوند تا طلعت باقی و جبر سر ز بر تاج جبال بر او د و در جبال  
 کلیش هالک آ و جمل ز نطف نقاب مستشرق و هویدا کرد نسیم سجدا  
 همدامکان جمیع شوند و در اقطار امر الله بخواند و بنویز کند و باشند  
 و قادر شوند بیا را استظعم استغذ و امر اقطار السموات و الارض با  
 اخر بر اعصاب تلاوت کنید اگر مستمع باشند و الا در هم می فروزم سنگ

کلیم ما آتفا هو الحجی فیدن میزوان

و قدر مبارکه که در اعضان سدره بقا و میدان و از افسان شجره و فانیات  
 کشته بصفایت روح الامین خیب بر مکن فقر و نیستی و معدن بعد  
 و هستی و اصل و از کشت شینا لانا و کم عهد خدا را که از کس سنا  
 ضمیر خودیم و اگر کوب بجا آما عذاب بیضا و من شیدیم و آنچه از کس

وحدایت و تعجیب که در صدف عزت و تشمیر و سکون فرمودند مشهور  
گشت و هر چه از اشک جواهرات لطیف اشارات که در بخور کلمات  
گشته بود عمدگوار آمد الحق هموات بلاغت را با بجم فصاحت فرزند <sup>بد</sup>  
و بحر عظمت را بدواری محبت و مکرمت مطرز نمودید کوی انصاف روح القدس  
اثر کلک از ظاهرا و اشرفات نورالاشرف از حروفات ان باهر لذت عمر سرمدیه  
اندر به حب نوشتیدم و لیم فوا که ابدیه از ساقی و داخلم خودم و اگر چه در  
ایندیات تصویری دیار رسال رسائل و ابلاغ ان رفته باشد سببان  
عدم حبیبی و بلکه رافع امین و بیک مبین دست نداد و آلاستی  
در جیل دوستی واقع شده و وهی در عین یکجهتی بهم نرسیدن انشاء  
الله بعدها محال ظهور و بروز مراتب الهی و نزهت خواهید بود و لکن  
اذا حزنی و نکسر الخیاب بسیار هموم و غم در وی نمود انشاء الله تبارک  
و تعالی رفیع کلمات و رفوع هجیت رافع صحت مرقوم فرمایید

هوالمحیی عرض میشود که حزن و کدورت الخیاب نه صدی مشهور گشت  
که بر اسلای محبت و ایام کاتبان مودت انرا مفقود و نایب نماید و لکن  
از اینجا که اینرا تب حزن و هم از شئونات نفس است لهذا تقدیر و  
تنزیه انرا و انچه یکی از انبیا سوال نمود الهی کیف الوصول الیک  
قالا الوضیلت ثم تعال پس معلوم میشود که بتدبیر ائمه صافیه  
را که مابدا از شرور کدورت نفس مری و عقده بر شد و فلک من <sup>فصل</sup>



الله يوتيه من يشاء. اگر چه آنچه بر آن حضرت واقع شد عرصه و حدود را از  
 غیب و شهود مکتد و نمود کویا مفسر سرور مستور شد و قمری است  
 کشت حویات جمال در بر واقع جلال محبوب مانند و طلعات بهیسان  
 لباس حذر و مثل و محبت کشت در این شب بقطرات دموع حرم کسیت  
 و طرف سما از افق غما خون سیاهید و لکن چون این امور که متعلق بقضاست  
 امضای آن نام واسطیاردان واجب نیرا بلائی الهی و ندای یا صفا می  
 ازین غداست بر احوالی او از مذهب اوست بین عباد او و اولی تجرد  
 لسته الله تدبیرا لا یخولک لهذا جمیع بدایا و محن و ندای یا سر و علی <sup>محبوب</sup>  
 و مقبولست و بیکر تفصیل امور دنیا راست رافع اگر شرف شود <sup>مسئله</sup> معروض  
 هو الی سبحان الله از این ساعت وقت که جوهر نور و شخص ظهور و پوشید  
 که شایده در رضوان حب هو تجدا داخل شود و بر آن شبیره و غار غصان سده  
 بقا حالش شود و سنانج رجوع بر توج حدود در بر نموده تا قاصدی شود از  
 عماء حب و مدینه سنا ای عشق راه یا بدایا از غلبات دوق و عطبات شو  
 قهت بود رضیب بر بار و همی کل قدس ردا کنیم صبا قبول نموده که شای  
 در حرات مدینه وار و نشود و بر شعر جلال و در جمال محبوب بوزن تا از <sup>ش</sup>  
 و مجالست از کب روانج کافور سنا و طیب بقا نماید و همیشه <sup>مستند</sup>  
 ثوب منیر و صبا حیرا حاصل کشته تا در آن بیوت بین بدی محبوب <sup>مستعمل</sup>  
 و مستوفد کرد و در بحر عظم چون غری شده که شایده در آن رضوان <sup>ساز</sup>

و جاری کرد سبحان الله چه مجلسی بودی بر با کشته و خیه بسیار بنم خوشی  
 کتیره کشته جمیع کر و بین ملائ اعلی مقامات قدس من قرب و فرضا امین رسد  
 منتهی را از قلب ستر دند و سخن نمودند و کوش هوش مراسب روح را از نغمه  
 و قاء عمر منی و ترغبات ادنا که عمر محمدی و عمر و منی نمودند تا در ان مقام وارد  
 شوند و بالخر در ان عالم است مفضل و مشرف کردند و ذلك فضل الله  
 من خفیات الامر علی مرئینا و كذلك یعی کتب کیشاء و نفعی کیشاء  
 و انه لمقدر علی ما یشاء و انه هو المقدر المحبوب  
 هو الحق اگر شمس جهانی اشراق افوار هجرت کو و اگر قرصوا فی انهار  
 اسرار قدس کو و اگر از قاصرات غروف جنات احدی جنبه و شوکت کو  
 و اگر از طلعات سردقات ربوبیتی و لده و ذوق کو و آخره مقاصد الخشانی  
 هست و هر رتبه با این در کار مشن خطای احدی بی روحان و لکن  
 معلوم نکرده و طیب سنای سنای صمدی بی نجات دلیر چه کاراید  
 اگر صورت بمحقق مراد است تصویب شد و بسیار است و در دنیا  
 ان بجز عرشینار میدهند و اگر محقق مطلوب و مقصود است انرا  
 و بروزی باید تا ختام شمال قدس عما از تحجرات کیسو تمت بر بار  
 و نفا این غرولات عرضیه از معطرات شما همه حجاز و نصیب باید  
 ایرو است شان جواهر حیرات و سوارج مقدسات طوی و منطبق  
 از خود مکن بنظر اید و شمس که نوزد بها البتة از نزهت تریا

محبت مستقیم کن تا سر رفعت بر افرازی فایض بر لوح منبر دله بکش تا  
 علم حق فوق جبل قدرت بر آفتابانی و لکن کل ذلک مرفض الله عز و جله  
 مریضه غیر سنانج وجود را از این صفت قسقی نیست و جز جوهر نورانی  
 از آن حوض بضیوه نه و آنه هو معطی ما یشاء لما یشاء جناب علی علیه السلام  
 که عوالم وجود حقیقی را به بلع خوش طعم او طبعی نیست و نیزه بوفی و کبریا

شواهدی

تقریر الهی بر باقور صمدانی مقررین شد و چند به جامه سلطان از او بر نشاء  
 سده و ربانی مقرر گشت که تا جوهر حکمت و سوزان معجزه جرات داد  
 سر آرا فاشه صافین و مخلصین ظاهر و هویدا کرد و ذلوت صاحب بقصد سه  
 از استیجاب و عجبات مکرره خالص شوی و دست افشان در میدان  
 حلال نلقاء طلعه جمال نزل و ایوان سائر گردن دنا نیست نصیب  
 وجود از عالم شعور و فیه نبی اکرم و لا صفاکم الا طیبکم و لمن شرب من  
 کما و من یحبه الله و کما و ب مودت الله دین چه سکوستان بر نصبت عتقا  
 انا یاری رفعت و چه بقیه است این خریست از طلعه حرا و چه طبع است  
 این بلور ضیا از و حبه روحا فتم بخدا هر کس بسند قطره لیسیده ما  
 یسهد احد من العالمین و بعد وصیت میکنم شما را که از این عجبات  
 امر الله و احفظ فرمائید در برابر کلمه جامع ان لیسید جمع فرمائید با کمال  
 عبادت و منیره بقوران ابد و عجباتها انما یسید اکسید غلظت با ناله

از میان اصحاب مرتفع کنند و عالم احد و در احب الله معقول و اید که فسا  
ناسر ساکن نمیشود مگر با بر امر و امر الله را در کمال محبت ناظر باشید  
جمیع طلعات جاذبات و در حیات موطنها افراد ترغبات جدا لاکرم

هو الملی

باز بماند مکنند پرواز نمود و غراب غیرت از مغرب جان متصلا  
و با وج خفاء قدرت متمکن شد و از صعود ان صعود خاموش  
حدیقه غیرت بجزوش آمد و بلبل ریاض قدس در ملکوت اشرف  
که فرخ از عرف و صوتت مغر و کشت از الحی از ان حیات عظمت  
خرق شد و سر اوقات رفعت فهمام آمد و از لحن دیگران روح بقا  
از مدینه و فاراحت بخشید و بنو لقاء لطایف نسبت را از  
جذب و رقاء بخشید و مصباح احدیه سراجی از کافور برافروز  
و صرف علم قدم فوق جبل ظهور بر افراخت و نور صمدی در  
بلور وجود غیبیه نا احدیه بعد از تقدیس از شکوه آینه  
مشعل فرمود چه مبارک نفسی که بان میهد و شود و چه  
فرخ وجودی که بان نار مصطلی کرد و حیند قل قلبا ظاهرا  
فأخلق فی یا الهی سراسا کما جدد فی بائنا و بدروح الفتوة  
تبتنی علی امرک یا جمویی و بنور الضیئة فاشهد فی عوامک  
بارجائی و سلطان الرفع الی سماء قدسک عرجی یا

آولی و بار باج الصمدیه فالجینی باخری و نبات لایلیه تا حسن  
 یا موشی و بغض طاعتک القدیمه بحی من و ناک یا سیدی  
 و بطه و رکنونتک الائمة بشری یا ظاهر غرق ظاهری و النیا  
 دون انا میوزا هو لقریز زبیر حسن باطنی  
 مدتها گذشت و عهدها تمام شد و طری از الجان برود  
 نمود و خبری بدوستان نرسانید مگر جز آنرا بعد از آن  
 و بجز مردان خشک شد که قام برقی مایه نیامد و لوح بر خط  
 زینت نیافت دوستان معنوی اگر بر شاخسار انجمن  
 گردیدند چرا از جان نخر و شدند و اگر عاشقا حقیقی با بطن  
 اصلی اقبال است چرا و چرا جانی جانان نفرستند  
 چشمه حبت منتظر ماند و کوش طلب محروم گشت این نام  
 اخر مقام وصل است و اول مقام هجر طایوس قدسی با  
 تغنی با بنده امرو بیدر و تابی خرم رجوع فرمایند  
 عاشقان شیدانی که از معشوق بازمانند و دردها  
 هجران و حرمان جان دریا نند همیشه خمر وصال در می  
 نیست و عندئذ جمال درخوش نه وقتی رسد که بلبل  
 و قاقوا موش شود و بیدر و منتهی بر و از نماید و باد  
 لب و زبان نکته سراید پس ای تمهای من قدسی بر

دارو بلا مکان گذارتا از چشمه را چون نوشی بر سرش آنا  
لله وافن نشوی بجز حجت مواج شده و این غلام اکنون  
خبر بقا نموشیده و زمانه مکت را نام از دست گرفته شرحه  
میخواهد بر صفحه میبارد و لکن خمر امکان در خور این  
مستی نیست و فضای لا مکان قابل بر هستی نمی آید  
خلوت اختیار نمائی و بخوراموشی بیروازی

هو هوی آیام آیام منجان و الهی اختلاف و ابتلا در دنیا  
و دیات مشتهات از هر گوشه و کنار در فساد و خمران  
معلوم است که شیخ احتیاجی باشد از احتیاج از حق نیست  
و هیچ ناری آخر از بعد او نه در هر آریا و بعد از مطهر  
او برده و مامل با لای رضای اوست بوده که این است شرم  
وجود و ستر مقصود و بعد بر فارق مرتفعه و مکان  
ممتنع سترج باشید شیخه نیندازد شما را ندای  
بعضی ازها کفری و از خوفات منباشید که در هر طریقه  
اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله عیب آسم و نظیر  
نوره و لو کرم المفسدون در جمیع آیام مرافا امر الله  
و از نفی احترام و در رضایات ساکن باشید کیونتی را  
ساجد باشید که لم یزل و لا یزال بر مسند عزت سترج

بوده و هست و ستایشش نموده ذات مقدس او را به هیچ مقدر  
 و مقدری بیرون خود و صفت عز خود بوده اند و در  
 خود خود باعث خود خود خواهد بود و کل بود ما از خود  
 او ساجد بوده اند و جمیع عز عند پروات عز او خاضع خوا  
 بود زیرا که هر شئی بجز خود او موجود خواهد شد گشت ضعیف  
 سبحانه عما یقولون الخالقون  
 هو لکی عند لب سنا میگوید ای یا اهل انقبال بلبل  
 و یا میگوید ای یا اهل الوفا هدهد هدهد ای یا اهل  
 الهدی و قد و مقام تم الیک یا مدرس السدس فی ملکوت  
 الامنی لبشده و کیف بمستی السور و قد ام الوجیه و بعد فالتی  
 اکلیل التکبیر علی رأس مریث آسما ساسما ساسما ساسما  
 بقطره اعلی و کلمه اولی نموده و این اشعار را ذکر نماید اگر  
 چه فارسی است الا با من علیه او عشق من از تو سرگشته  
 سوادنی و واندر همه عالم مشهور و بشیدانی در نامه  
 مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر و اما  
 ای باره فروش من سر پایم خوش من ای از تو خوش من  
 من نامم و توانی که زنگی خواهی در من نغمه در دم  
 من مرده صد ساله توجان مسیحائی اول تو و اخر تو

ظاهر تو باطن تو هم مستور ز هر چشمی در عین هویدانی صد کن  
 بقوت الهی و قدرت ربانی و عنایت حضرت لایزالی باید بدینا  
 نور جان شد و بر فرآی روح سایر کشت تا جمع چندها را  
 بیچون مشاهده نمود و تمام اسم و رسم را بی سنک و نام دید  
 این است مقام رفیع و عالی و سدره ابدی و شجر طوبی و ثمر  
 تصویری و خطوبی لغزافها و اشاریهها و اکتیهها و اصلیهها  
 هوئی

صبح صباح احدیت از مشرق جان طالع کشت و انوار سنا  
 سینای مهدیت از مطلع امکان ظاهر شد هیا کلا  
 هستی بقیصر رجوع نور در عالم روح راجع کشت و عظام  
 ریم موجودات بردای حیات ابدی بعد از کشف مراتب  
 بعد و دوری مرتقی شده تا کلمه انادر نفس راجعون  
 نماید و حروف آواحد در آما الهکم ثابت کرد تا بعد از  
 رجوع عود نمایند و بعد از عود رجوع فرمایند تا خمام  
 ازلی بر افغان سدره الهی این کجا بدینم لغو و دون تلاوت  
 کند این است طلعت اولیه در همی کل اخر تو وجهه ظاهری  
 در هیئت باطنیه لیکن القول فیما نزل و النجان بانه هو  
 الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و انه علی کل شیء علیم شیر



ارض تافت با نام این جناب بسیار بی سکو بر ارض جزین وارد شد  
و طاعت بعد رسانند مد خدا را که سر و کلاه های از کلاه بر او  
حاصل آمد و فرج و هجرت از اشارات آن ظاهر گشت طاعتین  
حول و طلعات مقدسات و مخدرات مؤمنات هم را نکند و

### البسیار

شرح فراق که تواند داد و یا عیب و محکم میثاق که او بر یاد حکم  
بدیخ تلاق نهی بر یاد مکر نشیده امر مبرم طلاق پس با بیت  
بر تو رسد و اگر هستی از اهل شاق دور همان از و داد داشت  
حبیب رفاق مد هشر بر یاد داشت آسب و فاق مهرش از یاد  
انست طیب و فاق مرفش بر اضداد و اگر چشیری شکر  
از لب شفاق دل حیند غرت بر لب الحیا در محراب من اگر چه  
لقا محقر و سرد و شد و لکن سلطان هو الله و یقرع ما یشأ  
و فیض ما برید با بنیوانید انشا الله رفع جمیع علل میگرد  
چنانچه متصل الطهار و ابراز رفت لا شکر بعباده و ربنا احد  
وما انا الا عبده و کفی بفضل علی شهید و کذلک قل کلام  
سمعت مفری ثم احفظ امر الله كما ینبغی لسانک بر احباب  
جمیعا بکر خبان سلام جان بکر میرسانم  
هو هاهو این نام من زول از سازج قبول بارض و عونا

و آنست که بعد از وصول مقبول خواهد افتاد آنچه نامه از هر کس و  
 هر جا که نوشته شد و هر چه نیت و نیت از هر نفس و هر کجا که ظاهر  
 کت از تو بود و بتورا جمع کت و دیگر چه طلب مینمائی چیزی از  
 مطلوب بر دوش گرفته و دیگر طلب در زبان میرانی و عالی محبوب  
 در قلب داری و وصل حبیب میجویی اینها همه از جوهر فضل  
 و سانه عدل است که بان فایز شده چیزی از شما در عالم  
 شه و خبری نبود بعضی میگفتند ساکن دیو شده اند و خبری  
 نشان مسجد میدادند که در اینجا اعتکاف نموده اید گفته این را  
 شنیدائی جز در عرم الهی مستریم نشود و این سرگشته و جدائی  
 جز در کسب ربانی اعتکاف ننماید معلوم است طبر صبی در  
 دوست طایر نکرده و قلب سرور جز یاد نور و معور نشاید  
 چون سکون شما در محلی معلوم نبود لهذا احوال ذکر شد و لا  
 هرگز فراموش  مریم  نظاره میشد  
 هوکی مریم <sup>چهارم</sup> باین قبضه صمدی و یک دگله محمد علی و اصل  
 و باید بغداد شد مع خبرهای غیر جدید غیر بدیع بجهان گوش  
 باید تا این سرویش نشود جمیع حکایات از مرحوم صدیق است  
 و در ابیاتان از ناظم غیر ناظم و دیگر ذکر خرن شما را نمود که از  
 مفارقت و فوت معلوم و مجهول و این بیضایت بعید است

زیرا که شما بفضل الله از سخاوت خود مشروب گشته اند و از غنم  
 ظهور مرزوق شده اید جمیع نسبتها بقوم منسوبند و تمام  
 ارواح بقوم رجوع دیگر کردند از چه ما را بد از چه محرومید آیا  
 شنیده اید که بجز از فراق بخیری گریان شود و یا شمس در بی <sup>بسی</sup> مخرج  
 گردد غفلت را سر بر تا سرتا الهی را چون بر افرازی خلق بدیع جامع  
 کلمتی است زیرا که در خلقت جدید بقصر راه ندارد تا منشا را الله  
 احسن الخالقین باطل نماید و عاقل نگردد و بیشتر از این کهن <sup>است</sup> مراد  
 نه هوالتکبیر هو علی الجمع

جناب وزیر که الحمد لله از کاس غنم مرزوق گشته اند و از خمر استفا  
 مشروب در حدیقه که با داخل شده اند و دنیا را بشیر اعلیٰ ارمیده  
 از ارض غبار بر فرنا بی صعور فرموده اند و از ترس ابدی سیر  
 منتهی عروج نموده اند قباب و قوسین مرآت جذب و شوق را بقدر  
 طی کرده اند و کین و مقاسین و له و ذوق را بنسب دریافتند و شرف  
 سنای عشق را کاهی سیر داشته و عقای علالی هما وجود آینه  
 در آن کرده اند کاهی طبقات عرش علوی را در درکات ارض سفلی <sup>اط</sup>  
 داشته اند و هنگامی حجاب سراق عزت و جلالت را خرق <sup>ند</sup>  
 با این همه امورات الهیه و مشاغل ظهورات حمدیه که با فرست  
 اخبار احوال دوستان قدیمی که مطر و در آید و در درین <sup>ند</sup>

دارند و لیکن انشاء الله فرصتی بجا عنایت شود که سیاد همبانی  
بیشید و الله یحب الذاکرین و یحب المتذکرین  
هو الله تعالی عز و قدره و جلال عظمت

در حالتیکه هموات حبت بر تنوع شده و شمس و قمر از شرق صبح و فای  
طالع کشته و فرج حبت از افق مودت ظاهر و انجم مرجمت از طلوع  
مکرمت باهر و طلعات حرام با کاب و غیره فادرتغی و وحجات بیضا  
با کاب و این مصفی در و در برقی و حویات حبت از سر و رغبت  
قدس با بایت جذب مغز تند و جمالیات عرش لقا در حدیقه بقایا <sup>باید</sup>  
اربعی مرقم و حمام عنایت بر اغصان شجر و ولایت در سرور و عقید <sup>لب</sup>  
سدره رافت بر افغان و حدیث در نغمه و شور و فار الهی از شجر طور  
در ارض سرور با بایت جذب مجبور و شکور و نور صمدانی از سدره  
کافور در عرش ظهور بر تایت نشور مشهور هینتا کم و جمالیات کم  
و ان دخل فی حنکم و شرب من کاب و کاب و کاب و کاب و کاب و کاب و کاب  
الحمد لله فاطمه رب العالمین  
بنام دوست محمد علیا میگوید با جاب عراقی کاغذ لیکن <sup>است</sup>  
بنویس من میگویم که ایشان از نواها و عجاری هم آگاهند او  
میگوید لیکن عراقی مایع تراست من میگویم نغمه عجاری  
محبوب تر از آنکه اهل بیت از کوش جذبیه نوشیده اند

و از بجز احدیة اشامیه اند و از نظر ث اصلیت ظاهر میشوند و از شاخسار  
 دیوبند روئیده اند و صاحبان حضرت راهم بغمها یکسانست و همه  
 اوارها از جانان اگر از اواز بلبل حجازی در جوشند از نواهای <sup>عند</sup> <sup>سب</sup>  
 پارس می مدهوش هم نالها از دل خیزد و اگر صاحب کوشی بشود البته  
 از حیران بر خیزد و لکن همدرد جانان دیگرسان است و دیگرسان ای  
 خواهر اگر کوش جان بشووی مقنعه از سر بر اندازی و سر روی براد  
 در اندازی تا در طلب رضای جان در بازی هزار حجازی این مرغ غریب را  
 چاکر و هزار طایر مصنوعی این وقفا الهی را خادم و التکبیر ملک <sup>یا</sup> <sup>خاک</sup>

هو الله

<sup>لینا</sup>  
 لبنا صیضادق طالع آمد و شب هجران با خور رسید و <sup>عند</sup> <sup>سب</sup>  
 کردستان "بختی در آمدند و بلبل از قدسینه وصال بنوازی فرزند  
 گو یا ابواب رجاسد و دست و حدایق بایس یکبشود غالی از شراب  
 لطیف وصال بیوش و این در هجران برای غی در خرش شمشک  
 تیره هجر و فراق آخر کی بسر آید جان عاشقان اگر از تن بداید <sup>سب</sup>  
 جان از نسای جانان که خرم مضرت نماید و بشیر مصری فرزند همبیر  
 بوسغیر این پیر کنعانی کی رساند گو یا طیر تری با بشیان <sup>سب</sup>  
 پرواز نماید و لقاء وصل را در آن نماید پس باید هر قضای  
 الهی را چون شهد شکر بنوشیم و بتر حکم قدر را بجان طالب

شویم زیرا مراد از تسلیم خمیزد و مرام از تقویٰ یعنی بیدارید تا خدا را چه  
تقدیر باشد و قضا را امیر زارضا علی چندی بر آستان  
هو الله تعالی اگر چه دفتر عاشقان بپیان طی نشود و نام مشتاقان  
بقلم امکان اتمام نپذیرد و لکن اگر کجری از زصال دست ندهد یعنی از  
ادکار باید قانع شد مدتیست که از مدینه قرب سیاطیری نپدید  
و بلبل بگلزار در و نموده کویار سم و غار اهل بقا را بل شد و اولاد کا  
نم هجران بدل نمائده و باد وستان بساط معنویا قصد مقصود نکرد  
و حجاب بعد محبوب نکر دانندی قاصدا همه فرستند و بدل از کوبند  
فی قلم رقم زنند و بیضا وصال جویند و درین بعد بقرب رسند  
ایمانت خواست و لکن این قسمت دل با شدنه تضییع و کل  
روح اگر از غذا های معنوی سرور است و لکن جسد را الطعمه ظاهر  
دخوش کوش ظاهر برانغمه ظاهری باید و کوش معنوی را نیز الهی  
چشم سری جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سری جل از افاقی  
مشاهده کند پس مقبول است که جمیع مراتب را با بدان  
قسمت بخشد هو الهادی و تضییع دهد  
جناب نور الله معنوی حضرت شادی انشاء الله و کذالك  
شاء که از هر قسمت بنوشی و از باره سال متی بچی حمل فیض  
کامله الهی شوی و معدن ظهور انوار لایزالی کردی تا دوستا

مسرود شوند و شمنان کور کل حاسد و التار و کل بنسود  
 رحمة الخطار پیر سوی و پیری برسی و در هر وقتی <sup>مرد</sup>  
 در بر گیری و در قصری جاگیری تا توان سنبل و نصیب  
 و انضا از گوشه ابر و ولیکن نه روی جبری که جز شک <sup>هر</sup> هیچ  
 ندارند و بخیر از دم چیری نخواهند بلکه حوی میمانی <sup>ست</sup>  
 او در المین الی تفریح نما تا از گوشه روح بنوشی و از <sup>شسته</sup> اثر توید  
 انشاء الله صاحب معانی از افق بیان طالع و هوید است تو  
 از پر تو از لی روشن ملا جعفر و ضری با بی و التلام  
 کتاب انضاب ملاحظه شد و نغزات روحانی از عند <sup>لیست</sup> لیست  
 صهیح کشت و اعراض مردم از خدا و اقبال <sup>ان</sup> ان مجوی مطول  
 و عبرت است هر قدر بتواند مراعات اسباب ظاهر نمایند  
 مجوی و مقبول است یعنی اگر ممکن شود که در کمال روح و <sup>ن</sup> شیا  
 بولن مراجعت نماید احسن است و <sup>تقدیر</sup> الاخرین بوجوب <sup>نقد</sup>  
 راه ندهید و بسیار خوشوقت باشید که خبر <sup>ای</sup> خبر هجرت <sup>نقد</sup>  
 و الخ الله مسافر کشته اید از خان گذشتن و <sup>نقد</sup> طبایان و <sup>نقد</sup> دلا مکان  
 خلوت گردن شیوه مقربین و شارح <sup>نقد</sup> معنی است و <sup>نقد</sup> ما  
 غدت فی الحب آن هدایت <sup>نقد</sup> دی <sup>نقد</sup> بشرع <sup>نقد</sup> الهی <sup>نقد</sup> لکن <sup>نقد</sup> وقت  
 آن نوقت <sup>نقد</sup> بلی شرح <sup>نقد</sup> معشور <sup>نقد</sup> احکمی <sup>نقد</sup> دیگر <sup>نقد</sup> است <sup>نقد</sup> و <sup>نقد</sup> الروح <sup>نقد</sup> حلیک

و علی

مر معک

جیباً

هو القریب الوحدی نغز قلبی بلجن باری بر طلعت عراقی وارد  
 و ناله های ستری از آن شنیده شد بل کوش باقی کلام باقی شوق  
 و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیرا که فنا در صر  
 بقا راهی نماند از آن مراتب عزت جاوید نماید و ذلیل را از کاس عز  
 نصیبی نماند در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیر این حد  
 عزت پوشیدی و در شریعت باقی رحمت وارد شدی پس کوش جا  
 بشوای نوایهای عند کیا المیرا که در شاخسار قدس و معنوی کعب  
 نجات تعقی می نماید تا در هوای روح ازلی جان درباری و بکن  
 جهان پرواز نمائی تا هر جهت روح شود و بیضاء نور عروج نماید

میرزا هو الحج حسن

انشاء الله بنعمه و وقاه عزرائلی از مشرق سنای سماء لایزالی  
 بنفحات قدس عجا صمدانی از سازج مدینه رفا و جوهر حدیقه  
 لقا جانب ارض خروج رجوع فرمائید و جمیع طلعات مکتدرا  
 و محدرات مستسر از انا بیا از نار حب موقد و مشتعل نمائید  
 تا اثر باران الله الموقد از منبع ماء عذیب خاریه ظاهر گردد  
 ان از شجر وجود سر بر آرد تا چه رسد بمقامات حجرات عزت  
 و مطهرات عرفات رفعت که از تخفیف انعامه روح مجذوبند



وازنومات دین نور سرور غیبی ان الله موجد و موجد من نور  
عناهم هوی

شمس زلی از شرق لایلی از غایت زبانی مستبر و کشته و  
وجود عالم نور با بنسایم جواهر روح و طراز سوانج کافور معطر  
فرموده تا هر ذی شمی مخلوقا کرد و هر ذی کوی محروم ماند که  
قد لا امر من آله العزیز المتقدر و اگر کل من علی الارض صحیح  
شوند در اطفا این نور مبسوطه متعالیه تبار نشوند و باقی  
نیامند بر با بد صد و عالی را از حجابات پاک و منزه نمود تا بصیرت  
بافضای قدس فرود بر با خا نشو که شاید از لجان بدیع و ذرات  
نضیب بود و مستفیض کرد اینست وصیت ابرین است  
فلیعبر فی شفاء قلبی و التکبیر علیکم جمیعاً

هو الی الحمد لله که طلعات مجددستیه و حجابات اشرف  
جدس را زلی از حجابات غریبه و بر افع ضدیته متعالیه فرمود  
و عربان و عری از اشارات هوای سماء آنتیه و حجابات عالم افکیه  
بر رعارف مهملته و مکامن غریبه وارد کشته و طائف حولند  
الی ماشاء الله و كذلك شاء الله فیما شاء الله و آتیه فعلها  
بیت و آتیه المتقدر العطوف بلی جلالی قلب که از غیبین  
پاک کشت البتة از وادی کدورت بفضله مبارکه غرت و

سفر فرماید و هذا حق بمثل وجود الله لا ريب فيه لو كان الله  
في أيام الله يصبرون

وفايا ته تفكرون  
یا سحی مشکر نما که از لال خرمی مال نوشیدی و از شهید  
حضرت ذوالجلال مرزوق شدی پس حمد کن تا بیت دلرا از  
ذکر غیر پاک کنی و در بنار دره جانان جلال کشوی زیرا که اگر  
در ستم روز کاری بچنگ مرگ درانی دامن درست گیر و از دهان  
دل بر کبر تا زندگی باقی و در کوی الهی کزنی بدینا اعتنا مکن  
و بدینا ردل صند از نقر تنال و از غنا مبال که جمیع اینها از فنا  
آمده اند و بقنا راجع شوند از وجه شوق باقی مانی و بقنا راجع  
شوی اگر کو سفند همیر ردل نمرد بوزنده باشی  
هو الله تعالی شانه القدره

ای خاله حد کن خدا را که از شمال خرن بهمین سرود راجع شد  
وظلمت ضلالت را بسور هدایت تبدیل نمودی بوسط ایمان  
بجان خریدی و فرعون کفر و عجب بفر و حق پس باید در وفا ثابت  
باشی تا ان شربت بقا و از کوفت لسانیا مشامی دیگر چه خرن داری  
و چه مخجوری تا کل بنا از اربلبیل بدگر بار عاشق را خرنی جز در  
نباشد و مشتاق را جز فراق افسرده نکر داند الحذر لله که شمشج  
ظاهر است و معشوق بی حاجب و در بان مشهور و بی ستر

وحاب منظور هو الروح و آتیک  
 کاغذ بلخ حجازی نوشته شد و ارسال گشت و این  
 بزبان پارسی القامی شود تا آوازهای خوش جاننا از غنچه  
 الحی بشنوی و ذواهای بدیج جانان از طیر مضمون بخندند  
 تا صد گوید و دست قدم گذاری و از این غیر دست بزار شوی  
 حمد خدا را که ب رحمت و اسعه خود بندگان را از مغرب ضلالت  
 بمشرق هدایت راه نمود و از ظلمت مشک بصدیج یقین فائز  
 فرمود پس با هم کسیکه از این صدیج صادق منور شد  
 هم نفسی که ب غضب و محروم مانده شکر شکن شوند  
 همه طوطیان هنده زیر قند پارسی که بنگاله مروده

هو الحی

در ساعتیکه شمس سماء وجود برقع بشود از رخ بر آید  
 و قرعاه مقصود مفتح حد و در افوق نلال قدرت بر آید  
 وجه ان از کرات عباد منزه گشت و طلع این از جزایات بلا  
 مبراستدانشا و الله همیشه از شراب محبت بنوشید و این  
 قضای عودت مرزوق باشد پس بدان الله عما کان فی  
 فغالی عما یذکرونه ثم اقص فی حق التکبیر علی التی کا  
 معک و التکبیر علیک و علی عباد الخالصین

هَوَالِجِي

نقطه عا سیر نمود تا در عرش نطق مستر هیچ گشت و بعد اشیا کل  
حروف اجمعی را بنتر کب خلیج بدیع مرکب نمود کلمه مبارکه از همین  
مبین باهر کردید و تمام انرا در ثانی تثلیث قبل ترسیع مشهود  
و ظاهر فرمود تا اعتبار از الله احسن الخاقین قمیص بدیع <sup>شده</sup> بود  
و از انفاضه هَوَالِجِي الْاَلَا هُوَ كُلُّ اَرْضٍ بِاصْرِ وَاكْرهَانِدْرَاةً  
كَلِمَةِ الْحَيَّةِ ثَابِتٍ شُورٍ وَثَمَرُهُ صَمْدَانِيَّةٌ رِبَانِيَّةٌ ظَاهِرٌ كَرْدِيَّةٌ

هَوَالِجِي

منزل جواد بسیار خوب و مرغوب و کعبه مقصود منزه از  
جهات و باس و در جانب است از قرب و وصل و بعد و فصل بقی  
عری و با الناس است قمیص منسوخ پوشیده و مخیط را قبول  
منیر نمایند یعنی بعد از ظهور خفی معدوم است و بعد از  
ستر ظهور مفقود است لا املک فی الملک دون نفسی  
ولا اطلب غیر رضائک فیما ارضیت لی و قضیت علی و انک  
انت المقضى فیما اشاء و انک انت العزیز المحبوب

هو

بلی بر جمیع اصحاب و احباب لازم است که بر سر این حجت  
جالس باشند و بر فارغ صورت مستر هیچ و در مقام آرد

متوجه سیر نمایند از نیک مصباح مشرق باشند و نیک <sup>مستقیم</sup> نگاه  
 دارند بکشور برویند و از نیک مقرر رزق شوند و بربک ارض <sup>سند</sup> مشرقی  
 و در نیک بساط فاعد شوند و از نیک نهر مشرب شوند و از نیک البحر  
 مجذوب آیر است حضرت احبابنا الله لغنی عن العالمین و السلام  
 علی عباد الله بحجاب میرزا یحیی نوشته شد <sup>المخلصین</sup>  
 میرزا یحیی چندی اراده نموده که در خدمت یکی از دوستان خداداد  
 صحراهای با فضا و محبت حرکت نمایند و سیر فرمایند چون <sup>بنا</sup> من  
 بده نموده انشاء الله عود بخوانند نمودن درون الله راجع شد  
 عند الله رجوع خواهد شد و بعد از سلوک منازل عشری بوطن الهی  
 و مقصود کلی مشرف و فائز خواهد گردید <sup>بنا</sup> ذلك من فضل الله <sup>بنا</sup>  
 علی من یشاء هو الی <sup>بنا</sup> والله اکبر

آنچه مسطور آمد مشهود گشت و شرح مستور بود مشهود  
 آمد حمد خدا را که ثمرات شجرات احدیت را در قمر و مطو و <sup>بنا</sup>  
 از شجر ظاهر فرمود هنیئا المن فی السموات فالارض کانهما  
 الهی و از مرحمت و مکرمت سلطان لایزالی انبیا را اولیا امیده <sup>بنا</sup>  
 این عبادان فائز گشتند و هر چه را الصغیر انومیر و ندای <sup>بنا</sup>  
 بار بفرغ بار درستان هو الی نوشته شده آمدند  
 شجر عباد در حرکت است و سدر و فادر هجت ناد و <sup>بنا</sup>

در ارض احدیه مغروس شود و در قمر نورا از فون لقا بورقاه  
مفرو کرد که شایدا از مواست این دو لطیفه ربانی و قد  
حمدانی طلعت تا لثی پیدا شود تا نیت فرزند با ثبات در  
ظهور مشهود **سوالله** ابد والسلام

فادر غای غلبه و مکنه و عالم سماوی قوت و معنات بر هیچ  
ذرات و هوایات باحاطه اسما و صفات احاطه فرموده و فلک  
ندیم عرش قدم را بقدر مقدمه در ملکوت مشیت محیط  
صفراء در می مقرب فرمود و فلک عظیم صفات بدیع قدیمه را  
ببارگی اسمی از اسماء قدسیه و بحر فیم جاری و ساری فرمود  
و بعد با اراده مطلقه نظام انزایا جان ظهوری در قبضه اقتدار  
کد است **ذک من** تقدیر عرش مقصد

**هو العلی العلی** خدا زین شرف کبر و حضرت عظیم کرم  
ذرات همگان را از اعلی ذره علی الی ادنی نقطه ای سرود  
فرمود و از خمر سنا و ماء عذب بیضا مشروب ساخته تا در  
مربوبات و تمام مذکورات با قلم عنایت بر لوح فکر مرقوم فرما  
بانه هو الحق لا اله الا هو و هو الله کان علی کل شیء شهیدا  
و السلام و التکبیر علیکم **جمعاً و السلام**  
هو الی و حجت محبوب مکشوف و طلعت محمود

و مشهور و نامرایا و امکان از غیب هستی بعد از تیر الهی متنا<sup>عه</sup>  
شوند و از صرف جمال حمدانی بعد از کشف حجابات جلالت تنگ  
و مستحلی گردند تا بر سیاط عراجا تن شوند و بر و صاید و چنان  
سناکن ایند که ایراست لذت هسق و هجیت الهی و موهبه  
ربانی هو الحی والسلام

سفرای صحرای فرقت و فراموشی و غزای بیدای ذلت و تقوا<sup>شده</sup>  
و دیار غربت و نهایت خفت متذکر که حضرت لایزال و سلطان  
بیمثال هستند و این ذکر بدیع و کلمه رفیع مغرورند کرتیر بلایند

اینک هدفش جاها و لیکر از عنایت ربانی این ذلت فخر  
غرهاست و این فقر سلطان رخسار ذلک من فضل الله یوسین<sup>بنا</sup>  
هو الله

معلوم است که عنایات حق خور و جمیع نعماست و در<sup>صوت</sup>  
عبد این رتبه عالمیه فتمدان دوران از حرف و زینت دنیا  
باسی نیست زیرا چشم عاشقان بالطفان الهی روشن است  
و قلب ایشان بیدایع دگر و سناکن اگر با حقان سر کبری از ملک تان  
در کدزی و بیدار راحت مفریابی و دیگر جز راننه بنی و غم را  
احصا نمائی و الروح علیک همیشه لحوال خود را از سال  
دارید و کلمه نصرا ذکر حب نما سید

هو الحق قد كان يكليش فقدوا

جمال غیب جلاله از طلعت بهیثال برداشت خود او جهری<sup>لله</sup>  
المثل الاعلیٰ از عرش نما ظاهر و هویدا گشت فی اجزای المراسنار با  
حضرت فیومیه و استضاء ماثران طلعة قدوسیه و التکبیر علیکم  
یا احباب الله ومن معکم فی امن

هو الحق المقدر القیوم

ساقی نما با کاب و سنا خمر وفا سپد هدا در طور سینا  
عشق از ظن و جمال بحدوب شوید و بعد از وصول بلای افان امیر  
مبارکه و لله ملکوت السموات و الارض و الزمان قلب بشوید  
ناسر مست در محفل محبت و مجلس مویدت وار و کردید و شاکرینید

هو الحق

روح القدس مترصد روح الانس منتظر که بغیر نور کی<sup>کدر</sup>  
شود و نقره ظهور کی مشهور و ایند تا طلعت هاء فی قبح<sup>کشف</sup>  
حجاب نماید و وجهه باه فی نقاب کشف از وار و با عرش  
عظم مهتر شود و کرسی قدم بلند کرد و السلام  
هو الحق شام اولی در نجابه صمدی مستشرق کشته  
وسراج انوار حضرت لایزالی در مصباح احمدی و مشکاة  
محمدی مستشرق شده تا صد در ضیوع از اشارات مملکه



وعلامات تجرید صافی شود و بعد بر عرش آنا الله وانا اله را  
عبارت کردید و التلام

هو الحق طلعات عرش قدس ووجبات عماء فروریس و چون  
سرادق عصمت و فاعرات فسات حضرت در بساط عرش  
حسن بارواج اخس در تزیینات و تغنیانند تا فلور عیته بحرف  
سرمدی و نقره لاهوتی نذر کرد و بلفاه مقصود فایز شود  
هو الحق

خدا را که اگر موسو کلیم طلعت هدایت لایبایم را از ناز  
لا شرفیه و لا غریبه مشاهده فرمود و میهدی شد چنانچه  
فرمود او احد علی النار هدی این احتیاج باز نور سده ربانیه  
و ظهور کینیه صمدانیه مستور و میهدی گشتند خینا  
للقائین

هو الحق ان یام ح م د فاستنشوق راحه الربانی من حیث  
القصر السماوی لتکون من یوسف الوفا و مصر القائین  
فلم التنا علی لوح  
هو الحق بجزدم دماواج است و نور عظیم مدار فریج و شکل  
مکرم ددانهاج فیاطوی کم و لمن معکم هیا اعطیکم ریکه  
و اگر کم باز کم و التلام

هو الحق

هو الحی و رقاء آنی و در قهر مهدی در جلوه و سرور و در مین  
طو بایات التور مذکورید فی اروحا لمن قرب بها و سمع فیها  
و یلخ الی معرفتها

هو الله حمد خدا را که اختیاء خود را بحمل ظهورات فضا فرموده و این  
عید در این چنین که جمیع بلا یا از استحاب فضا در جرات است بکل  
لسان و لجمیع بیان او را شاکر بوده و خواهم بود زیرا که هر چه منسوب  
بجودیت الشجید بجان طالبان باری ابر عید در این ایام  
اراده ارضی دیگر نموده و فضیلان ممنوع خواهد شد و اختیا  
خدا با بد بخدمت ابر عید می نمایند و من بعد در امر الله را سفیر ترقت  
ترا باشند تا افضل تانی در عوالم باقی با این عناد پروان نمایند و جدا  
استید محمدی را در این ارض برای بعضی گذاشتیم و مرسلات  
باو می

هو الله

باو می

فرستیم

جمیع احتیارات تکبیر و ذکر و بها میرسانیم پس فایز شدند و اینها  
در ایام الهی بشریف قرب و لقا فایز شدند ضیفا لهم بما فاند  
بنعمة التي ما قدر الله لدونهم فیها نصیب و اگر کسی از حقوق  
الله را بعه نماید نزد اسید محمدی بفرستد چون قدری درین  
موجود بود باو محمول شده باقی هو الباقی  
تم عملوا یا عملاء الاحباب بآب التمس اذا غابت لظنیر

اللیل فی الظلمة انا انتم لا تلتفتوا اليهم ولا تكونون من الضالين  
 خلصوا وجوهكم لله رب العالمين كذلك اخبرناكم بالفضل  
 مرآة العالمين

در جميع الواح قبل ذكرها فتدبر و هتكاي شود که طير غری <sup>بفضل</sup>  
 همان نمايد سر شستا سيد بسوي او اي عاشقان جمال سبحاني و اي و  
 حرورتاي حال انوقت رسيدوان نسيم و زيدوان طير پريد و اين نشد  
 و مقصود رسيدن باروي ابي مرفوم شد و چه مذکور آمد اينان فتوت  
 فکوشند ايند حال انوقت گذشت و ان يوم از دست رفت ديگران  
 نسيم در اين ارض بوند و ان کل رخ نکشاید و ان باب مفتوح نشود  
 هرگز شنيدند که بلبيل باغ المحي جز بکلدار روهاني راحت جويد و  
 گزيرد و انکه هدهد ساي عشق جز در سيناي رويح وطن گزيرد  
 باي لوب عاشقان جز جمال معشوق منظور و طلبد و شما اي  
 عاشقان بجمال خود مشغول شد و هرگز غم ديار معشوق  
 نموديد هي غفلت که امکان از افرو گرفته که شمس در وسط انبال  
 منير و دري و روشن و جميع طيور ليل همراه و هزار گشته و انتم  
 القول بما غنت عندنا في الفراق في ارض العراق و ياد و کل سر کن  
 في سطر الافاق باق طير البقا فطارت الحمدية العنا و نعمة  
 الروح قد صعدت من محصن و ارادت محصن آخرى اذا تابكون

یا ملائکه العاشقین و یا ملائکه العارفين و كذلك نلقى علیکم آيات  
 القرآن لعل یقومون عن مرآة العظمة و یكون من الذین هم  
 میرزا حسین كانوا المر المتذکرین مشوقی باقی  
 هو العلی العالی الاعلی مکتوب الخباب بر مکن فنا و اصل بر  
 سخن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هرگز  
 مذکور آمد صحیح و درست و لکن محتاج کوی محبوب و محرم <sup>مقصود</sup>  
 از بنا بر و اندازند و از قضا الحراز بخوبی میداز بجز تسلیم مرز و قضا <sup>را</sup>  
 شنید مشروب رضای دوست را بدو جان ندهند و قضا <sup>را</sup>  
 ضعیف و لامکان تبدیل نمایند در هر لیلی از اجوناب حیات <sup>را</sup>  
 دست کشند را چون شهید روح بخشند لا بجز عده بسیارند <sup>را</sup>  
 باب مصلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه های متلف <sup>را</sup>  
 چالاند دست از جان برداشته اند و خرم جانان نموده اند چشم از عالم  
 بر بسته اند و بجمال دوست کشوره اند جز محبوب مقصود <sup>را</sup>  
 و جز مال کمالی بخوبید بر توکل پرواز نمایند و بجهان <sup>را</sup>  
 نردشان شمشیر خونین را از هر بیهوشی محبوب تر است و تیر تیر از شرم  
 مقبولتره زنده دل باید در این ره صد هزاره تا کنگر در هر نفس <sup>را</sup>  
 جان نثاره دست تا تل را باید بوسید و رقص کنایه اشک <sup>را</sup>  
 دوست نور و چه سیکو ستا بر بیاعت و چه ملاح است این <sup>را</sup>

که روح معنوی سر جان افشانی دارد و شکل و ظاهر معنوی معانی خود  
 کردن بر افراختیم و تیغ سید ریغ یا در تمام اشتیاق مشتاقیم و سینه  
 منیر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر است  
 در کنار فرار اختیار نکنیم و بدو فتح اختیار نپذیریم بدعا بلا را طاعت کنیم تا  
 در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در ساقهای شمع انوار اشیا را سنا  
 و بمقام مقامات حث شسته کردیم و از خیره های خوش وصال نشسته  
 البته این دولت بیرون از دست ندهیم و این نیست بیمنه الی الی الی الی الی  
 و اگر در تاب مستور شویم از جیب رحمت و سبب آریاب سر براریم این  
 احاطه بر البلاغ نمکند و این سفر را قدم طی نمایم و این وجه را بر وجه  
 نشود و بلی این معلوم است که با این هر دشمن داخل و خارج که غلغله  
 اختلاف بر افراختند و بحال حد در دفع این فقر اگر کسبند انرا البته  
 بقانون عقل با بداحترار نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فر  
 اختیار کرد و لکن بعنایت الهی بر اسبایدات غیب بافتنای چون شمشیر  
 مشرقیم و چون قرآن بر بسند سکون ساکنیم و بر شیطاط صبر خالص  
 ماهی معنوی از شرابی کشتی چه بر وادار و روح قدوسی از سبائی تن  
 ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را ز نزار است و کشتی انرا سبزی  
 نغمه بلبل را بلبل و اند و سخن اشعار را شناسنا سنا سنا سنا سنا  
 قبل را ناظر باشید که بنجام انبیا و صدی و احضیا چه از شد آنچه

روح خفیف شوی و چون نفس از نفس تن بر آتی در نهایت اعماطه  
 اعدا و شدت اندلاطایر قدسی نازل شد و این ایه او بد و آن که علیک  
 اعراضهم فاراستطعت فانبتی نفقا فی الارض اوسلموا فی السماء  
 هزار چشمه باین خون گریه و صدهزار جان باین ناله زدن بر آرد  
 هم چنین دعاوی بگریه میاید از میکر ملک ازین کفر و الیقولوا و یقولوا  
 او غیر جود و میگردن و میگردان الله ان الله خیر الما کرین در این دوایه میاید  
 که از مبداء الوهسته نازل شد بسیار ملاحظه فرماید تا بر اسرار خفیه  
 واقف شوید اگر چشم بصیرت نامس باز بوده بین جلوس این عبد  
 در ظاهر همه را کافی بود که با همه اعدا و موارد بد را چون شمع روشنیم  
 و چون شاهد عشق در المین ستر و حجاب بر اسوخیم و لکن چه فایده  
 که جمیع عیون محجوب است و هر کوشا مسدود و در واد و غفلت  
 سیر می نمایند و در زادیه ضلالت مشغول میکنند هم بر شیون همانا  
 و اناب روی عیال معان معلوم الخصاب باشد که یکی از علماء کرام <sup>سید</sup>  
 بز خوف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل  
 و انصاف بهره ایست نه و در لحظه آری بند را ندیده و در محبتی <sup>خند</sup>  
 و بیاعتنی موافقت نیست فاطم بر داشته و بیخون مظلومان <sup>ند</sup>  
 کشید و بعضی حرفهای <sup>میکنند</sup> هم بصحیح گفته و در همین روزها  
 هم شخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات بیان نموده

و این شخص این دو روز بطهران رفته مابعدی حکایت و کجائی  
 روایت طایفه در دل دارد از فکر روزی پیش خون پیدا و رسوا حج  
 و روزی هم این مطالب معلوم و واضح است و بنیادها هم <sup>تکلیف</sup>  
 و محقق از این سنده کتمان کنند از حضور من لا یریب عن علمه <sup>شده</sup>  
 چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرح متمسک شد  
 حجت مستدل بر منده که مدتی است بامر عزالت حبسته ام و  
 خلوت گرفته ام در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها داشته ام این  
 حد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت و به <sup>شست</sup>  
 که با خبر خیر بریند و کام دل حاصل نمایند اگر چه ایشان هواسند  
 این فقه محیط حق متمسک و انشاء الله بنور هدی مهندی گذرد  
 از ایشان ندانم و عل در دل نگرفتم <sup>شست</sup> بخدا که راستم و بعروج منزل  
 جستم بعد از حصول مقاصد ایشان مشایخ جمیع مشرب <sup>شده</sup>  
 و از آن غرض صیالی مروتی زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از <sup>نظم</sup>  
 التبت فیکذرا خرابدیک مجلس ملاقات نماید و بر امور صالح <sup>شده</sup>  
 تا بر ایشان مبرهن شود که در آن وقت حکم جاری کند و نفی <sup>شده</sup>  
 ظنون ایشان کونا هست و شجر عنایت الهی بنیابت بلند تا زمان ما  
 نرسد هیچ نفی و بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد <sup>شده</sup>  
 و طالب نه تقدیم بایند و نه تاخیر انا لله و انا الیه را چون <sup>شده</sup>

فلا خال لكم وان يخذلكم من فالذي ينصركم بعده الى اخره والثناء  
 على من اتبع صورته توفيق مبارك ايشان الطهارة  
 حمد خدا را که مخرای بافضای فصاحت را طی فرموده اند و در تقاضای  
 سموات و الارض هسته اند و در صبح ایتقان از کعبه های بیان نوشید  
 اند و عبرت ببلندت بیان که از مقام کساست فاین کشته اند  
 و بنا علی کلام با اوصاف مکان به تمام ظاهر فرموده اند کویا بر  
 جوامع کار که نامته کما هی اگاهی حاصل کرده اند هتینا لک ثم  
 هتینا لک ثم هتینا لک علی از تقدیر و تدبیر ربانی ظهورات فعل  
 در عالم وجود بطی و وریکن تدبیر و تقدیر علت نمیشود تا بجای  
 وارد یا تقصی راه یا بد اگر با بر لطیفه کاه شود بجمع مقامات عالم  
 قدر که عالم جبر و اختیار از صفت حرفی از اوست اطلاق نخواهد یافت  
 قواعد و رسوم از مشقوات عالم خلق است و عالم امر از جمیع این  
 حدود متقی و معتبر این باید قدم برداشت و بملک قدم کن است  
 تا عالم هستی در سماه نیستی برافزایم و معنی کل شیء هالک  
 الا وجهه بالادراک فما نیم و از وطن ترائی بگذریم و بوطن اصله  
 الهی که انا لله وانا الیه راجعون حاکی از اوست راجع کرد  
 ای حبیب من سالکان را بعد از اتقای سموات معانی سه  
 مقام حاصل یعنی شمس مجلی باین سه رتبه در مرای موجودات



اشراق و متجلی میفرماید اگر چه بعضی مراتب نسبتاً ترا میباشند و حضرت  
 نجمن نام نهاده اند اگر تفصیل درم کتابی کفایت نکند و از عیب  
 بر نیاید چنانچه عارف صمدی و واقف امر الهی امام ربانی رشیدی  
 از این مراتب در توحید عالم قلب ذکر فرموده اند و البته منظر شریفی  
 رسیده که رتبه اخر این سه مقام سفر مراد الله از آن است <sup>بن</sup> و  
 مقام و رتبه وجود فانی و یحیی فانی است کل من الله یورده و ان الله  
 خواهد بود و قل کل مرعد الله بر این خطاب شاهد کافی و دلیل  
 فانی چنانچه عارف روی میگوید هشتاد و دو بقای ذات  
 او و نسبت کشته و صفا و در و ضعف شود این مقام البته فانی  
 ندارد و رسوم خوبی بر بعضی جمیع فعل او <sup>ص</sup> است اگر چه بظاهر  
 نظر ظالم آید و علم حاجت است اگر چه در صورت حصول حلوه نماید  
 این مقام احتیاج بیان ندارد ظاهر و هوید است انشاء الله ان  
 خرمیا حضرت لایزال مشروب بشویم و با شرافات لقا فانی  
 شویم ظاهر معانی را بی حجاب و نقاب در آید انما یم والسلام

سالكان طریق

معبود و واسطه آن سبیل مقصود و مقدر از حد و ما شد و فنی از  
 تعارفات بر رفوف توحید ساکنند و بر ممکن تفرید مستطیع و  
 سدره المنتهای عالم عشق و ادراستداسیر کرده اند و غایه القصود

معارف از شجر طوی ادا شود و اندوختی که طلب بقا را آرزو  
جان یافته اند و مجابان در عرش لامکان خلوت کرده اند  
خلوت مع الحبيب و بیننا سراق من اذاسری ابن  
اصحاب ارواح متخلف است و انفس مختلف چنانچه عارفانند  
میگویند جان کرکان و مسکان از هم جداست ۵ متوجهانها  
شیران خداست ۵ زیرا که از یک کاس مشروبند و از یک  
جام مرزوقند و بر یک بساط خالسند و در یک مقام ساکن  
بجناح عزت و حمید پرواز نمایند و در سماء قدس تحریر  
میفرومایند در اظهار مراتب بقا و در بیان محتاج نیستند  
و در برابر مقاصد بجا و مداد امداد بخوبند نجات قدس را  
از شمال روح استنهام نمایند و روحیات اشرف را از انفس  
طیب قلب استنشان فرمایند تمک بحبل محمد الله نور  
السموات و الارض جسته اند و تثبیت بنیل استنای  
الاسمعی رضوی و اسمائی نموده اند بعد نشان عین قرین است  
فرایشان عین وصال و لکن چون ظهور معنی بجام لفظ  
متعلق است و پرواز ارواح بظهور وجد مشروط و منوط  
زیرا که هر باطنی با ظاهری ضرور در کار است و هر واحد  
در خورتا همی کل معلقه بعد از رجوع به خارج فالتخلت بقا

تبارک الله احسن الخالقین مفتخر شود و جوهر بدیه سبدار  
رجوع از عالم هویت به تئیین ختم و لکن رسول الله و خاتم  
النبین جلوه نماید تا کله جامع بانه هو اول و الاخر  
و الظاهر و الباطن در عرصه وجود بطریق و راید لطیف اجتهاد  
باطنی که عمرها و فرها در صدر مستور بود باین کلمات تد  
و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که هسایه بنیاد  
که بود در خانه مائی انشاء بعنایت ربانی حرم جمال نا  
طایف شویم و کعبه ذات را اثر تا در عرش بقا بشرق لغا  
فایز شویم هو الله و السلام

کاسی اگر در ظاهر تخت در باطن شیرین ابن رصف کاسنی ظاهر  
است که در باطن ارضیه ظاهر است و لکن تو کاسنی رضوان  
و عده سدره نقدین که بجز مذاقی طبعی از تو ظاهر شکر مصراحتی  
ولکن در مذاق عاشقان و حظلی در کام مشرکان از برای اهل  
ثمر تجریدی و از برای اهل تجرید اثر بوم شدید نعمت حیرمانی  
و نعمت مقربان سلسبیل رحمتی از برای قلوب طالبان و  
کاس شری مخصوص افنده معرضان عمی الله عما سلف من اجاب  
الله بكل هو الله شیعی علیم  
ای بنده خدا نظر حق با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر

با تو خواهد بود نظر از سبقت داشته بر عالمیان خیا آنچه حجتش  
داشته و خواهد داشت لازماً ذکر او عباد خود را مقدم بونه  
از ذکر عباد او را و لکن ذکرش راه کوشی استماع ننماید و هر قلبی  
ادراک نکند از خدا میخواهد که از ذکرش ممنوع نشوی و از نجات  
آبایش

عزیز

هو الله حمید خدا را که برفاقت تقدیرش زاده شدی و از سلسله بندین  
معنوی باشا میدی و لکن ارباب اختلاف و ذنب نجات حن از همین روش  
در این شیطان از حجت اخروی در بر و محویم از قبل خبر داده که جمیع اشک  
رحمن معروض شوند و در بحر نغمی مستغرق باروی ایوم بحر در غلام نامواج  
دیگر آنچه نفس با عانت فلان کبریا و خطر از بحر بگذرد

هو الله هر قلبی که با برود بجهت الحقیقه نبوده و نخواهد بود چنانچه هر  
ارضی لایق انبیا و اجداد بدیع نبویه و نسبت مکر فاسد انسان که لایق انبیا  
امامت رحمن و نسبت سنبلان حکمت و نبیان بوده فتاب را از رحمن دعا  
و الايمان و لکن هر که بصورت لایق نظر اکبر نبوا را انسان بین می آید  
محبوب نخواهد بود چکه هر نفسی از خلق عرفان عار و ماندار بجایم خدا را

هو الله

محبوب میفرماید که ایوم احدی بفرمان الله عز و جل نمیشود مگر با استطاعت از  
آنچه در اینها از زمینهاست پس نیکوست حال نفسی که با این شرف

کبری ناسز کردد هو الله وایست مانند

در ایام محبوب ربیع امتحان یافتن باید عاشقان جمال رحمن و کمال  
الطینان بر بساط ایقان مستقر باشند و آذین در ایام عزت کور و اوج آوردن  
دور و راست کلام در حق جمال ذوالجلال بورد و نخواهند بود لکن در حق  
معلق است با امتحان دیگر چه که معلوم نیست بسیار اسباب است

بوره یا نفس رحمانی هو الله و الروح علیه

حاصل را که صنم و هم را بقدرت خلیل شکستی و عجاب مانع از درین است

اینست از فضلی که معادله نماید بدان آنچه مستور و مشهور است

هو الله

طوبی از برای نفوسیکه از حیث بقا نوشیده اند و از کور نشانم زده شده

قسم با قباب فجر معانی که معادله نمی نماید نفسی از آن نفوس را آنچه مستور

و مشهور است

هو الله ابواب رضوان معانی مفتوح و نمایم مقصود رحمن در محبوب

و مرید او احبای الهی خود را از این راه بخرج جان می دهند و می دانند که شاید

از نجاتش زنده هو الله و باقی مانند

دقایق بقا برسد و منتظر در هر صبح و شام با این کلمه ایستاده است

او بخندد بان در هوای رحمت رحمن طبران نماید و سر از قطع بر

سالی بجز اعظم مرتفع کنید که بر شیخی از هر غنایتش مرده کان بزرگ

بانی ۷۲

باقی داهی      فائز شونیز      ولای روح ملک

هو الله کلمه الهی حیران است و مثبت روان پس بشنود کلمه

حکیمش را تا اهل مدبرینا خدا لله مذکور کردید

هو الله ای جمع اکنون بشنود ای رب رحمن را که از نظر احزان

مرفوع است که شاید شنیدن تو اذان اهل ارض توجه نماید <sup>صفا</sup>

کلمه الله      فائز      کردند

هو الله طوبی از برای نفوسیکه در سبیل روستا کاس بر آید

شامند و از جام نضنا نوشند لاله اهل حق از باطل در حین ضرر و آ

ایم مفضل و ممتاز شده اند خوشا حال تو که با نچه محبوب <sup>کلمه</sup>

مبتلا شده و از کاسیکه بقبض خود اشامید چشید مل تنگ <sup>من</sup>

که دنیا و آنچه در دست فانی خواهد شد و آنچه در دین پروردگار <sup>شخصه</sup>

تو مقدر شده باقی و دائم بپوشد و خواهد بود ذلت در سبیل <sup>ست</sup>

محبوبت عنقریب جزنت بفرج تبدیل شود و از آویز ظلماتی

بعرصه نورانی وارد شوی قل ای رب انت الذی فی قبضه

قلبتک جبروت الممکات و فی عین ارادتک ملکوت <sup>نهاد</sup>

اشهد بلسان و قلبی و فؤادی بانک لوتربیر فی کل <sup>نهاد</sup>

مراصبک لتکون قاندا ما قدر سلطنتک و مقدر <sup>نهاد</sup>

قیومتک اذا ما الی اسئلك باسمک الذی منه جرت سفینه <sup>نهاد</sup>

على محبتك ان تخصصها كنت فيه ويظهر قلبى بعرفانك وتجلينى بانك  
وتحكى نالك انت المصدر على انشاء وانك انت الفوق السرحيم  
هو الله هجيات اهتمام بايدرديد نيکه صدا فان با اهل بر وفات و تهنيتا  
شود و جمع فقار الله

اندر الاذنين كوسيد  
هو الله اكر و حقا الله ثابت ما فى نيا سيع حكمت زيانى اربيد لسانى  
شود و معك كلمات الحى اگاه شوى و چه كه حش مطهر و طوبى طاهر  
صافيه بون و خواهد بود و تجليات خف هجيات قلب مستور و محبوب با در حقا  
بان كن ما انوار تجليش بر طور صدر بر تو امكن

هو الله حمد خدا را که از کونین حش انا سیدی و از نیم غایتش از حش  
غفلت سر با شى بر عهد نما که بر لطيفه حانرا من افر شيطان  
سرت نماند چه که هر چه لؤلؤ گران چهار افرندان در صد بند و کاروان  
رحمن را فاطمان سبل در کين از خدا بخواه که امانت حش و خیرت  
از دست سازان ايام محفوظ ماند

هو الله در اين ظهور اظهر ابرع اصنع جميع عبدا لله را از قبل و فساد  
فظم و خداد منيع نموديم و جمع صباكت و بيان فامور شدن اند مع نلك  
بعضى از حدود الحى تجاوز نمود حصن او امر و نواهي با بطنين متحسين  
نفسا فى بيالونند و فعلك جا هلسب شد که جمع فساد را عا ملين  
ان باين منظور را جمع نموده اند و بعد نفوس مطمئن را اضطرر جانى انا

نمود که المراء از نفحات رتبا الاياب محرومانند اند و بگر مکشايم هر چه از نظر  
رحمن بود و مریه کار احيات جلدی غنای فریاد باری تمام از احد و تبا<sup>له</sup>  
سبب خسران دنیا را خری  
بوده و خواهد بود

هو الله مر بین و مقوهین با از کامرین رتبا العالمین نصیبه نبوده و <sup>بشد</sup> نخوا  
بود پس خوشحالان نفوسیکه باقیان تمام در سبیل رحمن سالک شونند  
از کل منفی الامکان چشم بردارند نظر برای منظر اگر خلق شده و طلب آرزو  
کوشش و آن نفس رحمن پس سعی باید تا ملک بعین فرض فائز شود و نظر منظرش  
ناظر

هو الله ذکر آیام سداد که در لوح سداد شده حق جمیع را بقدر عظیمه در  
الواح بدیهه منجمه اخبار فرموده که شاید باس و رحیم در دوران اضطراب  
شوند و از سبیل رحمن ممنوع نگردند مع ذلک بعضی از اسرار نهی و ابراج  
اقتنائیه باصلها و بیدار جمع شده اند و از شرط احدیه معروض مگر آن نفوسیکه  
که منظر رحمن ناظرند و از کوشش اطیمان شایب و المروج ملک

هو الله ای بند خدا این بند خدا میگوید که چندین سنه میگذرد که در  
صیغ و شام آن میانی ای لا یجده صیغ بود مگر تا آنکه از قضای ربانی بمقرر  
شاکم که مادی و احیاء از اصول بی علم ممنوع شده و اصل فاصدین از زود  
بمقرر و مقطوع مانده قسم باقیات جهان شایب که الیوار نظامتین  
در خلف ملجأ بحجوب مانده که لا زال راه چنین بود که جان مرد



دوست اتفاق شود و از ترویج بیخ اعراض است و بدو گن هو زبان تا فرستد  
 که اگر کسی اهل بیان را بگوید که حج را عاکف شوند نه بیجا بگویند یا بیجا  
 از اهل ارض عبده اصنام باشد چنانچه در بعضی از کتب مسطور است که  
 نصف اهل ارض عاکف اصنامند و نصف دیگر از ملل مختلفه <sup>الله</sup>  
 از مساوی منقطع شده بخلعت <sup>انا لله فاشرف</sup> و مفتخر شوی  
 هو الله لان الحاکم الله بعباده مشغول متوجه و اگر اقل من ان نظر رعایت  
 ارض و من علیه با و ارد البتة کل معدوم راجع شود و لکن الیوم محبوب  
 انکلتها و الهی باخلاق در میان بها و ظاهر شود از هر نفسی و <sup>الحاکم</sup>  
 اهل آقوان است تمام نماید مدعیان محبت را برهان لازم هر چه بایان  
 اید مقبول است و محبت فیما الیوم فعل مقدم بر قول است پس بجهت <sup>شد</sup>  
 تا از کل جوارح اعمال حسنه نظمه و باید اگر نفسی دعوی نماید که از اهل  
 رضوان ربانی است انقول بجز نادانان است و بلکه صالحان هستند  
 شامه است تمام نماید اگر استنسان را باین مورد مقبول <sup>شد</sup>  
 شد و لامر و دای براد من صبر بر قام اعلی الظنین بنیاب در ظاهر  
 و نماز

هو الله ای دوستان بدانین هیچ سخا که سدره اراده الهیه تمام  
 معارف بدیهه ترین شده سعی نماید که فوا که جنتی را بدست خود  
 چیده و تناول نماید چه که در غیر فضل بدست نیاید و اگر <sup>است</sup>

شود البته بطرادشادک سخن آمد بود

هواسه ای طایران هوای زمین بکلمات مسطوره از جمال حدیقه عجیب بممانید  
چکه انچه از معارف الحقیقه و حکم بالغیر باینه که ایوم نام بان معاصر بجمع از نقطه  
ظاهر ریاد و اوج و از نقطه از ان کل لایحه وجود آمده لذلک لایق نمک نام است  
مسطور شده مفروضه شوند و در هر کجای که میجو به مانند جبهه نماید که نشاناید با

نمای بجز معانی فائز شود

بنام خداوند یکتا انشاء الله لا زال بذكر الله مشغول باشيد و اندونش  
فارغ و حق جل که بانه هرگز عباد خود را از ذکر و اوقات فراموش نموده و نخواهد  
فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و مرحمش لا زال سبقت داشته و خواهد داد  
اوست فاکر مذکور و ذکر است چه که قبل از ظهور عباد در عالم ملک جمع یاد کرد  
فرموده و ذکر و عباد را علت ذکر عباد است و در او مذکور است چه که کل این  
بذکر نشای و ناطق خواجه جمع حق را میطلبند اگر چه از او میبندند هر و مفضل  
که از نشان هر با صفا ظاهر میشود و مبدء خود را هیچ است اگر چه از نشانی  
و واضح و موصوفرا نشانند خوشحال نمیشد که بشناسد و ذکر شود  
والروح عليك

هو الله ای ائمه اقدس ذکر ت بین بدی مذکور انشاء الله از حیوان طایفه و کل سخن  
از کلام بکلمات رب العالمین بنوشی اگر چه فتنه ایام شد بدی اگر بی از بیه را  
مخبر نموده و یکی انا که بار الله مشتعل شده اند و بختش فاکر کشته اند از

فتمت ایام محو بیکرم نیکه هر چه فتنه شدیدتر شود و انفتستان بیشتر بخندان  
ابدیانشانند نفوسیکه اهل عالم اعلی بوجودشان فرزندها میدارند و بعد از آن مشتاقان  
بین تو محمد تا که یوسف حب الهی را ذایب افستان تو باید و الروح ملک

هو الله

فامرات بین بدی حاضر و لکن فلم اورد این ایام در جواب مستحیل است چه که معلوم  
نیست روح افستان که از زمین اراده و حمان و زنده کرام نفس را باطل علی بن عمر  
داده و که با باسفل ساطین راجع هوره اگر چه احوال کل عباد الله مشهور و معلوم است

و لکن چون خود راستار را میداند لذا استر فرموده و میفرماید باری در این ایام از  
نظر قدرش احدیه نان و زنده بودی افشا و الله تعالی الحیه از نصبت با سینه که در نفس

خود همیشه باقی بوده اند دست ندهی و الا ان فسطر قدر ناظر باشی بیجا بیکه از این

مکرمه فانی از جمال احدیه غفلت شما و محروم کردی و الروح ملک

هو الله ان با بقیه ال المبلغ فامرات رسید و با لرات سموع امد حمر خندان که

بطرا از حصرت الهی مزین شدی و بنجمت داهی باقی مرز و کشتی و است محرم

محبوب شده و صدت عظمی را تو از مقصود و لکن از خدا بطلب که ثانی الحیه

از دست سارقان و مظاهر مشیطان محفوظ ماند چه که بکل حیل ملاحظه

شده اند خان بلایان امین مشهور و فاسق بلایان زهد ظاهر افشا و انشا

باید بغایت الهی برصراط امر مستقیم باشی و با حال حسنه مملو و محامل و الروح ملک

بسم پروردگار عالمان

نامه ای است که رسیده و حقیقت که از احوال او وارده نجات الهی موقوفه و قلم  
 از حرکت ممنوع مع نیک حیا الله بان نامه الله جواب بر قوم میکرد علی ما اراد  
 به ربی اگر چه معلوم نیست که او با چه اقتضای که را برضوان انداخته و کبر را بنابر  
 مفروضه چه که مشاهده میشود که اکثری از آن صدان من زحمت از نجات سبحان  
 منقلب گشته اند و از بعضی کتاب مستحبان عروه مانده اند و یکی از خرامیلم که آن  
 دفتر و سایر امامان را از سر شیطان و جنون و غضب نماید و از روح علیک  
 بآمین خداوند یکتا

ای کزین حق در نیک عظمی غبار افتاده مقررین از روشده و سراج افان از هیبت  
 ابراج نفاق از نور وضیاء ممنوع گشته بر هی حسرت برای نفوسیکه ما کف اصفا  
 و عابد و هام اگر چه نوبت و لکن در راه بر خیزد و رسم دهر را بقیه خلیل حکم و حجاب  
 مانع را بقدرت جلیل شوق نما و کوشش معاینه از نیک غلام الهی بکبر و بوش را به جمع  
 عالم حقیقت بپوشید که حکیم برای مشاهده جهات خوب خلق شده و قلب برای  
 معرفت حق موهوب گشته و اگر با این شرافت کبری فائز نشوید بی ثمرند چون  
 مشکاه فی سراج لایمین  
 کلا یعنی خواهند بود

هو الله نقطه بدنیته بعد از سیر در عوالم ملکوتی بطراز حقیقت ظاهر شد و از تشریح  
 ان اشکال مختلفه ظاهر و بشکل اعظم منتهی و از اشکال متغایره که از آن دلچ  
 نقطه فریبه احوالات شده آنچه ضلوع بکثر بود در سویت خود مآکن پس جمیع ما  
 تا کوزستور را از نظر بر تیره را با باره الهی بیرون آوری نیست و صیبت این  
 عبد مسیحی از عبد را  
 والروح ملک

هو الله ای نامه الله ذکر در این مضمون مذکور شد لذا ذکر تمام امر فائز نشدی  
 و صیبت غلام الهی را بشنو قلب را از ماسوی الله فارغ نما تا بتجلیات انوار مجوی  
 عنبر شود بر کل از م است که با جلالت چندین در احوال حسنه و افعال طیبه

شوند و آن نفوسیکه خود را بر حق نسبت دهند با اعمال شیطان و امانت <sup>الله</sup>  
 حق از این نفوس منزه و شدت بویه و خجالت بدو اشهاد الله لایزال در <sup>عصمت</sup>  
 الملی محفوظ باسند و در سایر رحمت منبسط است و استرلیح و التوویح علیک

شوالله

ای حضرت جبرئیل بر قلم اعلی با و از ما سوی الله بگذر بیایدش خرم را بشوید که  
 مسرود قسم بحال قدر که اگر ناس در جمیع سموات و ارض سیر نمایند و شخص کنند  
 ابد فرخ و سر از زنجیر اهدایافت آرد و جانشین جسد نما که با کمال جلال ما بین  
 اما الله مزین کردی والروح علیک  
 ای محمد عاشق جمال دوست قرار میوی در ذکرش اصطبار نماید خورشید را نشعله  
 در باران افکند تا اینکه جمیع جهات و سلطه ترا از جمیع ذوات محرق و معدوم سازد  
 عهد چنان را از ظلم ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانها را از حرکت محتر شده  
 بهیجان آیند بعضی که جمیع حیوانات مستوره در نمایین سندی و جوهرات  
 افند و مستجاب از غر و سکون بیحباب و نقاب بزرگ ریتا لایاب با طوق شوند  
 ای محمد قسم با اسم اعظم که قدرتی ظاهر شده که اگر آری در جای جمیع ممکنات  
 بهیمن اعطایین بلند شود جمیع با کف مشرق و نصیبا از نصیبا و فضل  
 که را را جرح شوند پس کف منیر را از جیب برتر با فن خالق بر تیره و روان  
 و کراهان وادی نفس و هووی را برضوان قدس آبی و فردوس عزت اعلی  
 نما و از فقدان ثامنین و اعراض مغربین محزون ما شس جگر بدعا خلق  
 مبعوث شوند که قدم نقطاع بر کل من فی الارضین و السموات گذارند  
 استین تقدسین بر کل ملحق و طایقی امر الماء و الطین بر افشانند و بی سرا  
 بقدر دوست جستا بند در سینه سینه من اعظم فاکه چند قدر انداختن  
 اشارات که در ظهور قائم از دوسای قوم در دست بود و مستحب بودند و چون

ظهور نیز اقدس منع ارفع ابعی از افق عزت اعلیٰ مشرق و ظاهر کشت خلقی  
 مبعوث شدند که جمیع ان اشارات مشهور را از صد و سی و نود و نه  
 بر سر طایفه مستقیم سلطان رفیع و تسلیم و شکرین گذارند و آنچه  
 عجیب نشند و هیچ معنی منعی و ممنوع نگشتند که آن مخلوق الحاق تسلط  
 امر و اکثر الناس هم لا یعرفون بلکه دستانی از کل شیء منقطع شدند که  
 ذکر نام که بعضی کتاب بود بخیر هم نام من غیر تلویح بان هم ممنوع نشد دست  
 مرفوع و مقام محمودین بلی سلطان مقصود وارد شدند و دعای آنها  
 میدهند که هر چه سر و جسم که نبی از اول تا اول توبه و الی اخر را خرد  
 آمد حال مشاهده فرما که چه قدر بی ظاهر شد و بصیر را اجمع این  
 کلمات بوداشت و بنظر که کلمات فرمود آری بکل حسد <sup>مغذی شد</sup> <sub>مغذی شد</sub>  
 طایفه شمس تقریب و بجز مبادا نور نشود و از منضم خود ممنوع نگردد و  
 از تاریخ قدر متوجه و بر نشوند فلما ملأه السیاء بعد استراحتی وسط الزمان  
 لرفع منی شیئا ولو یکون اعظم و الا نظر و اقل سما خلق بالانوار  
 ای جواد

سلطان ایجاد میفرماید سیف لسان را از خلاف میان بقیع رحمن بر آورد  
 و بقیعی تبلیغ امر را که جمیع افرینش را بحال اعراض نماید چه که این احباب  
 در حین تکالیف روح القدس را بیدر میاید ای جواد صبح سیر از نفس برآید  
 نفس کشد و الصبح اذا قفس مرتقا اخرج ظاهر کشته انشا الله جل  
 یلیغ سبیل فرماید که مناد اظلمت انفس ظلمتک و هی کل شیطان  
 انفس مشرکه این صبح نورانی را از عین ناس مستور دارند ای جواد دنیا  
 چند را ثواب غنایم ظاهر شده اند باین در کل وقت پناه بخدا بروند که از خد  
 و مکر این خار عین که برت عالمین مکر نموده اند محفوظ مانیم ای جواد الو

اگر کل من فی السموات و الارض دعوی ربوبیت نماید و بایات اولین  
 و آخرین نغی نماید من دون ذکر اسم ربان الا علی و فی شیکه الا حزقی <sup>قل</sup>  
 اسم الله لا یجی سرور بوده و خواهد بود غیر که خلق کلمات مثل خلق <sup>من</sup>  
 شده و خواهد شد و هم چنانکه از خلق انفس و مقصوره عرفان نفس <sup>الله</sup>  
 بود و از خلق کلمات هم از هر لسان که جاری شود مقصود مذکور <sup>من</sup> خواهد  
 بود و اگر بن رب از کلمات مقصود شود مثل کلمات اهل سوره <sup>من</sup>  
 بود بعد خدا نشانی از حق و اگر چه از نغی با حسن ایشان ظاهر شود <sup>من</sup>  
 مبتدعا و فرماید که اگر از ذبح لطیف و بالبور مدعی مصدق <sup>من</sup> شود  
 استوای سراسر است بر او اگر با دین تمام ما تر خسرو <sup>من</sup> خواهد بود دعوی  
 و معطله اشمن <sup>من</sup> و لا یغنی عن مقصود از مشکی کلمات استعمال <sup>من</sup>  
 ذکر در البطل بوده و من دون ان و ساوس شیطانی است اگر چه <sup>من</sup>  
 ان کلمات بقصر منکوت آنها و صفات مشاهده شود <sup>من</sup> سفیر <sup>من</sup>  
 ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفت بوده و اگر  
 شجره یا بر فضل مرتفع شود حکم شجره <sup>من</sup> باید جستایش <sup>من</sup> در کج  
 لا یخضع و احقرات بوده و خواهد بود ای کاش که برای تربیت <sup>من</sup>  
 محبوب مستعمل میشد و شاید که بجل طایف مشرکین برده شود  
 بما اکتبت ایداه من قبل فخذها بالله من ذلك ای جوار <sup>من</sup>  
 میفرماید که ظهورم بر اجا و فیام ما من اعلی در ایا می که کل  
 و جل تر از آن بود و جمیع اداری از سطوح ما نام مرتضی <sup>من</sup> شقی بود  
 و اظلم و اعظم از حجج اولین و آخرین لو تکون <sup>من</sup> انما من <sup>من</sup> المنصفین  
 دلیلی بر نفسم جز نام نبوده و نخواهد و مقصود از ایات اثبات <sup>من</sup> بر این  
 نام که مستحب بوده اند بوده و الا اشارت برین <sup>من</sup> خرافه <sup>من</sup> من کل <sup>من</sup> جاحق <sup>من</sup>

شناسند و بدون او ناظرند و او جواد تا الله ظهوری بین هوای اعظم عن  
 خلق السموات و الارض و عن کل مکان و ما یکون و لکن انصار فی سکر است  
 میون در این ایام اطفال حرم بابائی تکلم مینمایند که ائمه مقررین <sup>عزیز</sup>  
 و متخیرانند **و لکن ذلك على الله بغير**  
 ان باستان فرمایان فاعمت مکن و بحان عاریتی سرور ما بن حمد  
 کن تا مملکت بانی درانی و جابان قدس و هدای فائز کردی ختم بخدا که  
 البود هر ضایع سرور و باست و جز سلطان امر هر چه درود و در هر  
 پناه بخدا برود در هر شان مراعات مرا الله شده که بلکه هیا کل علیه انما  
 بسبب نفعی و اعراض راجع نشوند و نفوس معدودی از اب و کل بشر و  
 هوای خارج شده بملازم قدس دل که مقرر ظهور سلطان همثال و مثل  
 بروند ملک الایرال است در اسید و هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال  
 المبین و الذی یغتر حین سید مقصود جز ابلاغ امر الله نبون و نسبت با  
 شما ندید باید که جان بر چه بد و هر ضایع بود و خواهد بود وانی و نا  
 حفظ نموده ام و هرگز با اعتلاء در امر الله مداهنه خسته دنیا فانیست  
 او با بقای نه مثل و مثل ظل است ایا هیچ ظل با یا بار دیده اید نه <sup>الله</sup>  
 المهمیر العزیز القدرین غریب کل تبراسد با جمع خواهم شد پس باید  
 توقات دایم از نجات رب لا راب فرق گذاریم و بعضی طلب بنسیم  
 ما رقتل و در هر با المرم خارج شوم چه مقصود از ظهور ریان او بود  
 و خواهد بود و لا ما الفرق بینکم و بین ام القبل فبینوا امیله المؤمنین  
 ما تزل <sup>عن</sup>

خارجیم و صاد سفجات عزیمت ربانی سرور بود بداند که کم بر رعایا  
 مخصوصه از صاحب عرش احدیه بران رسولان و ادوی عزیمت بود و



خواهر بود و لکن ای در میان خدا الیوم سکون و استقرار منبج و ولایت  
واضطراب در سبیل بخار محیی بجهت که اگر بصیر لطیف ما لخطه شود  
تا الله الحق آن فردوس الاعظم بصرک و نفسها تم ما قد فیها اشواق الاله  
و تکامل الالهی الذوق البصری آخر و بقسمه الاولی اذا فرغوا من شغور  
هیاکل الخمر آء من هولاء الاستقیاء بین الارض و السماء و النسمه که فرشته  
اعظم و انچه در لوظیف شدن از جواهر افند و حوریات و سنان رخسار و لعل کمان  
و هم چنین از لطایف صنایع قدس الحسیم و جواهر عز خلق و باشته جمیع  
الیوم در حرکتند و از شوق جمال مختار و بقرار لب زینهار که در چشم تنبلی و شوق  
و در دایح ذکر مصیبت اختیار نمائند و در کل حسین افکار و بزم را بر  
مستقرن و مناید ذکر افتادار بد که جمیع بفضیل الله و منتهی عز الله  
و محبت چون نار بحرکت آیند و مشتعل گردند از حرارت این اهل عالم  
مقدسه اهل عالم بنار سدره عز حقیقه محرق و مصیبت الکر و ذلنا انار  
تا الله بر کل ماسواه ظاهر و هویدا کردد الیوم کاس و مانیها و الکر  
اخذها کل در حکم واحد ملحوظ و بین بدی العزیز مشهود و لکن سبب  
نضلیه که بتمنص کلمه الله ظاهر شده در کل شیء بما هویت خیر و شرف  
و عنقریب است که افند های قدسیه از مکان بخیر و چون ظهور  
نار سدره الله فویان زیند و در عالم ظهور مشهود کردند فطرتی و علم  
بما نازد ما من لدن بارئهم و قدیم من رحمة الله العزیز المنیر زبان را  
از بیان و تبیان ممنوع ندراید و در کل حین بتبلیغ امر جان و قبل منزلت  
دارید و التلام علی من بلخ امر مولاه و ما منعه تمامه الا علی و الاقرب  
لا صرغم و دیگر آنکه در جمیع اوقات مراضا امر الله بود و در حال  
حکمت لا از دست مدهید که مباد صرتی واقع شود و تکبیر مقدس از شایان

تجدید بر عباد الله واجباً و اجازات و اجازات و کور من لسان الله العلی  
نمائید فطوری للتسلیین

اندوخت من حزن بقسمی امر عید مظلوم را احاطه نموده که ذکر آن طریقی  
میکند از دنیا محل امتنان و امتحان بوده و خواهد بود اگر کاستن جز زهر قاتل  
اصدی نویسنده و از جامش حزن تم مهلك نفس و بچشید که از آن بلایای  
ان مضیب مردان حق بوده و خواهد بود و دایای او سمت قصدان  
او خواهد بود زینهار بجزش حزن نشوی و از ذکر رحمن در این ایام تامل  
نمائی در جمیع امور بحق توکل نما و از در نشو دل بگردان اما بشود که  
سکون جمیع ایجاد را احاطه نموده با ملکوت سدا و حبش غفلت مکن و چون  
باشرفات حق سلطان امما و صفات شرق باش تا انوار جمال بخارا و تو  
در بین عباد ظاهر شود که هست در استقامت بر امر محکم بندد از کل استو  
ازاد و فارغ باش دنیا را و فانیست و غفرتیا بجز بر ارض مشهور در قمر استو  
ایند و الروح ملک وضع ان دوست از قرب بقا سبب هبوسا رایح  
اختلاف بوده و بعد از تفصیل گیری و سکون ان افشاء الله بقیه تصادفات  
اظهار شود

چون جمیع ممکنات را بحرف حی زنده نمودیم و از جمله حروف نور که از انوالی  
و اولی بود و خواهی بود از برای تبلیغ امر بیک الخیار ناری بکمال جلال  
چشم از ملکوت سموات و ارض و ما خلق بینهما من الاضداد پوشیده تا  
بفایات خاصه فخر شد قدم مسبق در میدان تبلیغ امر حضرت  
منان گذاری او حرف حی سبی تبلیغ باید از ان حقیق و جمیع ممکنات  
حیات بدیع جدید فخر شوند و از ماء حیوان عرفان زنده گردند  
هر اسمی راستی باید هر حرفی را معنی نمایند که سنا از حرفی است

واسمانی بنی معنی محسوب کردی چه که الیوم از اسکنونه اسم آید بعد از  
 بعضی مشهور است قین او حرفی از شرط و هم بگذرد با صحبت ایشان و  
 و بعضی ایام مکان که مقام عرش رحمت است فایز کردی و در بعضی این مرتبت  
 اسرار اوست مدد و در مسائلک تبلیغ بکلمات حجی رسالت شکر شایند  
 بهیامر الطاف عزنا مستأجر و ظاهر و رات عواصب قدس حضرت رحمتی  
 از او راه کان را بحر مکر باین قره قدس سلطان سنا کن کردی و فستکان  
 کلال عرفان امین قدس هموان کشانی و اگر فیض الوی بر افیه رضاه و در  
 بود سلوک نماند البته عدلش بر وجهی در ارج است و فیاضش بر تمام بود  
 احب که لک الهنا لمن حو اهل الاسرار المحبب الاستار و انقلدنا  
 من بقا العظمة لبقوه علی امر ربک و تنشر التا من هذا الرضوان الذی مانع علی  
 اقلین احدی من الایمان والرحیم والتکبیر والهیه والعز والعتبة والذکر  
 والرغبة والعزة والتمنا والشوکه والذکر والتشما فلیک باحر حق الحق  
 من یومئذ الی یوم الدقا قوم علی امر خزی و بحالی الاول و ان ابعز علینا  
 ملاء البیان من هو الامراضین فتم بحال حق که هر حرفی از این است  
 منزل و کلمات مقدسه مشع مشک رحمانی و خزینه عنبر قدس سلطان  
 صمدان است و بعضی نجات و منتشر و متضوع است که اگر حرفی از این  
 از مشرق لامکان بیجا ظاهر شود اهل مکان و اکوان از این را خیر و  
 روحانی سر مست شده بمواقع قدس شستایند فکر انگه جمع را  
 و کام غل و سد غضا من نماید و بحر و در مسازد که تک اخطا فضل ربک کل  
 سخی از انت من الغارین والحمد لله رب العالمین  
 هو الحزین فی حرفی ای سر بر مظلومیت مظلومیت اسم اول را از روح امکان  
 محو نموده و از محاسب قضا امطار بلا فی کل حین بر این مجال امین باران

اخراج از وطن سبب عز محبوب شونده و دوری از دایم ملتی جز رضای مقصود  
 نه در موارد نقصان ای الحی چون شمع در روشن و منیر بودم و در مواقع غلبه ای  
 ربانی چون جلا ثابت در ظهورات فضلیه ارباب ندیدم و در اخذ اعدای  
 سلطان احدیه شعله فروزنده مشونات ملذتم سبب خدا خدا شد و  
 بزوات محکم ملت فل اولی العصا هیچ شای در مقدمات نیامور  
 و هیچ سببی بر احوت سر از فراتش بر نداشتم قسم بحال حق که حسین بر مظلوم<sup>ستم</sup>  
 کریت و ظلیل اندر دم خود را بنا را فکند آرد دست مشاهده نما<sup>م</sup>  
 عیور عظمت خلف سراق عصمت کربا است و انفس غرست<sup>مکن</sup>  
 وقت بالان و شهد بدلتان صدق منبع ای سر بر زار و بر<sup>بعد</sup>  
 از استلای لایحه بجزایق عرب با مظلوم عجم وارد شدیم و از غل اعدا<sup>بغیر</sup>  
 اجناس بنا گشتیم و بعد از آن علم ما و روی علی تا آنکه از بیت و آنچه بداد  
 بود و از خان را آنچه سعلقا و کذا شسته فریاد و احدا هجرت اختیار نمودیم  
 و بر صیحر اهای تسلیم نهادیم و رفتی سفر نمودم که جمیع در غریم<sup>گشتند</sup>  
 و جمیع اشیا بر گویم خون دل بسیار دیدند با طیور صحرا موافق شدم و  
 با وحوش عراق محالتر گشتم و چون برق روحانی از دنیا یاقالی گذشتم  
 و در سته و اقل از ما سوو الله احراز حجتیم و از غیر او چشم بردا  
 که شاید نار بغض اساکر شود و حرارت حد بیفرو ای مر بر اسرار  
 الحی را اظهار نشاید و در موزات ربانی اجمار محبوب تر و مقصود  
 از اسرار کفوز سنوره در فشم مقصود است لا غیر ای و بی<sup>حکمت</sup>  
 و لا یجده الا بحار و لا الامواج و لا الاقار و لا ماکان و لا ما یكون و

این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیر استفسارها را از این امر متروک  
 بلکه خیال ادراک هم نداشتند مع آنکه اعظم بوده این امر از خلق و هم  
 وارض فوالله نفسی فی سفری لیکن خیر امر عبادة الثقلین با اینکه  
 با اینکه این هجرت صحیحی بود اعظم و برهانی بود اقوام بلو صاحب بصیرت  
 باید تا مبنی نظر اگر ملا اعظم نماید وی بصیر از حسن جمال خود محروم است  
 تا چه رسد به جمال قدس معنوی ظلال از مظل حیا در آن نماید و مشی کل  
 از لطیفه دل صبر فهم کند تا آنکه فضای احوی بعضی از عباد در حایر این فکر  
 غلام کفغانی انداخت با دستمکانش باز هر جا و هر کجا در صحن  
 افتادند و در کف جلی نشانی از این بختان بافتند و آنگاه که  
 کشته الی صراط مستقیم قدم باقیات نیست حمدانی که از  
 واردین این مجبور مسکین مصوت و منحیر شد بجهتیکه از کربان  
 قلم عاجز و قلم حیر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدس برین  
 خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدر زمین و خونین  
 اظهار نماید و باینک لسانی بیان ابد و ثانی رحمان را از صدی حجت  
 بیرون آورد و لکن هذا علی الله تعزیز ما ریختم اسرار را بدیختار کثرت  
 و لکن لا یعتدل الا العالمون بل المقطعون تا آنکه نیز آفاق بفرق از  
 شد نفسی خندش آهده شد بر روح بی نمره بلکه سقوط و سرده خرق  
 ان امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا امر بنده فانی در سراج  
 امر الله و ارتقا او بصبیحی قیام نموده که کویا قیامت عجز تا نام شد چنان  
 ارتقا این امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود باز تقاضای جمیع

ملوک بمدار و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام بر عهد و مقابل اعدا بجمع  
 فرق و قبایل بسیار نماید خدا عداست دشمنانیکه در گران ممکن و متصو  
 کتلت قدر من لدن عزیز قدر ای مریم قلم قدر صغیر نماید که از اعظم امور  
 نظیر قلب است از کل ما سو الله بقر قلب را از غیر دوست مقدّم  
 کن تا قابل جلا اخس شوای سر راه از تقیید تقلید بفضای خوشتر گردید  
 وارد شود دل را از دنیا و آنچه در دست بردار تا سلطان دین فائز شوی  
 و از عز رحمانی محروم نگردی و بقوه انقطاع حجاب و هم را خرد کن و در  
 ممکن نفس یقین در ای ای مریم یک شمشیر را صد هزار روح و صد  
 هزار نفر شهود و لکن چون صبح این اودان و آثار حرکتی از ارباب <sup>خبر</sup>  
 و شتا معدوم و مفقود شوند چنین نظر را از اصل شجره رانسته و  
 خصصن سدره عز و حد استی منصرف سما ملا حظ در بحر نما که  
 در محل خود سلطان و قار و سکون مآکن و مستی است و لکن  
 از هبوب نسیم اراده محبوب بنزوال امثال و اشکال <sup>لا یحیی برقیه</sup>  
 بحر ظاهر و جمیع این مواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال  
 جمیع ناس با مواج مشغول و از اقتدار بحر الطیار که از حرکت او آفات  
 مختار ظاهر محبوب گشته اند ای مریم با نفس رحمانی مواج شو و از  
 عبادت و چاهانت شیطان در حفظ عصمت منان مفر کن  
 که شاید بد الطاف الهی تو را از مسألت نفسانی بفضای عز  
 انسانی کشاند ای مریم از اضلال فانی دشمن عز تا ضایع را حج  
 شو و جمیع اضلال بوجوه دشمن بانی و مخرک بضمیمه

اگر درانی اخذ غایت فرماید جمیع نخبه عدم را جمع شوند نهی حیرت  
 و ندامت که نفسی و ظاهر فانی مشغول شود و ارض طالع ندرستی با  
 ممنوع ماندن او مرتبه قدر این آیات را دانسته که عنقریب غلام بتیاری  
 در سابق امکانی نه بدینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نماید  
 فسوف تسعنا عمل الحشره من انبا یکم و اگر تیرد و الغلام و لیسوسا  
 اقطار السموات و الارض کذلک تیر لآر من ملکت خزفنا لیس نذات کذانا  
 و وجود ان حضرت غلام در دهان بدی و در تمام اسماء فاضل و میباید تفحص  
 نماید و فایز بقای غلام نشود باری امر و قای منقی شد که بر عبد الله  
 خروج از مابین یا جوج نموده منفردا کل ما سوسا جز فوای که ایما باید  
 با عباد باشد حق خدمت حرم را هر او نمیرد تا بعد از خواجه خواهد غلام  
 حرکت مینماید در حالتیکه معین تطرات و ممنوع مرایست و معنا  
 نفرت قلب و انیسیم قلم و مولدیم جمال و جدم تو کلم و خزیر اعما د  
 کذلک القینا علیک من اسرار الامر لکون من الخارین ای مرتبه  
 جمیع صیاه عالم و آثار جاریه ان از چشم غلام است که همیشه تمام ظاهر  
 شده و بوظل و مهیت خود گرفته بادی این جان و سر را فی انزل الارا  
 در راه دوست داریم و هر چه واقع شود بان راضی و شاکریم و  
 این سر پرستان بود و وقتی در دست شمر وقتی در بارم آید  
 و وقتی در هوام معلق او بچند کذلک تعلقوا بنا المشرون بار

ای میری لوح را بنا له بدیع و کرم و بیجا نام خدا ایم و نود تو را سال و اتمیم  
 مانند و بوضوح فمائی و در جزین با جمال قدمش ملک مایستی و دیگر آنکه چون  
 جناب با باد رسنه و لیه در حضور بودند و بر بعضی از امور مطلقه  
 اختتام الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق و مینمایند  
 از قضیه عالم میشوید و هر نفسی که خرجت الحی با از کاس مقدس  
 ربانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکر یارید و بگوئید هینا الکریم  
 ما شرتیم عن کاس الئی ما ناز به احد من العالمین و لکن این سخن بیه  
 و باد خدا نسیه را هرگز مریوق شد باید در خرنیز دل مستور نماید  
 تا اختیار مطالع نشوند هینا الشارین  
 هو او حیب کتاب تو تلقاء عرش بلاوت شد و از احوال <sup>کوه</sup>  
 او جمال قدم جزین وارد و لکن کاس من روح ربک و همه <sup>کوه</sup>  
 فی الحقیقه چون اصل شمره در جزین کبری وارد شد ارفاقان و  
 لغضان و انقار و البته سرایت نماید خاصه رجناب که <sup>سند</sup>  
 بکسب خود بجمال قدم و وصیت مینماید تو را انسان رحمن که  
 انجناب باید بحق ظاهر شوند که جمیع عباد را اظهار حجاب و کمال  
 قدم متعجب کردند و بیعوبیتی قیام نمایند که جمیع امکان بعبودیت  
 محضه ظاهر و هویدا کردند و بحراری شعل شوند که کل کایا  
 بحرارت او مشعل کردند از احوال و آرد و جزین مباحثید و بر  
 امور عاموره از صاحت محبوب بتمام جان را اعضا و جوارح  
 قیام نمایند تا اینکه کل ایام از انفحات معطر شوند و کل احوال  
 از انفحات رواج قدس کسب نمایند از بنیت بیان جمال ملک



جیب را بعد از آن در هفت افروخ محکم منبج ارسال میشود هرگز از لبوس  
خسته اید و میخواهید شد بفصله رفته که کو یاد نکند اوقات بین بدو امر <sup>بسیار</sup> است  
ای صمدی

بضایت رتبت سرود باش و بدایع و فضلتش و متوجه انکاس و ذکرش نبوشن تا زیاد  
حتی بجوشش و شروشنی در راتبت امر اللهها حال مکن و توقف مآ با اولی الله  
بین ناس حرکت کن و احتیای او بختایت خضوع و خشوع سلوک نما و خاصه  
بجیب که باید در استر ضاء خوا طریقتی حمد و منبج سب و اولی داره با و موافق  
باش و در کمالی جیب یا یکدیگر حرکت نمائید چه که رضای او الی نور محو است  
اوصدنی بظلمت ایام مکذبان در جمیع اوقات تلاوت آیات الله مشغول  
شود و بتقریر در کلمات محکش مواظب باش دنیا فانی است نعم سبحانکم  
مستکبر با و بدافان نبویه و میخواهید بدوش در نهایت سعی و استقامت  
تمام بر امر الله قائم شود و با اجابش متکبر است امرین و رضای من و اهل  
حر مرا انسان الله بیکدیگر بدیع مذکور و در او سرور ساز و هر چند <sup>متسبب</sup>  
خود را والسلام علی من سماع الحق القدس من جمال الله العلی العلی و اتبع  
رضانه و منقلب و شوی

هو الله تعالی شأنه القدیس این نامه این است بجهت ابم منیر و مقبر <sup>سید</sup>  
مصر الهی است بکجه بصیر تمیز غلام کنعانی بصراطی هر بخشند و  
تمیز غلام رحمانی بصراطی لخصود فی اطوبی لک بما جعلک الله  
بصرک الی نور هدیدا ز غزات قلبت مشهور و حرقت فوارت معلقو  
وانک فی کل ذلک اقتدیت بنفسی و وره لیک فی سبیل او ارد  
علی جمالی در سبیل محبوب وقتی بنیاسوری و ساعتی بنیاسوری

چه تا انتهای بعید که منابله و چه پیاده طی نمودی و چه باید به آن  
 صعبه که با راجل حبسید و دیدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و  
 حال هم مجامعت انفس از سرده و هسایکل پرآمده و عبادت محبت  
 متبلا شده و از محض اذن و مقرر قدس در مانده و لکن چون مراد  
 ما را داد الله بونه و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما است <sup>و مقصود</sup>  
 کل مطلوب بوده و محبوب خواهد بود انشاء الله در کل آیام انما انما  
 ربم العلام من ذکر داریدا اگر چه کور حیوان قیمت معشر حیوان  
 و نسیم رضوان رحمن بضی اهل ضلال و خسران نخواهد شد  
 و بخصوص کثرتی من حرانی کانت من انما الله معصوما  
 و لکن چون ارباب رحمتیه در هبوط است و نفحات قدس  
 فضلیه در مردنشان بر جمیع بسبیل عرفان از کدورت اکوان  
 ظاهر شده بقرامنع از رفع ابقان در آیند و بلقاء جمال رحمن  
 فائز شوند و این آیام باید بکمال خضوع و خشوع و عبودیت  
 صرفه ما بین عباد مشق نمایند چه که ظهور امر و استقرار  
 ضعیف منوط با این امور است و این است نصرت حقیقی چه که  
 اعدا بگری ظاهر شده اند که البلیس متمسک شده فزونتر  
 و تگون مر المطلاعین و اگر سر بلاد را مصلحت دانند بجز  
 لکن بکمال حفظ چه که حفظ از جناب احم امور بوده و اگر از

قضاای دارد در این زمین بخواهید مطلع شوید تا آنکه خبر انتم بل کل  
 سنی صحرای کاش از او منوذر نمیشد و از ندی لبن مطلع میشوید  
 و با بعد از بلوغ اظهار امر الله نمیشود هر چه که سبب و علت بعضی  
 اعدا این رتبه بوده و خواهد بود فو الله طریق غیر انصافی صدری دیا  
 محمد نموده که اصلا اظهار امری نشود و با سراد و مقرر هم بگذارم و آن  
 الروح اشرفی ما ترکی ما رفا و قافی علی الامر و انکیزه و انکیزه  
 و الارضین مابقی ششانی ظلم وار شده که در اسکان ششیه آن سخن  
 نه ومع ذلك قلم کرب بر داشته و افضل نفس حیث خود را  
 تقدیس نسبت داده اند و چون ملاحظه نمودند که امر فضل صحو  
 ستر ممکن نه و با بد جمیع ناس که نسبت الیه سنا خان مصرید  
 یافت میشود که بین شمس و ظلم وجود معدوم فرق گذارند  
 در قطع شجره که کشتند و چون خود را خاتیب و خاستر مشاهده  
 نمودند جمیع طنون خود را در اطراف نام این عبد خیرت دادند  
 که شاید با سبب علی در صدور آنها نماید که جمیع ناس که  
 تمیز و شعور یافته اند از جمله خوی و نبشته با طراف که در آن  
 نمان از من ششیه نموده اند حال ملاحظه نماید که شیخ در  
 چنین سخن میگوید و انکی نفسی که اگر جمیع نظیرین  
 وارد شوند و الی آخر این مستقیم شوند تا اگر مشاهده نماید

تا چه رسد بمنع از این بیان معلوم است که چه در هر صورت قیام نموده اند  
 چه مقدار بر فضیلت امر مستقیم در هم می گزینیم و گزینیم بلیغون حجت  
 فلم یذکر جعل و افعالش سیلابی برای کاشش تفصیل اول این امر را تمام الحجاب  
 ذکر منتهی و در ما معلوم است که چه مقدار رعایت در بیان او شده و چه در تیر  
 کفر از بیعت قیام نموده با او اذنا الله در امر الله چون جعل حدیث است و  
 باشد

واسطه

حجاب مریز امهد و اذنا الله لانی بر ری اطحب مستقیم باشند  
 بر عقل و دسترس هیچیم از عالم بر میزند و دل از غیر دوست بگسند  
 در کمال شکن بر رفرق یقین بیار آمدن مقصود و چنان بود که مکتوب  
 منسوطه مریز شود و لکن نفس با نفس حشر شو است و در حیرت  
 معنوق و انداهد مراد که لا یجوز بر سائید در کل آیام از قبل عدل  
 نوشته شما که بگنیم ارسال داشتید بلا حظم شد لانی تکون فی  
 رحمة ربک لوالک ربین مطلب تمام شد و لکن چون هو اکرم و  
 حرارتان مؤثر لدا با این چند کلمه کفار رفت احباب اطرا از حلال کرد  
 دارند

مدیج

مترین

هو لا قدس الاشی نامه الحجاب که مدیج ذکر رب لانی با خبر بود  
 بر مکن بلا و سخن استلا و اصل و سیدم اخذ شد و بیخطات  
 کت هذا تقدیر من معتد بقدر المنه الله که الحجاب از کوثر عرفان

رحمن که الیوم اکثر اهل مکان از شرش بگریز و برمانند اند مردی کشته شد  
 از این فضل بدیع که در ابداع من غیر شبیه و نظیر و معنی و در وقت <sup>تقطیع</sup>  
 ظاهر گشته و المؤمنون کثیرین من خیر آلئی کانت بحسب الله عمر و یجادگر  
 شده بود که اراده طواف بیت الله فرموده بودید و با سبابه انعمه مؤمنان  
 داشتید فتم ما قضی و فی ذلك حکمة عظیمه زود است که بر حکمت  
 مستوره مطلع شوید چنانچه از قبل از کلاما قضی من لدن ربکم <sup>الکرام</sup>  
 مشاهده نمودید که بعرب علم من <sup>سوره</sup> و آتم بکلمتی علم بقضایا  
 محصوره سلطان لایزالی راضی شده دل تنگ نباشید و ما هو المحمور  
 عند ربکم لربکم شدت تمام خلق بین السموات و الارض چنانچه مابین  
 عباد مذکور است دو اجل فرض نموده اند از برای هر شیئی الاول معلوق و  
 الثانی محمور و لکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده اند لایمین و لایقین بوده  
 چیرکه از اصل علم الهی و حکم بالفضله جمالی محرم و مندا لامر مشاء و کلام  
 اکثری از ناس بعد بلوغ عرفان این دو مقام مفروضند در بیان این  
 مطلب مثالی ذکر می شود که شاید الخیاب بحقیقت از طرف شدت  
 ناسر الحفظ الله و قدرته از احوال معاصره حفظ نمایند که شاید بنفوس  
 محمور و عرفان او فائز شده موقن شوند در شمع ملائطه نماید  
 که مشعل است اجل محمور از منتهی شدن پیه و مثالی است چه  
 که تا این دو باقی شمع مشعل و منبر است و چون این دو <sup>مصحف</sup>

شد حتم است اطلاق از الواسیة منطقی خواهد شد و بدلتغیر و تبدیلی در  
 این مقام راه ندارد و این تقدیم بخوبی وانی تاخیر بنیدر دخیالچه مشهور است  
 و مشاهده میشود ولیکن باین حتم مرزونی شود اگر احوال اکوانیه که در نفس  
 اکوان بقدره و حسن خلق شده و را اخذ نماید و فانی هسازد و این احوال  
 بعد از انقطاع قدرت کلمه الهیه بر کل شیء مشهور آمده فهمینا ان  
 بلخ الی منبع القرآن و يكون في انار دتة لمرا المتفكرين و يبلغ الى مراد الله  
 و كلما تم مطولجى للواصفين و المبالغين مثلا هي من شمع جسامتيق  
 که با آنها نرسیده و اراج بر او مرور نماید و با اسباب دیگر عا خلق منقطع  
 میگردد و ظاهر میشود و چنانچه برای همین مشاهده میشود و جمیع علوم در نفس  
 هر شیء ظاهر و مشهور و هر چه که جمیع اشیا کلمات تکوینیة الهیه اند و علوم  
 الهی در حوز این کلمات و مستور و مخزون مگر علوم میکه مخصوص ذات قدس  
 واحدی را اطلاع بر آن ممکن نه باشد چنانچه جمیع انیسب العالمون اگر چه در تقاضا  
 جمیع فضا ای داره و مختص و مبروه و خواهد بود و همان نفس امضاد دلیل بر  
 حتمیت است و لکن ذکر آن حال در سماء مشیت الهی باقی دیگر باکی از  
 جبروت مشیت مملکت بیان نماید و از قلم تقدیر تحریر میشود این حد و  
 مقاصت و مراتبیه که ذکر میشود و نظر میدردان بشریه و اسباب ملکیه  
 که از مشیت امکانیه خلق شده و با و اراج میشود و ما عند الله  
 مشیت مقلدین از مشیوات تقدیریه بوده و خواهد بود و بارى الخجاب

باید الیوم بقدر وسع در مراتب امر الله و حفظ احوال او میباشد تا اینکه  
 شاید شما همای عرفان نفس رحمن که در افق ایشان مشتعل شد با این  
 نفس شیطان و خربان محمود و خاموش نشوند که شاید بمقتضی و  
 مقام محمود فائز گردند جهد لازم و کفایتی غل ما دنیا و بیگم ما برین  
 در فراق صابر باش و بنابر استیاق محرق چه که حرق مستتابین غل  
 محبوب بوده و فی آخر فهم فی الفراق یوقیم الله اجر الوصال که آن قدر  
 فی جبریت انقضاء آتاه الله باید در جمیع احوال از و این مقصود باشد  
 و بسطر مواهبش ناظر و دیگر آنکه الیوم هر یک وجود را بطراز وجودیت  
 مزین دارد و بعبودیت خالصه فریب عباد حرکت نماید چشم  
 مدر که هر نفس الیوم بصورت خالص عابد شود مصوب و مستحق را  
 عند الله مقدر است بر کل نفوس چه که معاندین دین رب العالمین بود  
 هر چند بمکر خداید ظاهر میشوند و نان مضمون بدست سجان دادند  
 که شاید بدین وسیله با سر از صراط و الحلال محروم نمایند و بعد از  
 مطلع شد با روی انال از کاس عنایت ملک انضام مشرب استند  
 در ظل رحمت او ساکن و مسترح مانید و منع اصطحاب از تو سرب این  
 لانه چه که البیض ضرور شود و در کل حین بنصالح مبین عباد الله را  
 متذکر دارد که مبارک انفوس مقدس را با الالمین معاویه سباید و آن  
 قریب الی بعد مانند بیا از سبب خزون ما بشید و من غیر از آن حرکت

نفسا میزد و لکن انشاء الله اگر دست قدرت ربانی خال معلقه از او برافیند  
 فرمود البتة شاحت لنا الحضار شونید و الله مع الصابرين قلنا انما في ثم آ-  
 اسمعوا نداء الحق هذا الجيب في هذا النجس الخبث وان وجدتم من احد اقل من ان  
 رواج الاعراض ما عرضوا عنهم اجتنوبوه وهذا ما وصيناكم به في كل الاوان  
 وتبهد بذلك كل الامتيا من الضيق والتمود ومن ودا ثم جمال عز يدع لهم  
 مظالم الشيطان النومة ما لله الحق في البحر واسم الله على السم لا انا ان منصرف  
 به عباده الرحمن عن شيا على عز منير اياكم يا ابناء الله لا تقربوا الى هؤلاء ولا  
 تتجموا معهم على مقروكونا من المعصمين بحمد الله المقصد العز من العظم  
 قدسوا انفسكم عن حب غير الله ثم انقطعوا عن الذين هم لا يسلكون الا سبل  
 التوهين

بلکه آنچه از آن فرار نموده که از عرصه بل و فوقت استلا بگری هیجان هیجان  
 هنوز بجهت اعدا کما هو المقصود مرزوق شداید و دشمنان اعدا گرفتار  
 نیامده اید و وجود شما از برای ظهور اسم مظلوم است حیال لازم است  
 البته خیال فرار از سر بیرون کنید و از قلب محو نمائید و بحال فرار  
 بر مکن زایا  
 استقرار یابید

بسم الله الامنع الآمن مقصود از نصرتیکه در جمیع الواج ذکر  
 شده معلوم است آباء الله نبوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و  
 دنا و هست و مقصود از نصرت این نبوده که احدی بنفصد محاربه و محاربه



نماید سلطان جلال جمیع ارض از فر و بحر آن را بسید مملوک گذاشته <sup>شد</sup> و  
 مظاهر قدس الهی علی قدر مراتبهم تا کرد زطل حق و ارد شو ندر از حق محسوس  
 و من دون ذلك ان ربك لعليم خبير و آنچه حق جل و علا ذکر از برای خود خواسته  
 قلوب عباد اوست که کما ترزحی صمدانیه و خراز حیات الهیه اند و لم یزل اراده  
 سلطان لا ینزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و علیها طاهر نماید  
 تا قابل شو ندر از برای انوار تجلیات سلک اسما و صفات پس باید در بین قلب  
 بیگانها و نیاید اوست بمقتضی خود شنا بدیع تجلی جمالش نجات و نفس  
 او چه که لازمه مقدس از صعود و نزول بوده و نخواهد بود چون حضرت امر الله  
 اعراض و محاذله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوی و نخواهد بود بلکه محبوب است  
 که صد این قلوب سیف انسان و حکمت بیان مفقوح شود نه سیف حدیث <sup>سین</sup>  
 هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را  
 نصرت نماید و از جمیع ماسوی الله و راضی سازد و بعد بعد این قلوب  
 فوجی که بر اوست نصرت امر الله که الیوم از مشرق اصبح سلک اسما  
 اشراق مرزوره ابدافضا و محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده <sup>غیر</sup> من  
 اذن الله بوجه باری الیوم را بدیجای الهی جتانی در مابین عباد ظاهر  
 شوند که جمیع را بافعال خود در عنوان ذوالجلال هدایت نمایند <sup>ششم</sup>  
 با کتاب صریح عزتند پس که اید کس و او لیا ای او که منسوب با او بند  
 ناظر با بعضی و اموال فانیه در ما و نبوده و نخواهند بود چه که اگر <sup>مقتضی</sup>

تصرف در ارض بود البته قادر و مقدر بوده و بکنند جمیع عالم را تصرف میفرمود  
 و لکن لطفت بسیار لطیف غایت فرموده و حکمت بفرستادن و عرفان بعارفان  
 و حب قلوب بعباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدین احوال فرموده و  
 نخواهد بود تا این هم نظر بعبادت بگرو است که شاید نفوس فانی از شنیدن  
 تائیه ظاهر و مقدر بشوند و بمقام باقیه که رضوان عز احد است وارد گردند  
 و الاکل از اسکند تائیه ظاهر و با راجع خواهند شد و الحال قدم متوجه  
 مقصد را بر مقرر نمود که مقدر است از مکان و زمان و ذکر و اشعار و کلام و وصف  
 و علو و در نو بوده و لا تعلم **فَلَا** **الْأَكْلَ ذِي فَطْرٍ بَصِيرَ**  
 لسان تشویب بسیار نماید که خدمت محکم بسندید و در مقام اوقات و  
 احیان بدگر حق مشغول شوید و احیای الهی را متذکر دارید بجهت میفرماید  
 که ای صبی مستقیم شو بر امر الله چنانکه معارضین مفقود شمری و معاند  
 معدوم تکاری و اگر بمطلوبت مطاع شوی هرگز این خون گریه کنی هرگز  
 قدر ذکر میبایم که ملاحظه کن در بیت سینه نضی را زینت کردیم و الله  
 الذی لا اله الا هو حیاتی در زینتش همدین نمودیم که فوق آن مصدق  
 و معجز نه و کمال اسباب عیش برایش همیسا ساخته چنانچه از بلا بعدیه  
 انکار بر ای خدا متشکر طلبید که مستحق باشد و بعیش مشغول گردد  
 طو در کل جن در صد ضرر بود چنانچه بر الخیاب مشهور است و  
 ذلک مستر نمودم آخر صریحا بر قلم بر خواست بعد چون خارج شدیم

جمیع آنچه خود از کتاب نمود بحیال نسبت داد که از برای خود مظلومیستی بنا  
 کند و حال آنکه آنجناب میداند که اگر بر عید و صدقه و صدق او بود هر کس  
 ممکن رگس راهم بر حق محبتی نیز و آنست که بیغفلت باشد و شکر گما برین مع  
 بحال حفظ حفظش بود و در جمیع اطراف نوشته ارسال داشت و باید  
 که من جموع س بوده ام و دیگر آنچه در نفس خود دیده باین مظلوم نسبت داد  
 قسم نبرد که اگر قدری تفکر فانی بکنار وی چه آنجناب مظلومند بر بدین راه بود  
 و ذلت امر در حقیقت نبود مابین ما بس بشوئنا لله بر خیم را مابین آسمان و زمین  
 و کل جبهات را بنا رحمت الهی حیوان و در کل حین با و ناظر ما بشوئنا لله بر او شکو  
 هر که آنجناب از نظر می شود و انشاء الله خواهد شد و چون در شرح  
 این مجمع سقید از مظلومیت و خزانم یار او دید که زود است انتم  
 محموله هر کس خواهد رسید بقوت و قدرت الهی ابد العباد با  
 ننماید بلکه ستران جایز نه و دیگر ما با اصحاب جمیع را از شام قند  
 نماید و بگوید الیوم یوم ثبوت و استقامت و رسوخ در امر الله است  
 و محظوظه و باطن بگوید و باین ای مبارکه عامل شوید قل الله تم  
 فی حق ضمیمه بلیغون ای مهدی و مهدی با کمال تسلیم و رضا و در  
 خلق با ما سر معاشرت ننماید و در امر الهی فطن باشید چکر مغربین  
 جمال صید الیوم بحال نذویرد بکنیند و در کل او ان پناه بحیال  
 برده و در حصن رحمت و محصور بوده بکوا و احبای الهی مبار

حبش ششعل اشید بشا بیکه خودت سپید زد و کوشرا از آنچه شنیده است  
 نماید تا معانی کلمات که الیوم را نافق بیان ظاهر شد ادراک نماید ثم ذکر  
 الذي سئل من قبل عن النبأ الذي كان بالبحر عظيم قال انه ظهر من البحر في سنة  
 بهر دکن من الامین بجهت جرد و غیره وان ذلك لفصل مبین قال اما حسنا  
 فاطمین وفضلک دکن من الفرحین وان تریان لفرح فی سنة فاحزن علی ما  
 دود علی نفسی المظلوم فرحین وآن بخت بیان نمکی فایک من بقرات علیی وان  
 هذا لاذن جمیل وان شئت ان تسبح فی الارض و تصبح لاکر فکرم صلیما  
 مستوف من طایف اولاد الظالمین و دیگر جناب حاجی عبدالرحیم تکیه بلخ  
 برسانید فل قد بلغنا ما بایسته و انام ضو و بصرک الله علی امرئ  
 و یجعلک قالنا علیهم بقدره من عذبه و انه طوا المقدر علی ما یشاء و  
 طوا المقدر المقدر و ارضلهم بایشان لوسی ارسال شد اشاء الله  
 تا حال رسید و دیگر جناب همدانی و حضرات بخارها و سایرین من  
 العرب و الجم کل را بذكر الله شد ذکر بارید جناب اما محمد رضا اما محمد  
 صادق و ما سوهمما من کان فی بیتهما من کل اناث و ذکور و من کل صغیر  
 و کثیر

نوشته جناب که بکلم مرقوم شده بود رسید و ملاحظه و لکن نصفا  
 خرنیه از کلماتش در هبوب بشا بیکه بخرن جمال نخون از ورا کرسه  
 ایام خرنیه است و لکن بدو با همان سروری مستور که چشم ابراع شبیه انرا

ندیده الیوم را بدان جناب در کل چنین سیدایح و کفرنا سر امتد کفر نماید و بود  
 و قبول ناس مخروزش نباشند قداها اذکر کوجبه الله ومانزید جز او را لا شکر  
 و سنا هه فرستاده بودید شما امین بوده و افشاء الله خواشید بود و زن  
 بحاسب بما ذکر و ما لحاسبه هو امر و الصعب الیسیر لا یقرب عن الله  
 فوکل فیما یرو علیک علی ربک المصد بالقدیرانی در سبایح امر الله و تف  
 جاینه چه که منکرین بگری و ظاهر شده اند که فوقان در انزاع شنید نشند  
 جمیع اصحاب را از غرب و حج تکبیر برسانید و بگو یا قوم از انبت اصل امر الله  
 و حیرتم انقطعوا عن العالمین و اگر از احوال این ارض و ماورد علی الخ  
 در کل چنین در دست شمر کین و خولی سیدین و شداد عناد و هر در مرد  
 و فرعون ملعون و هیهو دعوی و بود و جمل حسد و قایل بغضا است  
 بوده و هستم که تک گفت و آگون الا ان سید را لفظه امر الله علی  
 شیء ندید جناب میرزا صدی و احباب کل را با بزرگ خزن این سیدین  
 متذکر دارید و هم چنین اهل حرما الملک یوم شد الله جناب سید  
 ذاکر شوید

هو الله لا منج الا عن الایهی ای علی نامرات بین روی ظاهر  
 و ملاحظه شد حد کن محوین که فحان عنایتین از شطر رحمت بر  
 تو مرد غوره و دشمنان فضلش بر قلب و جانیت و ندید امیر  
 عنایت او بر تو بوده و خواهد بود انشاء الله و لکن ای علی قسم

باین ناطق صامت که اگر از خزین ابن ایام که بر محبوب وارد شده مطلع  
 سوی بر بصر کذاری مدد از جمیع من فی الملک برداری و لکن خفا  
 قمیص ز کور دیده و جامه بیان از هیکل انداخته چه که بد کرد و بیان حکو  
 نکرده و مشهوری با بدخیزات قدم اخدی مطلع نه و قادر بر احصا <sup>ش</sup>  
 بودای علی ایام تقارن فرموش مکن و کلمات محبوب را از دل محو نمما  
 جمیع عالم با معدودان الآمن دخل قلم ربک با اجماع ما نوس  
 شود از امدایم منتطع بعنایت حق مطلع باش چه که فضلش تو با  
 اخذ نموده و خواهد نمود در کل و بر خداوند مذکور و التکبیر من  
 لیلنا صلیک و آلهما امر عبدنا علی و تعبت و علی اخیک الذی سمی  
 محمد لیکن من المذبحین قل ان یا صحرار اجماع الله ربک بما  
 عرفک نفسه و وجهک الی وجهه و جعلک من القماتین ابو  
 جوهر امر نکه اجای الی کل مشفق باشند و بی بر اطا واحد قائم  
 کلوا یا قوم من قوا که التی امرت بها سدره الفضل تم استظلالا  
 فی ظلمها و کونوا من المحمّدين و المؤمنین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

التیوم یومی است که بر هر روزی نفسی و ذی روحی نصرت مراقبه  
 لازم است یعنی تبلیغ امرش بیان و لسان بالحکیمه بالمجاد  
 و امری ظاهر شده که صابن و فقیرین در توقف مانده اند تا

و سلب جمیع اکل شرکیت لم یزل مفقود و غیر مذکور بوده و خواهند بود  
 متحد و الهی و بی استقامت کبری است بائیت براسر و تقدیر معتقد بود  
 ترویج امر الله اهل مکن و از اخراج واره بر تو مطلقیم و لکن فاصبر کما  
 کما صبرنا و لا تکن من المعضن بین سلمان عازر است و هم چنین چند نفر  
 دیگر و بعد از زود از نفسیل این ارض مصلح خواهید شد و هیاکل شرکیت در کل  
 حین در اقرای جدید مشغولند و البته با طراف و صایل از صالحه است  
 خود نفسیه البقی اگر ناس صاحب بصیر باشند از همان مفتریات میجو که باطل  
 فرستاده اند بر شان و قدر و اندازه و کذب معرضین با قدر و تبار بین  
 کما هو مطلق شوند و هم بر قسم که هیاکل مجعوله در انتشار کلمات  
 جعلیه مشغولند و باید از جناب هم در انتشار کلمات ختمیه و صدق  
 شوند لعل لا یمنع الناس روایت الکذب و الا فترا و یتبتم علی صراط  
 الله الذی له ما فی السموات و الارض یمیزا ما یقرنوه لعل را یتب علی الامر  
 لا فخر و لا خذلانک و سوف یمیک الله ضعف ما فات حکم  
 و انه طوا المقدر علی ما یشاء و انه علی کل شیء قدير ایاک ان لا یفتر  
 فی مثل تلك الامور لان کل عباد الله ما یخذ و یعمل ثم یسب  
 و انه ما یفعل احد الا و هو خیر له عن کائن السموات و الارض ان  
 بما و رد عليك ثم استقم علی الامر لا یفترن اقل من شیء فسوف یتب  
 عليك ما یتبیرک بالحق و انه ولی المحسنین و یجاب رسول القانما

کما بیان تو به مرتباً و در حدیثی که عنایت حضرت سبحان و  
 جمال رحمن در باره توبه و توبه و خواهد بود و حق تمیز کنش و  
 سخن من متذکره باشد عباد المؤمنین و لکن بعضی عوام فی اقل من ان و  
 لقریب بالمحبین و دیگر آنکه مالها و جناب محمد علی مصحح شد و بدی که  
 بان بگویند که لکن و آنکه در تمام نغمه الله باده و کان معنی فی السیر و اطلع بما و  
 علیاً من السلا و آنک کبری و حججه من لدا تم کبره بکر تا ایاه لیکون من  
 المستبشرین ثم کبر من لدا علی اهل الحرم و علی اهل الاحباب و العرب  
 و الحجج ثم ذکره جناب الذکر السید و الهساء علیهم علیک و علی الخیر  
 عباد الله العزیز المتمدن السلطان الحکیم فرمودند که بنویس امرین انما  
 شامل حال الخیاب بود و خواهد بود و اینکه تا حال احضار نشد و نظر  
 مصلحت امر الله بود چه که بنگارم خود لارا لجان راز و مصلحت امر  
 اتفاق نموده و دست میدارم که احبابی حق جمیع همین فرمودند  
 دارند اگر شما احضار میشدید با اختلافات ان ارض جایز نبود و  
 البته تا حال احضار شده بودید حال در کمال سکون و راحت  
 باشد انشاء الله در اقامه احضار خواهد شد لکن فی کل  
 ثم اضطرب لکن من الحرمین انشاء الله امیدوارم که بیاقت  
 شود فاسترح و لا تخرج ثم انطوی انشاء الله بیر العالمین



- او احد در كل حين كل جهتهای باطنه بر تو ظاهر شد و ملتفت نشد  
 و در هیچ احیان سلسبیل عنایت الهی بر تو عنایت شد و بقطره  
 از آن مشروب نكشوق و کاش با این کتابت میشد بعضی اقوال از شما  
 ظاهر شد که شاید نبود با آنکه در حین حضور شما الفاسد که  
 جز صدق تکلم ممکن و سبب و هم نام مشو و شما الفجر که سبب  
 احتساب باس بود ذکر نمودی و ابد الحقی تکلم نمودید لایزال از عبد  
 از عباد الله جز صدق و انصاف سخن است و بنواهد خواست و را  
 با الله شهید بودم منشئت شدی و از غم و یقین منفصل نشو  
 دین را بدینامده و بوجه تکلم ما بار و آن هر که شستم ببقدر بر شما  
 معلوم شود که این جیدان از کسی در بیخ منید نماید و برای آن یکس  
 شماست نموده و زخارف دنیا از نفسی در بیخ نداشتیم مع ذلک  
 حضرات که رسیدن فقرایت که بحق نسبت داده اند چرا تکلم نمود  
 بکلماتیکه جمیع باس مطلع شوند بر کتبیا قوالیکه برین نسبت  
 چه که شما بپوره اید و دیده اید که اگر خاین از بیخ شود از نفسی  
 فتنه و بنخواهد شد و والله ما احمد همان نوشت حضرت <sup>الهی</sup> حضرت  
 بر تو تمام شد چه که تو موقی که کذب نوشته اند باری بشوند  
 صادق امین را و از ظلمات و هم بفرصه نورانی یقین وارد شوای  
 احد بشو ندایم را کسی با که بار شکسته ملا حظ کن که

چه قسم نگدی از اس نموده و نوشته بان بمن بنید همد و شمیم تر مرقطع کرد  
 و در خانه خراب بر منزل داده اند و نویسانی که آنچه در ظاهر ممکن بود  
 و جبارا و در بیخ نداشتند و بعد از توهم ابد با او معاشرت نمودم باری تا  
 قدری تفکر کنی در خفا و استغائی که از حق دیدی و در ذالمت و در غم که  
 چه مفرات با تو نوشته و چه قدر دانست ظاهر نموده و کاش آن کفایت بود  
 با آنچه نوشته و بجزق فرستاده بحاکم این بلد هم نوشته و شکایت کرده  
 و آن طلبیده و تو موقوفی بر اینکه اگر هیچ اهل عالم را بر این عیب و آرزو نشود  
 که از مال از خوان نعمت منعم ابد ممنوع و محروم نگرددند فوالله یا اهل  
 اگر در همین اضا لیکه ارتکاب نموده اند و حق لیکه با طرف نوشته اند  
 تفکر نمائی حق و از باطل منبر خواهی داده فوالله یا اهل جنم سبب  
 شده که این لوح ارسال شده و الا ان ربک لغنی عما یجالین و امیدوار  
 که در هوای قدس طیران نمائی و در رضای صدق وارد شوی و از هیچ  
 عالمیان منقطع کردی و بجزی راجع شوی و الهجاء علیک از تسبیح  
 ما نضحک ربک و ترجع من الیمین و الیمین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الامین الاربیع الاعدس الایمینی

ان یا احمق ما لله الحی قد تم بحج الله علیک و جعل برهان علیک بالظان  
 انت من العارضین لان دونک قد اخذتکم الاهداهم من شرط الضمیر و الحسب  
 و ما سمعوا من الامر فاما کانوا من المتوجهین علی الواح عز حیض و لکن

انك انت حضرت بين يدينا وحدثت الذي نارب معنا بعد الذي كان في يد  
 ونفسه بانه لم يورث الله المهن من العزير العليم اذا ما جعل محضرك بين يدينا  
 ثم انصف في نفسك هل حضرت يوم وفي ما شهدته متى لا فوجي الى العبد  
 العلي العظيم بل لو انصف لهدت ما دوني مفضو يا في ساحة فديسي  
 بحيث لو بعد ان يتكلم في محضوري ويشهد بذلك كل المكاتب التي من  
 المتكبرين وانك فكر في نفسك لو انك لم تكن الا في محضرتك  
 العلي الاعلى وسئل عنك يا عبيد باي حجة امنت بنفسه وياي برهان اقر  
 عن جلال المشرق المير ان كنت امنت بي بما نزل علي من الوحي الله العبد  
 العلي الحكيم فانه هذا اياتي قد نزلت علي شان لو نظرت في هذه اياتي  
 لم تصعق كل من في السموات والارضين وانك انت يا اجير هل رايت  
 من دونه مالا رايت منه قات برهانك ولا تكن من الضالين اذا ما خذك  
 والنجلة حيث لو بعد ان يتكلم في محضرتك وياي برهانك الذي  
 تالله يا احمد لو انصف في نفسك لو انك لم تكن الا في محضرتك  
 كل ما ظهر من عندنا انت من المنصفين اما لا يالك ان لا يبع مع هو  
 فانما انما انظر الاكبر وقل يا ايها الله قد طعنوا بالظهور في العالمين ظهر  
 فليس عن اشارات الصور ثم عن كل ما فعلك عن ضرا طورك لان اليوم  
 لو يفعل شي ولو فعلت بكل شي وانك تصدقني لو شكرت في ابي  
 وتكون من المتكبرين فلن الله هذا الجاهل من قباله الاعلى وسئل

لمن في جبروت البيا فكلمته لمن في حج الامما وكتابه على الخالق اجمعين  
تالله يا احمد ما يخلق الروح من المحوى بل يخلق بما نطق الله في صدره  
الاصفى يا اية الاله الا هو فان حسينا قد على عبده وبها تم ذكره وبها  
على كل ما خلق بين السموات والارض والسموات من النصارى من اعلم  
بارت بعد خروجه انا فخرجنا من بين هؤلاء وسكننا في البيت وحده و  
اغلقنا الباب لعل بذلك تستكن نار الغضا وصدور المغلبن وانك انت  
تعلم باي ما تكلمت مع ابي بكلمه وما عاشرت معه فلما ظهر منه ما اراد  
وكشف الله خافية صدره انا فام على اخبره عظيم وكتب الواح وفيها  
ما اراد وفضله النفس المظلمه والنور الغريب وانت تعلم باي كنت  
مليحا والخفيه عن هؤلاء وعزيتي من الذين ارادوا قتل من دون يمين  
ولا كتاب مني وانك كنت معنا في اهل جادك معه في امره بعد ذلك  
في سائر الاربعين في الالواح ما يهتدون به افئدة المصنفين ومنه ومن  
ذلك فام على سفك دمي بعد الذي ربنااه وحفظنااه من شر كل ذي شر  
وانك لو شكرت بعد ذلك لسار الله الملك الصادق الامين وانك  
عرفت منه ما لا تعرف احد غيره ولا الناس هم في وهم وحقاب لم يط  
التيه ما سئل مني عن مرعا بالله الذي سئى بعلي قبل ايل وهو  
مخبر عن جوابه وما اظهره الله ذلك الا لتبنيه العاقلين اذا سمعوا  
قد من نفسك عن كل الاشارات ثم تكلم انكر فيما شهدت مؤد

عنى ثم اخذ لنفسك الى الله سبيلا تكلم به الناس بالحق والحق سماه  
 حيايت ولا تكن من الذين يعرفون نعم الله ثم ينكرونها وهذا نصير عليك  
 ان تصلى برجح عليك كل خير قد نصبا واهل الصالحين اما انك ان لا تصلى  
 عن حكم الانصاف لان به يرفع العبد الى مقام الذي ارسل اليه لا كل  
 منصف بصير فاهل الحق انى انظفت روحه حين الذي عرفوا الله نفسه  
 وانطلقوا باياته وبصفتى الحق على العالمين ولم يكن في قلبه غيبك ولا  
 يقص احد من المحكات بل احب ان تظلم عن الذين ظلموا ورجح  
 الله ربك بخصوع صبين وتسل الله بان يوفيك على امره وشركا  
 البقا من يد ربك العلى الاعلى على اسمى الالهى ليظهر قلبك عن هرات  
 الشياطين ويخلصك لوجه ربك ويفطحك عن الشركين ان يعرف  
 الله بالله لا بما دونه وان ما دونه قد خلق بقوله ان انت من العباد  
 اما ان لا تنظر الى بما عند الناس ولو يريد ان يعرفى فانظر بعينه وهذا  
 ما وصيناكم في الالواح ان انت من الشاهدين قل انتم من ان  
 شئ مما خلق من السموات والارض الا ان تقطعوا عما عندكم ورجعوا  
 الى سطر الله المهيمن العزيز العليم ان ايقطع عن الدنيا وما فيها  
 لانها لا يفتحك بدرا وان يفتحك ما قدرى ملكوت الامر من لادن  
 عليهم حكم كذلك نصيبنا الا وديننا ان اعلم بما ارسيت ولا تكن من  
 الغافلين وان رابت اخيك كبر على وجهه من لادام ذكره عبدا للنباء

العظیم والروح والعز والبغا علیک ان نرک ذلك البعنا الذي جرى على  
 بحر الجمر اباد الله خالق الاممما وتكون من الواسلحين لارال ابرجيدار عبدا<sup>الله</sup>  
 جز صدق وانضاف نحو استه واین معلوم ان جناب بوجه کدر خدمت<sup>همچونیک</sup>  
 از مهاجرین بقدم امکان اهمال نرفته و بقدر وسع در استرضای هر یک  
 بوجه خاصه منتسبین مع ذلك اخوی با طرف نوشته که من نظم کرده<sup>الله</sup>  
 و شهریه نداده اند و اراده قتل من کرده اند و شما اگر بگوئید از امر ما مطلع  
 نیستیم و بنیدانم انقدر بنویس معلوم و مبرهن شده که کل این قضیه<sup>نوشته</sup> که تو  
 کذب صرف است و او اراده قطع سدره زبانیته نمودیم <sup>مطلبید</sup> همین شما  
 که ابرجیدان و شهریه از این قضیه مضایقه ندانسته تا چهره سدا<sup>منتسبین</sup>  
 فواقه الذي لا اله الا هو که بعد از شما انچرا دولت میرسد جمیع ما بین شما  
 این ارض از مهاجرین و اخوار ضمت شده و خود با با چیزی تصرف نکرده  
 مگر فیلی مخصوص من قرار داده و در جمیع اشهر ما خوی و غیره میرسد  
 مع ذلك مخصوص تصدیق امر الله و تکدی از نام من میگویند مقرر است با طرف  
 نوشته حکایت سید محمد اصفهانی را که شما مطلعید که هر ماه <sup>سنا</sup> سنا  
 میشد باری ای احمد بشنو نعمات من من مدد انرا اسم با کتاب سما و سما  
 که فعل حق از دوش عمتا است لو کانت کاس هم لیسعرون حق با طرف  
 می نویسید که من شهریه نمیدهند لا فونضی الرحمن لو انتم تعلمون  
 عا حرة علیه و علی الذین هم امتهو اگر اقل از شعر انضاف <sup>نوشته</sup> هید و

نمايد از آنچه نوشته را بر عبد خبیب داده جمیع احوال و افعال او را در آن  
 چهره که شما میداند که آنچه نوشته اند که در <sup>بجست</sup> صورت بوده اگر نام را همان و هم از  
 ادراک بعضی از امور منع نموده شما حاضر بوده اید و بیستم خود بدین اید  
 که بر عبد بنصر احدی را ضای بنویسه و از هیچ <sup>بجست</sup> چیزی مضایقه نشده اید  
 حال ملاحظه نما که در مدت اربعین متابعی را بر عبد از اربعین  
 چه وارد شد و آندها <sup>بجست</sup> که در جمیع ایام در حفظش و خردش <sup>بجست</sup>  
 نموده و در قتل و ضرر قائم و این شخص <sup>بجست</sup> با و نداشته چه نفسی که  
 محبت خدا خرازا و ما بر عبد رسید آنچه رسید از هیچ کس <sup>بجست</sup> بظلمت  
 صیبال قدر نرسید و شما از آنچه دیدید و مسبب <sup>بجست</sup> غرض عبادت  
 اید انکم نموده اید و آنچه سبب و مشعر برضا بر عبد بوده یا بقول خود  
 علی قول او وایت کرده اید ان ما اجد ان ربنا المصدا ای احمد این  
 قدر بدان که مفرین این جمال صبر خیر ندیده و نخواهند دید <sup>بجست</sup>  
 خواهی دید آن بفرز بن علم الله مرشد و انه یعلم بما فی الصدور  
 باری از شما و غیر شما آنچه مقصود حق است این بوده که آنچه <sup>بجست</sup>  
 نادراک نموده اید ذکر کنید و از انصاف در هیچ مقام <sup>بجست</sup> مکندید  
 محبوب قدر را که در مواضع متعدده شأن او را بر شما واضح و ظاهر  
 نمود اول حکایت ذیل <sup>بجست</sup> اخوی شما و ما فی نوشته بار می که در جواب  
 شعرا <sup>بجست</sup> علی نوشت حال انصاف ده نفسی که معنی شعر را داد

تکند چنانچه یونان و ممالک شریفه مع ذلک اوراق اخذ کردی و از حق غافل خواریه با آنکه  
حق علیک عزت علی ما نفعی لعل بظلمت علی الصدوق علی الضالمین ایا احدی جزو کرمی  
ازهام بارهاش از نفوس سیکه الی موع انکه حق ظاهر و مشرق و هویدا است زیارت  
توایا زاما کن بعدی صری و بلکه زیارت نمایند و کاهی هم معجزات مجسوله نقلی  
کند مع ذلک خود را آقا و نام و اعلا ی عباد داشته و میداند ای احدی  
ناطوق شود سبب و هم ناسن شود نیا قابل کرب نه صباش از کسانیکه بیاید  
اصنام میترا شدند و بعد مصنوع خود را ساجد و عا کفند این فرق چه فرق  
دارند باها دیگر در باره نفسیکه جز هو و در او شهود نکلیات جللیه  
در ذکرش زیارت کن تا بین ناسن است شود و ساجد شوند و فمابین این  
دو خوب خدا الله فرق شهود و نه چیکه این طایفه مصنوع بد خویشا  
و این طایفه مصنوع انسان خود را قول طیم بما اکسبوا الخیر الباق  
فسوف یرجع الی مشویم فاسن مشووا المشرکین و الکاذبین ای احدی  
هر نفسی با آنچه موصوف شود بر او صاف نظر نماید ای است که در او بود  
و اگر سبب منیر حدید ملاحظه نمائی حق جل ذکره هر نفسی را وصف  
نماید خود را وصف نمود و از تجلی حیات الهی است که با اسم محبوب خود  
بر کل محکات تجلی فرموده و هر نفسیکه <sup>این</sup> اسم مقابل شد انوار  
شمس در او ظاهر و حال این نفس را آنچه حق جل کربانیه وصف فرماید  
انوار تجلی شمس اسم خود را وصف فرموده و این مقام او و صاف باقی



فانه نيكه قبايقي و بعد از ان نفع از تقابل و محو انوار عند الله معدوم  
 و مفقود بونه و نخواهد بود و اي آجر سمع با ان كلمات و هميه فوته كن و  
 نفعات خود من محبوب را بشنو و تو فكر كن هرگز در ابداع عين امر و ظاهر  
 شده و نخواهد شد الا مرشاه ربك و ما يظن من الرعي انما يظن من  
 الباطل جبي و افلح و مفصول نغمه روح القدس با نفعاتي ديگر و بايسته  
 ديگر است كاذب ان الرضاد و عدان و جعل بلامذهب و لعل فرضه كن  
 اى آجر نفعات صدق و ان كذب جبي لا يرح و معلوم بشنودن اى صادق  
 امين را و ما سوى الله را معدوم دان و در نظر محبوب بهما كن شو  
 و بيايام بچشم خود در امر الله نظر كن و بكوش خود نفعاتش با اعداءك  
 نما و حق را بجو بشناس قل يا قوم اعرفوا الله ما الله و من اراد ان يشرك  
 بدهة ليرج فز ابدا انشاء الله اميد داريم كه از او هنر حال بحدل  
 و نفعي با جمع شوي و از كتاب رحمت الهى محروم نمائى و الله همد  
 من يشاء الى صراط مستقيم و الحمد لله رب العالمين

- هو الهى الالهى اى امة الله حال بلسان ابداع احل نفعات الهى لهم  
 بيان فارسي بشنودن كه اليوم جز ذكر مر مردود و جز ختم عند  
 غير مقبول بونه و نخواهد بود چه كه جميع الاله عاين ارض و سماحق  
 شده چرا از اعمال عاملين و چه فان عارفين و اديان مختلفه و  
 شرايع لاهايه كل از مظاهر نفسم راجع و متحقق بونه و كل من

عند الله ظاهر شده و اینکه در ظهور بعد اعمال قبل عند الله قبول نبوده  
 نظر باز است که اعمال فرج عرفان بوجه و خواهر بود عرفان آله هم  
 منوط بعرفان مظهر نفس است و هر نفسی الیوم از نفس ظهور  
 که جمیع او امر الهی طائف حول است و مستحب جانید هر چه عمل او را  
 نفع نماند اگر چه بعد از کل محکات عامل شود چنانچه عرفان است  
 اما از آنکه است نمینمایند از عرفان صاحب بیت هم چنین اعمال عامین را  
 کفایت نمیکند از عرفان منزل و مثبت ان و اگر الیوم نفسی تبارک  
 باشد جمیع اعمال را و عارف بجهت باشد امید نجات از بر این است  
 و لکن اگر نفوذ بالله از حق مستحب باشد و تمام اعمال مشغول به  
 از برای او و عند الله از اهل بیعتین و نفعی تا برسد کبود و توانی نیز  
 الهی جشن و نجات قدس صمدانرا اما از استماع ان روح القدس  
 در قلبت مبعوث شود و روح الامین در صددت تا طاق کرد  
 و چون با این مقام فائز شوی از عالم و عالمیان منقطع گردی و مقدر  
 امر اعلی و منظر قدس الهی مضاعف شوی و مقام اعرفنا الله بالله  
 که منتهی و لکن عارفین و منتهی مقصد مقرب است فائز شوی  
 در این مقام شتی جز نفس دوست نه بینی و بر همانی جز اعمال  
 محبوب خواهی ظهورش را دلیل بر وجودش دانی و طلق نفس را  
 مدد بر نفسش مشاهده نمائی و جمیع محکات را در قبضه قدر

چو کف لیلین بینی و تمام موجودات را در دید مقدس مقدور و در حیرت و حلافت کفین  
 پس سینه نما تا قلب طائر و شجاعت اشارات اهل حجاب مطهرت که در صد بار از  
 ماسوی الله مقدس تا از یونان و نوار تجلیات نور شوی بشانیکه کل من فی السموات  
 ان نوروشن بشوند بجهت مکر از قدرت سلطان تعالی که بر عرش عزت صدای مستور  
 قسم با قصاب حق الهی که اگر الیوم کل من علی الارض از کرمات و همینه مقدس بشوند از  
 حجاب ظنیه مطهر در کل انوار تجلیات شمس عزت یابی مشاهده غایتی شوق کن حجاب  
 ظلماتی را در سراق قدس نورانی ساکن شو و مستقیم شو بر حجت الهی و بقدر  
 وسع خود در ذکر الهی و انتشار ان هابین اماماء الله محمد مهاجر که الیوم هر نفسی  
 بذكر محبوبی طوق شود روح القدس ناسیدن فرماید که کذلک قد لا امر من امرکم عذیر

### هو الخزون

ای علی الیوم لسان الله در کشتی ناطق و لیکن ذی سمعی مشهور و نوازنده نماید  
 و آیات الله در کل شیء ظاهر و مشرق بوده و لیکن باس در هم صرف مستغرق و از  
 مقصود مستجب نظر کن در ام قبل که کل با کمال طلب و اما ل در کل ایام و ایات  
 بذكر حق ناطق و مشغول بوده اند و در حین ظلمت و کل با عند هم از سلطان آن که  
 مستجب مانند آیات الهی از منزل ان محروم گشتند حال در اهل میان الیوم  
 بهمین نظر محلا حفظ کن کل تلاوت بیان صلیما سید و لیکن از منزل ان مستجبند  
 ای کاش با بقیه دارا کف صلیما سید نند بلکه بر جمال قدم وارد و در دنیا  
 نفسی نبغسی وارد دنیا و در این است مقدار این عبادای علی حتم از

ماسوا فقه بردار و غلب را از ذکر و نشی مقدس نما ای علی مرادق انقطاع  
 در شاهی بحر اعظم مرتفع نما و خیمه تو کل در ظل سلطان احدیه بر افراز  
 چیکه جز تالش ها و بی بویه و خواهد بود حد کن خدا را که لا زال نیم غایتش  
 بر تو مقرر نموده افتاء الله مقطوع نمزاهد شد الیوم اگر از اهل ارض نما  
 با جمالی احدیه قیام نموده اند مع آنکه بحکم خود در این ظیور شاه نموده  
 آنچه در هیچ شهر ندیده و نشنیده اند که **لَا يَخْلُقُ اللَّهُ بِيَدَيْهِ وَالسَّامِعُ**  
**بِكَلِمَةٍ مِّنْ عِبْدِهِ** و آنه علی کل شیء قدر ثابت شو بر امر الله و از کل منقطع است  
 و علی مرتضیٰ

هو الیاتی الا بمی ای کثیر خدا و فرزند کثیر او بشوند ای امیر انکوش  
 جان چه که از ان ظاهر م کلمات غیر صادق اصفا نموده قادیان استماع  
 تا بی ندان از عالم بردار و بزرگ دست مشغول شو که مرده کار احیاء با  
 بخشد و نندکان را بحدینه بقا هدایت فرماید الیوم حکم مع و بصیر  
 کل مر علی الارض جاری و صادق نه مگر نفوسیکم بصیر خود بجو غار و نشسته  
 و ضمیر خود آیات منزله را استماع نموده اند و در کل حین بنیاه خدای  
 که الیور از بیصران در محضر قدس رحمن محسوب نشوی این است فضل  
 اعظم که از قلم قدم جاری شد و افتاء الله بان فان نشوی و بعد نامه  
 امین ندی اصفا خرو آنچه در ان مذکور مشاهده شد حد کن خدا را  
 که بار خبتش مشتعل شدی و از نش غافل و لکن عهد نما که این کار را

برودت معروضین نیز در چه که در کل چین بیکر مین مستخوانند سلسله صنعتی را قطع  
 مینمایند و در نفس خود فریاد و صیحه زنند و قسم بدینست معلی که طلی بر جهان طی دارد  
 شده که از اول بداع تا حال شبان دیده شده چنانکه او را ق سده بقا بر سر  
 دافان در حد تصور و در هم شکسته **اللعنة الله على الظالمين** جمیع قاتلات را  
 ذکر حزن از این محزون مسجون برسانید و هم چنین نبات ثلثه علیه **سبحان الله العزیز**

المنیر

هو العزیز المحزون نام انتخاب بر مکن حزن وارد بر مطلع بلایا و اصل حجر الله  
 حواء حسنا یعقبه البوا و انه علی کل شیء قدیر ای ابراهیم بت نفس و هری عالم را  
 اعاطه نموده جمیع از خدا گشته اند و هو اعاکف شده اند از حق بنموا که خلیفه بود  
 و ظاهر فرماید تا بقوه سبحانی بجای امکان از ایشان کند و فرودین در کبریه نیز ایجاد  
 عادت آنکه در هم مقبل بوده و از سلطان یقین معروض تا نفس الله بین ماسوا  
 مشهور و کمال جمیع بوهیات نفوس خود مشغول چنانکه بجعل و هم شمش  
 و از عروه الوثقی منقطع مدطمه و را اوله ملاعظ کن که چون از افق درین اعلی ظاهر  
 احدی بان سازج اهدیه اقبال نفور و لکن مستحقای لا شیهی شکل مینورند و  
 از جمیع منقطع شده تا بطواف مجری که بقولی خلق شده فائز شوند و بایا  
 از افق اسمع العزیز الوهاب طالع و مشرق بود و لکن کل در یادها میدینند  
 که زیارت تراب مرزوق شوند ایوم را مشاهده نما که سیدایام و ابد عزیزان  
 قبل بعد است و حوز جل کبریا نه مقام ظهور و بطون طالع و مشرق و مشرق

باقل و ایضا بطرف انصاف ملاحظه نماید شهادت میدهد که شبیه این  
 ظهور در ادب و ظاهر شده و مع فلک نامی از آنها که احدی اطلاع بر امر او  
 نداشته نمک حسته و از موجدان معروض کشف فاف لم و با هم بجا  
 مع آنکه در حین خروج جمیع را اخبار نموده که عجل بعد از خروج جمال قدر  
 بنظر اید و سامر و ظاهر شود و از حق بالکلیه معروض گشته اند و اما و تمام  
 الا اننا ربکم و اولی المرصین ای بر اهلیم باستقامت تمام بر صراط الله  
 مبرورکن و ارفا سوی الله حتم پیوش و عیالین بکشا که کل الیوم فانی  
 و لا شیء یمنع من ذلک مدکورند لال اصل امر و ملاحظه بر این امر باشد  
 و در عرفان حق با احدی نیست همچو چه که ان ساریج قدم بدون خود معروض  
 شده و نخواهد شد ابد تصدیق و تکذیب احدی منوط نبوده و دلیلش  
 نفس نبوده و برهانش انچه از فضلش ظاهر و غوره و اگر بصیر منیر <sup>مستقیم</sup>  
 شود جمیع حرکات حق چه از قیام و تعود و سنی و سکون و بیان و سکون  
 ممتاز و قدر از افعال کل در فی السموات و الارض مشاهده میشوند  
 زال حق بدین مشتبه نبوده و لکن شجره در افق و همیه بوده و <sup>همه</sup> حرا  
 بود صدی از اشارات اهل حجاب باک و مقدس نما و قلب و از زیب  
 منقح کن و در تبلیغ امر الله بقدر وسع حمد و ثناء نیست شمره و جود هر  
 دنی و جوری الیوم لال طرف الله بتوانا نظر نبوده و اشاء الله خواهد  
 بود و دیگر جمیع احیا بر امن ذکر و امانت مولیان الله تکبیر برسانید

اذشاء الله حوائج و سائر امی چون ظلمت شمس  
 هو العزیز الممدس الامی محمد و پیوسته آنکه در منزل کتاب عبادت در یک  
 ممکات باریده و لا یزال بر تو اذنا ب مکرمتش بر جمیع موجودات آید  
 و بضیبت نفسی که بخورد از امطار فضلش و هر فرزه ای آید از او چه  
 کن تا از تجلیات انوار شریب و ضیبت بگردی و از تزلزل همش در دانی در  
 پناهش ماوی گیر و در سایه فضلش مقرر کن چنانچه در طاس برهوت بود  
 و نخواهد بود این ایام در اسم الهی در کمال ظهور در تصرف مشغولند اسم تعالی  
 و اسم حمیت میبیرا نندوندند میفرمایند از هر غرض حیات اخلاصی آید  
 بمقبل حیات باقی عنایت میفرمایند زهی قدرت که در یک زمان دو فصل  
 ظاهر فرموده ربیع و خریف چه مقدار از اشجار نفوس که از این ربیع معنی  
 الهی خرم شده و بقوا که با نماز عرش الهیه تزیین گشته اند چه مقدار از اشجار  
 نفوس که با شرب شده و از تزیین عنایات محرومانند اند یک خیم از سطر  
 رضوان بدیج و زید بر و خدین بر و در سلام و رحمت بوده و بر مشرکین مشو  
 شهر و غلاب بر است قدرت سلطان احدیه ای کنیز الهی اذشاء الله از  
 هجوب باراج ربیع قدس ممدانی محروم نگردی و از فیوضات آیام روح  
 بضیبت نمائی از عالم و عالمیان بگذرد و حق تو خیر کن که در ویش در ذات  
 خود فقیر و محتاج بوده و محتاج برین احتیاج خودت در نه حکونه ربیع  
 احتیاج غیر تواند نمود ای امه الله هنکامیکه در شب اطاسایش جالب

شوی بزرگ این مسجون مشغول شو و اگر غریبی بشاهده نمائی از غیبت و  
 این فلام در حوائی ذکر فقامت بقطره وجود که برای وارد شده که خنده از آن با  
 اسمان زمین و خیال تو است در حال نمود ذکر مصائب غلام مستور به و آن بکل  
 شیء علیه فانتات رامن لسان الله تکبیر بر سائید  
 هولا بی ای خورشید نامرات بین بدو الله وارد بر مقرر است و ای عرش من  
 فائز که لحد و المته ای خورشید جهل که که فی الحقیقه خورشید باشی و اذفق  
 سماه حب بر فروزی چه که التوه اسم کفایت نماید رسم باید و سحر شایسته  
 مفدا از نفوس که محبوب موسومند و خدا الله مبعوض از انشاء الله بظاهر  
 و باطن از این اسم حاکی باشی قسم خورشید سماه توحید که اگر خورشید سما  
 ظاهری و بحرین جمال حدیثه مطلع منو با اذفق خود طالع نشود و همیشه  
 نور و ضیا از خود بیندازد و لکن آستر آتو کل شیء لکن یعنی مظاهر  
 فی ملکوت انشاء و لکن شما محزون نباشید و بزرگ محبوب در کل جان مشغول  
 شوید و محزون دنیا محزون باش و بشر و درش سرور که هر دو چون بر فکد  
 رفتی که در دل از فانی بر بار و بجزرت باقی وارد شود و هر که محبوب را که  
 فائز شدی و حبش مطهر نفس است از ظلم و معاصی و مقصود حوائج  
 انشاء الله بر حبش نایب باش و بر صراط المرشد مستقیم و لکن علامت  
 حبش آنکه محبا خورشید در مناخج رضایین سائل شوند در سبیل نفس و هو و اولاد  
 دنظر حبش بنا کن باش و از دشمن منقطع جمیع فانتات تکبیر ای مکر شوی و انشاء



هو البج

ای مسافر فی الله وای مهاجر بالله حمد کن بحج ورا که بسید قوس باقی دارد شدی  
 ونغات الهه را بسمع ظاهر اصفا نمودی برضی الله وارد شدی وای مراد الهه من غیر کرم  
 راجع کنی شیخیما لک بما فرزت بقاء الله ورضائه وصبحت فی غیر الارض با امر  
 مولایا القدیم معدی معدی فارجع الی مقری با حجابی ثم خیرهم منی وینجینی  
 وبلای وکن من الذاکرین بکوا ای احتای حق قدای مظلوم از ظلم ظالمان نکشته  
 و مسک سود سفید کشته ای بند من وپیر بند من بر صراط الله مستقیم با  
 تاز و نش و عرض بلخایم ما نوس شو را زنده تمام تحت نما حجت بیت اللیلا  
 بغایت منظور دارید چه که شایم قدسم ازینهم در هبوب و مر و راست وانی که  
 علی بنی فی اللیلا لایام لوانتم تعرفون وجمع اولیای حق را منسلان الله  
 تکبیر برسان الشاء الله در جمیع عوالم بینیدی قائم با حق و حرم طاف  
 اقربای خود را ذکر منیع برسان بهای حلیک

هو الباقی حمد بحج ویرا که جهات غایبه امکانیه را بقدرت الحیه خرق نفوذ  
 و مجال قدم شکله نف الذیاب بی ستر و حجاب بر عرش کان الله ولم یکن معه من  
 شیء مستوی و از عینش بحول اکسیر جاری از فیاض نور عبودیت سائر  
 طوبی لمن شرب منه وکان من الفانین های دوستان از کوشش و بی دریا نام  
 ظهور مجال سبحانی بنوشید فوالذی نفسو بیا که در غیبت اکثر جمیع اقطاب  
 اسماها و زمین را نفی نماید بطرم ان فائز نخواهید شد جمالی قدم

فيفرايد اسرار بن ظهور مستور مانده واگر مذکور ايد البته فرخ اهل ارض  
 مرتفع شود لا من طهر الله قلبه من هذا الكوثر ما اهل باين اعلا ظهور يا ام  
 رحمن مرتفع شده وسرافق مرز قطب امكان منسوب كشته وتسيم ارضي  
 مابادي غلمان بقادرون خندا واستروبا مابامل القدس في هذه النجاة والنجاة

مراتبا بين

اي على بشو هواها و سوالات خود ما که از قلم الله جاري ميگرد و اما  
 في حفظك على حبه ولا انفسل الله بان حركت من شر الشيطان وبذلك  
 على مقصد لا من بالامان في ظلاله اسمها اسمها الرحمن لا اله الا هو العزيز المتعان  
 واما مسلت في حفظك من شر الظالمين لا تقصدوا في الارض بعد اصلها  
 لئلا يمتك ظلم كل ظالم بعيد وان ان تقصد ان ظالمين في حفظك ولما امرت  
 ظالما ينبغي ان يظلم الله عليك ظالما اخر وهذا عدل من عند ازانته الميزان  
 واما ما مسلت الله بان يوتيك ما يجارب بالناس بعضهم بعضا لتضربه  
 ربك فاصبر فان قدر رضا حكم السيف والسنان وقدنا النصر بالبيان  
 فيخرج من اللسان وانه هو المتعان واما ما مسلت بان نصبت فيك شياحة  
 القصر فام فاعلم باننا جعلنا قلوبنا لذيهم انقصوا عن الدنيا وتوجهوا الى شط  
 اسمي لان بي و بوالحد يد بحية لن ينجاهم شئ حلوا من السموات والارض  
 وهم قسوة اجام القدرة والقوة وقد سلسلهم الله بسلا العظمة و  
 لوشاء ليطلقهم بامر من عند ويخبرهم كل من في السموات والارض

اعلى كليتي قدس واما ما سالت بانما خطك فخارا في توجهك الى الله سبحانه  
 تريد توجهك الى شطر القدس فاعلم انك في هذا السؤال جعلت نفسك شريكا مع  
 لانه هو المخار وما اتخذ لنفسه شريكا ولرب يحذرك يا ذاك في ذلك كيف يشاء  
 مرغه وانما نحو الغر الخمار

هو البديع اي على طاعة الله فان شدي وبصيا وبعين فان في  
 كبير ان ما على فان طبع من كل من في السموات والارض ثم انزل روح الله  
 ورضاه الى المدينة ثم اخبر اشياها بما رايت وشهدت وعرفت من فرا الذي و  
 على جمال القدم من المشركين اي على اجلام متعلق بشو والجايم بخصوع تمام  
 معا شرايين اي على الخمر لقاء عشرين صاع في محبة السان الله اعصا مودع  
 فكن اي على در باكار بذكر جمال خمار مشغول باش ودر اسفار بايش واذن س  
 اي على ذكر مشفاي ولو سد ضياء صدور بوبه ونحو الهد بود بدياي فان  
 باق غفلت مكن واز شدايد ان محزون عما بشد در كل امور سلطان ظهور برك  
 كن اكر بوضا يا اي المحي عامل شوي بخير اكر ومنظر اطهر فان كردي اي على  
 برسولك ما نوس باش چه كه لحظات غنايم لانال با و متوجه بود كذ  
 امره جمال القدم لتكون على العالمين

اي حسن حمد كن محبوب اكر در سنين متواليه تالقاء عشرين من حاضر  
 بعدى ودر كل ليالي وايام بلقاء الله فان شدي ودر تارق نظرت بمنظر  
 اكر ناظر بود وقلبت بيمن عرش متوجه حمد كن خدارا كه باين فضل اكر

لا عدله فان رشدی حال بشو بندای جهان را از فراق جمال سبحان فرج کن  
 طایفه بر فضا فرج عتقاد و جان در رضای دوست ایثار کن جلا طایفه بر من  
 ناظر باش و در دوش منقح ای حسن بروج اندری و بر جان بمیدینه الرحمن راجع  
 شو مان ایامی دارد بره با اخبار کن محل بقوم علی نصر هذا المظلوم الغریب  
 الوحید ای حسن اگر چه فراق میران صعب است و لکن ازین چون قریب و در  
 محبوب و مطلوب با مرش مسرور باش و بنصر و نذر و اضطراب را بصبر اصطفا  
 و مبارزه با بغایب حق مطهر باش چه که دوستان خود را از امرش نهی و در  
 بنویسند و در مثل تو و صفات این مثل یلیب است که مدتها در رضوان قد  
 صمدانی با کل جمال رحمانی مانوس بوده و دست قضای الهی بقبه فضل  
 نماید و حکم طلاق جاری فرماید اگر چه حمل این ثقل کبر و بزرگی بسیار گران  
 است و لکن فرما لم یزل محبوب جان ما فان و مقصودندان عاشقان  
 بوده ای حسن چون با بر مر محبوس در کل چنین تلقی عرش رضایم حاضر  
 ای حسن در کائنات الهی حکمتیه مستور است و ما اطلع بها احد الا  
 نفسی السلام الخیر لذای فرج و رضانا المکشونه بصر و شکوی ای حسن  
 بتقدیر و تزیین کبری ما لک شوی نه مناهج بنی و حشا ان اعلم بما یفیع  
 لانا شاء الله لاناک در هوای قدس الهی طایر باشی و در فضا ای شیر با  
 ماشی و الهاء علیک و علی امیک و علی من معک مرا لختک و اخیک

ای آینه الله حکیم خدا را که از ضرر رحمت رحمانی مشروب کشتی و از ناکامی فصلی زینت  
 لبسان اهل ملاء اعلیٰ بخادمه الله مذکور و بیرون اهل از بحاریه المحبوب مشهور  
 خدمت از نظر منظر که چو نوشته و محتوا هر شد ای گنیز منیقینین بحال قدر بین  
 امامه الله حرکت نما العالجیم بقدمیت از لایش نفس و شوی مقلدین شوند و بود  
 هوای تیزی طایر بشو نضیح قلم اعلیٰ با و بگو محور و نفع یکم از کوش باقی بجز فانی و غیر  
 نماید از نظی و رات نوا را حدیه بمشکیمات نفسیه بریان ای عباد اگر و اشقیه  
 موجود و اگر طالب بخرید کوش محبوب حبابی و مشهور بر بحار زینت کیندی و بر پره ای  
 حقیقت اهتک و وطن رهان نماید از است شمس نضیح و بیان که از شرقی تم سبک  
 اشراق فرموده طوبی السامعین بالمستشرقین هو انا ای گنیز من توار شیمی  
 جمال حدیه مطلع شدی و از تقدیرین از تن ما بخبر اخبار کن امامه الله دانست بلیغین  
 انفسهم بحال انصبه الله

هو الی ای گنیز من از فراق جمال قدر محزون مباش در هر دیار ساکن باشی  
 بدیایه طامری چه که خدمات تو ضایع سخن اهد شد حساب را من و بر صایم با  
 و اگر و مدبره الله شدی کنیز ام را از ضرر و بلا با ما کار کن و بتقدیرین تمام مشوک  
 و از بدایع نکر منافع بشو سولم را از اناسم تکبیر برسان و هم چنین جمع  
 خود را ای گنیز من از خدمت بیت الله و دیارستان عقلت ممکن و از محبوب  
 عالمین من محبوب مباش  
 هو الی ای محمد بشو ندای این محزون را که قسم با قناب با غر بخریدی

که از اول ابراج تا حال چنین ظلم با حدی دارد شده جز اسوره نشتنه ایانعات بیع را از شو  
 نموده و با معاشرت ناس اینجا برا غافل نموده تو صبر و حلم و سکون را دیده حال تفکر نما که  
 چه وار شده که سبب فیض و صریح و ندیه بر جمال احتیه شده فوالله الذی لا اله الا الله  
 الا هو که اگر شریف شهادت را از انتر ناس مینوشیدیم البته نزد ما رتبع از این بود که  
 این امور که سبب نقت امر بوده ما بین ناس شایع شود فوالله سیکی نفسی و صبی  
 فقلبی و قلبی و من نظر فی نوح سکان الفردوس و لکن الناس هم الا بشر و من  
 ولا هیم خور ای محمد تو میدانی که چه مقل ارد در علو امر الهی بحان ایستاد نما  
 امر نهایی رسید که ملا حظره نمودی و عدل و محبتی که با این مظلوم شدن این بود  
 که برتق ایستاد در قطع شجر م ریاست کمال محمد نمودند حور اشجار را یافت اینست  
 خارج مضر را عن الکورد بیت سکان که شاید نار غل و بغض ساکن شود بعد  
 فاصد مکر فیه به جمع اطراف نوشته که کفر را خسته اند و الهی را تکب شده و در  
 نفسش بود پیش از لا یعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این محمد  
 اراده خورش منمهورا ابدامو جود نبود و چون نوشته او ملا حظره شد تکلیف بد  
 که ناس را اخبار نمایم که ما با از کلمات جعلیه که سطوی داشته عباد را از سبیل  
 منیر منحرف شوند فوالذی تو حمد بالقطره و الکبر یا که اگر بعد از خروج از عید  
 ساکن میشد ابدای محمد و ذکر مینمود و از جمله نوشته که برای نان از من بیج  
 شده اند و راست و سببی نفس را ملا حظره کن که چه گفته و چه کرده خود انصاف  
 تا مثل نماید و انعام را سا اطا دیده و معاشرت نموده تا بعد ازین کبری و غیره  
 خط

انگونه مغزرات با مالک امینا وصفات لا یواسمت لا یرضی الله من التیوم فکر  
مصائبیم از لسان دقام هر دو خارج شده اما الشکوتی و مغزی الخیالیه باری  
در اعراض الحجاب با ذمرا لله کمال تدبیر خواهد نمود ای صغری تو در مابین کمالاً  
در اول اسر نفس فائز شدی و بین بر و الموجه مؤمن شدی با بیت بر امر  
جشائیکه از استقامتت کمال استقیم شونید

تا بتم تا واحد اگر تو نفس مستعجاب بر انجساب مژگو که علی الله راجح با من  
خود و دیار احری شونید و خود را حفظ نموده که ملای با بوسا و من جنود بلبلین  
و سامری از حق محروم و مانید من الذی منشی بید که کل التیوم مقصود و غیر از  
مگر نفوسیکه بحیل الله قتل جنبه و از روشن فارغ شدن فاند که از انچه  
با الله اعلی از کبریت احر بوده و خواهد بود در کل حین بسک ان فی آیاه فی  
که از شر احوال و الله محفوظ مانید و جواب استوی هم اگر عیال در جرح دانسته  
ماد فند و لیکن اگر در عراق امور بر وفق رضا واقع شود تو تشنه در جوار  
بیت احر بوده و من دون ان اذن حرکت داده شده در هر حال با هو  
المقصود و عامل شونید که با من و علیکم و وصیت بعظیم الهی انکه با تقوی  
معروفند و بعضی خوی بد معاشرت جایز نه فاجتنبوا عنهم لعلکم تظلمون

هو الله

نامه شماره رسید و مضمون ان معلوم آمد در جواب بعضی مژگان بود  
منبع نازل و ارسال شده تا الله لو متکرر کمال من فی السموات و الارض

فما نزل فيها كيف ينهم ولكن الناس في عجايب فطرها كقصر السموات ولا أرضين  
 حجاب ملاحظه فهو به ساند في اكره سيار سفار شر فمات في كبحك حركت فمات  
 مبادا حرقا ظهرا شود وسبب غير بعضه كرد فدكر لوج مختصر في هم حجاب  
 كلهم نوشت شد ملاحظه كنيد وبنفسه في النجاء عليك وعلى الذي سقى  
 باسمك وانتر لاسمى وعلى الذين معكم صلوات الله

هو الله ان باكلهم اسمع نلك ثم نل في هو والروح وما قمن في شير ثم انظر لار  
 باستقامت منج المور والنجاب لار است استقامت برار ونظران به  
 كه مشركين بر نفاق استاده اندو در كل حين بنظر اسر بجال سرح قائم شوند و بكر  
 انك لوجي در جواب سليمان ارسال شد درست ملاحظه فمات في كلك لار  
 بالجو لكون من العالمين والروح والعز والجماع عليك وعلى من يعبك واخيك  
 لله رب العالمين

بسم الله لا صلح الا قدس الالهى ذكر الله عن شجر الفردوس قد كان على يمين العلك  
 مشهورا وانته ليطاق في كل سنة با اسمع اذن الحبيب في المعراج واذن الروح  
 في سماء القضا واذن الكلم في برية السما فانه لا اله الا هو وانتم من انتم  
 عن العالمين فبينا ان ما غلام امير يداء عن حجة العرش ولا تنس انام  
 فيها اسرفت عليك شجر جمال ربك عن هذا الافق الذي كان بابهم الخلام في  
 الاواح من تلم الله وذكروا ذكر احاب التي كتبت حالها في مختصرى ومعت  
 نعمات الله سبحانه وتعالى في تلك الايام انتم باوجها عن كل من في السموات والا



الحكمة كانت في سر الله مستورا فذلك آتت المديقات وجاءه الامر كفتنا ابرهنا  
 باسمنا المختار واطهرنا نفسنا على المحكمات كسلطان الذي كان على  
 العالمين مستورا وبذلك ما دعلينا الذي خلقناه بامر من اذننا وخلقنا  
 تحت جناحين الفضل وفيه تدريك الامانات ومن وداغنا لسنا اليك  
 على مقام قدر محمود وكلما سمعت في امر قد كان مرعدي وكنت في  
 حقه مالا يحصيه احد الا الله ذلك الحكمة التي كانت في خراش العلم كمن  
 وقد اتى مقابلته الايام التي زلت فيها رجل كل نفس قواه وحاد لنا  
 بالحكمة والموعظة الى ان اظهرنا الامر بنفسى وحد وكنا الله على القول بتصد  
 وارثنا اظهرنا من نفسنا حارب بنفسى وجاء ما يابى الى ان قام على قلبى  
 وسوس الشيطان في صدره وحبله عرسنا الى العذر من حرمنا كذا الخبر  
 لتطلع بغض الذي ما ورد على هذا الخلام وتكون على الامر بصيرا والى  
 عليك وعلى امرحك في الله وكان على الامر مستقما  
 هو الله تعالى

اكرام عبد الله هو اهدى ذكر الخوان وارده فمما يمكنه واحد جزوه برخصا  
 ان قادره لرخصنا الاماكت الله لنا حمدنا راك اخوى راملنا غيرة  
 وبر وضع حركت وتضليل او مطمح شديد من الله الذي لا اله الا هو كونه  
 ورا مشنيد به جميع الامر حيد بونه واحدى متعلق به حرمنا الاحكام  
 او خدمت شمان سيدة ويكره كى انا خوان كه بيكيم يعرف استرد

این ارض حاضر و مصلحت ذکر انتشار او را این رویدند چه که بر عبد بسیار مغرب  
 بوده و اکثر اهل ارض بعد از آن ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش  
 ذکر و تحریر شده و کل با هم بنظر اولی مشهور را زانیم است بگرفته چه مقدار  
 در تعلیم و تربیت او حفظش هم در سخی مبذول شد و در موارد بلا با استی  
 در مواقع قضایا مضموم و بر عبد ما بین اعلام مبتلا و الختایا استماع <sup>اند</sup>  
 که چه مقدار از ظلم و اعتساف تحمل نمودند و فوالله شی اسوده و صفتان نیا سوره  
 و کفی بالله تصدیقا البته اجتماع اهل عراق و علماء و مجرم و الاستماع نمودید که  
 چگونه بعد از قیام نمودند تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را  
 محذول نمود و با این ارض و ارض شدیم اخوی چون از نفس خود صفتان شد  
 و این ارض را ساکن دید و دسترگی یکی از خلام را بر قلم گذاشت فلما اظلم <sup>الله</sup>  
 خافیه صدره مضطرب شد و انکار نمود و بجزو الخادم نسبت داد بعضی  
 از مکاتیب بجناب او ظاهر شد که حال مو هو باست و بجز این عبد  
 از کل خارج شد و متوجه اولی الله در بیت ساکن و مع ذلک نادر  
 غضبش ساکن نشد با طرف الواحی نوشته و فرستاد و الخیر را  
 خود عامل بود با این عبد نسبت داد چه که از هیچ رفاع ارض صفتان  
 است که الخیر بگویند صفتی و ثابت است اگر چه این مسئله را درست  
 فهمید چنانچه اکثری او را ندیده اند ولیچون شنیده اند از این عبد بوده

مع ذلك تجار به با جمال اهدیه برخواستند و فایده علم و علی الدین از خدمت هم انفسهم  
 اولیا من دون الله و هر دو بصری از آنچه نوشته شان و عقلم و را ادا شدی  
 نماید با بجا آوردی مرتکب شده که هیچ نفعی از کتاب ننموده اند اما آنست که  
 و حرقی الخاء انما عید و از یک کتاب در نظر سده امر ساقی یا  
 و از جمیع منقطع و الماء عليك و علی من معك در فقر و خاب و غیر  
 مرقوم و ما شدید فی ان الله جزاء حسنا لا یقبه البذل و ان کان علی کل  
 شیء قدیر

دوست باقی و از آنچه ظاهر هویدا الواح عربی منجس بسیار مشاهده شد مثال  
 لبان پارسی بدایع کلمات قدسی علی القام شمس و قطوفی کاسماعین ازین لایق  
 جلا ذکر مقدس از ظهور و بروز و نور و نور اهد بود غیب که برفت و مستور بود  
 و باطن لا یظهر و کبر لا ینزل و غیره که اسم غیبی صاف و خالص است که  
 نور این صورت ظاهر نیست تا معرفت کرد و بعد از آنکه نام غیبی و چون  
 تا معلوم شود در انصاف لا یعرف بوجه و خواهد بود و طویله از برای غیب که  
 تا صحت که انصاف تفکر نماید و بگویم هر شخصی که در آن کفر مومنانست غیر شرک و  
 نفس در دعای عرفان غیب من همیشه هو غیب نماید که در بود و در خواهر بود  
 انصاف قدر انصاف از انصاف که بدون خود معرفت کرد و در انصاف از انصاف که بدون  
 ذات مقدس خود موصوف بدیجه که انصاف را خلق در صفتی مرتب عرفان خود  
 ادراک نماید این عرفان دو مخلوق رهی است که با نفس کم انصاف احداث شد

مهران یعنی الفقه و الجرح و عیون ابوبعیران و ادراک مسند و مصنفی تسبیح  
 خاوردورد و مختصر فصل و جی سلطان و بی مظالم احمدیه و مطالب عزیمتیه بلاذق  
 انی انا الظاهر فوق کلم شی ظاهر ظهور جامع نام بعیران ان مقوسه شرعاً اذ ان حقیت  
 بعیران الله ان شون و باطاعت ان دعوات مقدسه برضو الله و طاعته مرزوق  
 کردند و مقتضای عدل و ظهور و غیریک از سنا هر زمانه برقی و برهان و غایب است  
 تا بری نفسی بحال اعراض با اعتبار ماند و بر کلمت الحی بالبحر و کامل کرد و عقود  
 از بر فضل کبریا که با سراسر تربیت تمام کند که شاید بملکت وجهه انظر ان شون و عقود  
 یقینی وجهه ربک که مقام سدر و صفا و وجود انسانی است تا بر کرد و عقود  
 مانند قسم بحال قدر که اکثر فی حکار از این دنیا ظاهر و مقدس شدن بر فوق اعلا  
 ارتقا جوی بداند خاتم بنید هستی اندر هستی رسد و ابدانیت و فکار این  
 هستی و بقا را نه ندو لکن چه فایده که این ناس با تلو بخر ظاهره بن نفع الحیرا  
 ادراک نماید با ریاضت و رات غز احلیه ارا و لا اول بدوره و الحی و الحی  
 تا آنکه منتهی شد ظهور و بدیع و قد در قبضه اخر و طالع شد از شرق اطل  
 اولی جلست عظمت و عکلت انان و غیر کبریا و امر است بر تعبیه اقبال هدایت فرمود  
 جمیع عبادتک برومای خوراز عطا جسته ابراسا از حج عز اصرتی اما  
 نفوسه مع انکه ظاهر شد بحقیق که کل اناسان مثل ان خود را عاجز نشد  
 نموند و بعد معارضه بر خوراستند و خوار و عادت طلب نمودن از انان  
 رساله مستدلا التی که در لایلی سبعة معروف است فرمودند و حج

و دلیل را با آیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که ایام این آیات که از سحاب  
 عزنازل شده سخت است بر شرق و غرب عالم و حتی فوق آن خورده و نخواهد بود  
 چنانچه ولیعهد انجیر محمد وادری مجلس خود حاضر نمود و تحت خواست انجیر  
 قدم فرمودند آیات الیوم حجت است بلاخره نپذیرفتند و کل بر قتل انجیر  
 قدم فرمودی دادند آیات الیوم حجت است که با آیات الهی موافق شده و از مغرب بگردد  
 صلاله بمشرق ایمان و اقبال بوجه نمودند و بعد از آن ذات قدم در کتب الواح  
 منزلت جمیع بابا این ظهور و اعظم بشارت داده چنانچه سطر از زبان نازک  
 نشد مگر آنکه این ذکر منع دنا و مذکور جمیع را مضیعت فرموده که بنا  
 در حین ظهور و مثل انت فرقان بجز وفات بیان و کلمات منزلت در آن انجیر  
 و حجتیست همانند مع و سایر ایام این ظهور و اعظم و مطلق قدس اگر که بنا  
 قدمت الهیه و جمیع صحیح مطالع عزماقیه ظاهر شده کل اعراض نموده اند  
 ای کاش با آنچه ملائکه فرقان از کتاب نموده اند کفایت میدهد و ندیده که ملائکه  
 از کتاب نموده اند کفایت میدهد و ندیده که ملائکه فرقان همان فتوی بر قتل  
 جمال رحمن داده اند و این طایفه بر قطع سدره الهیه جهد نموده و می  
 خود را عا جز شاهند نمودند و این بافته است و ندیده البته تا حال نیستی مگر  
 با نارضوسیده و کن جل خدا را که امور و این سازنج قتل و شربت زده  
 که هر نفسی که اول من شعیر صلح شعور باشد و مثل از ذر ساحت نظر  
 ادراک مینماید که این مضریات از صنایع غل و مخزن حسد و معدن نیتها

ظاهر شده اند تا یکم السرح الالذات بان لعمرو الله اول ظالم اظنا تظلمه و  
في ظهوره الاخرى و حارب نفسه و حاد بل بايته و كفر بلفايم ثم فرق عليه با  
اي عبد ابراست شان ابرع الالافى بلبست منه جمال قدم در دست اشك  
بشا نيکه در گل حين در معرین شلال نبوده کاهی در سجن اعدا و کاهی در سلسل  
و اغلال و کاهی اسير خنجر مع ذلك نسبت دنيا و حيان باير سايج روح ذره  
مع انکه جميع دنيا و ما فيها مخلوق و نبوده و اکثر براض الناس هيک عرض مستقر  
منزل و نبوده بکمه خدام در کيس بل ايق و حاد انکه قسم سلطان قدم که طائيفين  
حولش از دنيا و ما فيها مقدر نبوده و خواهند بود چنانکه اگر نفس مشاهده نما  
فلسف اندنيا و اسباب متعلقه بان نزد محاجرين بخواند و بافت حمد مجبور  
که کل باصاير و مشاکر خلق در فوره و اسر سجنان و امثال ان را ذکر نموده اند و فکر  
انکه القاي شهيد در قلوب نمايند ديگر فافلسفان ايس که فعل حق چون شهيد  
مشرق و لاله است و هر ذی مغربی در آن نبوده و منيف ايداي و عبيد بين  
معنوی جسماء و ذس الحی و رازکن و خود را از اماتات ماسوی الله  
مطهر نموده بنظر اکبر بالمر شوقم بحق که ضرر لعظم از ان است که ذکر  
شود و بلايم که ان که بصلح قوم کرده اما اشکوتی و حزن الله  
واتر نعم المولى و نعم النصير انشاء الله در اين ايام ان باين افضال  
سلطان کبير ال محروم نمايند و از حق بهمان دوله کمال ممنوع  
شويد انما عطيتک و علی من معک من کل قوم موقر ثابت صابر کور

لسان ارحم بکلمات پارسی تکلم می نماید

ای یوسف حجتم بر کل من فی السموات والارض من قبلی و اعرف بفسنی تمام بود  
و بالغ شد چه که بظهور و رایت ظاهر و بشنوائی ماهر که احدی را مجال تو گفت و  
اعراض نه تفکر در نام قبل کن که بجهت سبب از مشاطی بحر احدی تو سرور شدند اندر از  
جمال خنده غریبیه ممنوع و اگر صیر حردین شاهد کنی در آنکس میمان که کمال است  
کلماتیه و اشارات و همیه و دلالات ظنوسیه از منبع فیض احدی ممنوع شده اند  
و در ایام آنکه جمال الهی چون نشتر در وسط سما مشرق و مغرب است بکل  
بجایات و همیه مستحب مع آنکه در کل الواح وصیت شده اند ایامیکردن  
ظهور و بشی از اینجمله شده ما بین سموات و ارض فک مجوسیند و باسأل  
و بما سأل منهنه ناظر باشند مع فک کل از سبیل استقیم و مغرب شده و خرف  
حق را که لزال مقتدر بر از دشمن بود و تصدیق و تکذیب عباد او و معلق بود  
فان لیسوا له ثم مستحکم بما اراد و ان یعرفوا الله بغيره و هذا لم یکن ارباب  
که ان ذات مذموم جنس خود معروف بوده هر معروفی بدکری که از عالمش  
جاری شد معروف کشته بر عباد و فعل استای بر آن یعرف جنس اولاد  
ما سوام مخلوق کما یفنیک باری الیوم کل من فی السموات و الارض در  
صفت واحد خدا الله تصور بند و هر ضعیف که از مساوی او منقطع شد  
و سموات بر آن نفس بر آن نمود و از اضعفای حق و اولیای او بود و  
بویا که چه نزد احدی معروف نباشد و همچنین نفسیکه مغرب شد است

نیز خلقی بین بدی و الله مذکور اگر چه از روسای قوم باشد چه که حق جل ذکره  
 نسبت در بطی با احدی از کمکات نبویه و نخواهد بود و کل بنظر امر و علی حد  
 سواء خلق شده اند این طبری و شبی و طو و نو بعد از القاء و کله در  
 انفس خود عباد ظاهر شده هفتیکه بعد از استماع کلام الهی بکلمه ای موقوف  
 شد از اهل علیین و حجت امی محسوب و مردون ان از اهل ها و بر بنجم  
 مذکور پس الیوم هفتیکه منسوب سازد خود را بشیر امرا بیا رکل سحر  
 التمرات را از زمین قطع شود و بقلب طاهر و نفس زکی و قوا در منیر بنظر  
 اکبر راجع گردد و اگر نفسی بی طهارت اراده نماید که حق جل جلاله عفتی را بغیر او  
 شباسد با موقر نشود و عارف نکردد چه غیر او محدود و محدود را نگاه  
 و حادثه مبتدیه انحراف غیر و عبادت و محدود ذات و در شناخته شد  
 و نخواهد شد نشو و صایای ربانی و نعمات قدس حمدانرا و از  
 شمال و هم و طوع بهین بقین راجع شود و بصبر خود در ظهورات الهیه  
 و مشونات قدس حمدانیه ملاحظه کن بالذکر بجز را از اشارات الهیه  
 تا ظهورات عز اسدیه با در کثیری مشاهده کنی و کوشش از کلمات قوی <sup>مستظهر</sup>  
 سازان نعمات قدس الهیه را از کل جهات استماع تمامی و قلب با اشارات  
 کلمات قبلیه نفس کن تا اشارات کلمات منزله بدی بعد و ادراک فیما  
 و معین مدنی بر زلال و لال غیر همی ان فائز نشوی این است و صلیت  
 جمال بدر رحید را اما اینجسؤال نمودی و اصد و معاد و حشر



ودر صورت حاجت و نارسائی آنها در سببها و موقوفه بصیرت و کل خیرین جمع این  
 مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مینمایند چه در هیچ یکی از این مرتب  
 نروان فضلی ممنوع نخواهد بود و اگر کس بمرات فضل الهی طیران نمائی در هر مرتبه ای  
 محله در کل او را جبار قبل و جبار بعد مشاهده نمائی و در هر شیئی کلامی ظاهر بود  
 فصلی شئی مشاهده کنی که فضلش مخصوص شیئی در وقتش بود و در هر شیئی بود  
 و کن مقصود الهی از خیر و خیر رحمت و نارسائی این اذکار که در الواج الهیه  
 مذکور است مخصوص است باین ظهور متلا ملاحظه فرما که در حین ظهور  
 لسان الله بکلمه تکم میفرماید و این کلمه خروجی عن غایت رحمت و نارسائی و خیر و خیر  
 و کلمات سنت و نماه است ظاهر و هویدا میگردد در هر نفسیکه بیک مرتبه  
 شد از صراط گذشت و رحمت و رضا فائز و همچنین محسوس شد و زمره مقرر  
 و مصطفین و عند الله اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و در نفسیکه از  
 کلام الله معرّف شد در نارسائی نفس و همچنین و در نظر مشرکین محسوس این  
 ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمه ظاهر میشود و لکن بعضی که  
 موقوف بشدند بر صفا الله دلمه بیدار خروج از اجساد با حرام  
 در بار آخری فائز خواهند شد چه که الهی در این دنیا مشهود است استعد  
 نیاید از این ملک بود و او موجودی در آن کسب کل عوالم الهی طائف حول این  
 عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری  
 مقدس و مقرر شده است تصور مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده است

متعالی من ذلك قسم باقتباساق معانی که از برای حوجت‌های لاعلمیها  
 بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از حجت رضای او و  
 محمول در امر او بوده و بعد از ارتقای مقومین از این دنیا بجهات لا  
 عدل لها وارد و بجهت‌های لا یحصر منعم و امتحان کلمات افعالیکه  
 در دنیا عمل شده اما میل الحظمه فیها مید که یکی از اهل عبادت او که خدمت  
 نفسی نماید و متحقق از برای آن تحمل کند اجر و بر خود را اخذ نماید چگونگی  
 میشود و کبری علی الاطلاق امر فرمایند عباد را با او مرخورد و بعد بهار خود را  
 از باریج رحمت خود محروم فرمایند **سبحانه من ذلك فتعالی تقا**  
**عما یظنون الصادق حقه** بارها السور **بسم** این است مشهور است  
 پس میگو است حال نفسیکه **بصفت الجنتیه** که اهل الجنان بوده و **شاه**  
 بود فائز شود و اگر اذان مطهره و نفوس بالغر مشهور و مدینه هر این  
 از باریج فضل‌های الهی ذکر مدینه تا جمیع از کل آنچه اودا که فوره و  
 عارف شده و مشاهده فوره انداز رخ و مطهر شده و بنظر اکثر اطهر  
 توجه نمایند و لکن چیر فائده که با بر بیت نقطه بیان روح ما سواء فایله  
 این عبادان مقام علقه مضغه نرسیده اند از چیر رسد مقام اکتای و **بسم**  
 من دون ذلك **مقاماتیکه** انداز ذکر آن **فشد** **فواجره** **فعلی** **شوا**  
**الذین غیر** **رافعه** **الله** **عوا** **انفسهم** و بی وجود هم **منعت** **بما** **المعانی**  
**عن** **مهور** **انها** **و** **شوا** **انها** **کذلک** **فاشهد** **شان** **هذا** **الخالق** **و** **کون**

انشا عين بآي حقت واور حيات ظاهر اقبال واعراض بود وخواهد  
 بود و بعد از سرود روح مبتدات لاعزل لها وهم بين بنا لا تشيب لنا كبر  
 ثم كمال مشبه وخرافات خرافت در سيد وكن نفسى عز جت ادراك انشا  
 نموده وخواهد مورد واز راي مؤمن بقاها في خلق شده فوق واوله استماع شده  
 از بايع ضمه اي بينه ان المي كره و جت ماسي عز سمداني مقصد كشتن  
 حين از راي مفرض فوق انچه مسموع شده از خداي وانه غير وانه وانا  
 قد بد بان الصراط قد رفيع بالتحقق وان الميزان قد نضب بالعدل وانك تهي  
 حترت البرقيات برزت والنا في بقرت والله هو الغنى والثراء استعنت  
 واما بجزه لطف وانشاء في قرنا والسموات والارض انفسك  
 ورحمة الله ورحمتك وروح الله ورسالت والحواريات استرقت و  
 العلم ان اسبابك والانسور رحمتك والفرق رحمتك وادل الثمر  
 قد حبت والاحالي سقمت والاماني رحمتك والسموات اظلمت والارض  
 والشمس بر سقمت والنا سقمت والفتاوى ونيت والفتوا كرحبت  
 والاماني نزلت واعمال الثمرين قد حبت وافسان المتبلين قد حبت  
 والفرق المنوط قد حبت المي ولى المسطور قد سلق الفسقل وبقصد  
 الابداع ثم حبوب الاضرام ثم معبود من الارض والسماء قد ظهر  
 على شكل الضلام انما سلق السن كلشي بان سلكه اقدار بع المبدع  
 او حيد من اي يوسف جنت ونجات الحير واليوم راتين سوي مكان

وکلمات اربع حاکی را قیاس بکلماتی منما بعین خود در امورات ظاهر  
 نظر کن و با بدی در عرفان نیز اعظم مستک مشو و الیور بر کوا  
 الهی از است که ای در تبلیغ امر الله تکامل نماید و در کل عین بمش  
 حسد و کلمات آینه با سراج بر عجز احدیه دعوت نماید چه که اگر شود  
 التیور سبب هدایت نفسی شود و اجر شهیدان سبیل الله در راه عمل او  
 از قدم او ثبت خواهد شد این است فضل پروردگار تو در بار عباد  
 مبلعن ادا عمل بما امرت و لا تکن من الضالین و الحاکم علیک  
 و علی من معک انک تقیم علی هذا اسر الا اعظم العظیم

بسم الله الاقرب الی اعظم الی

مکتوب الجناب بمنظر کبر و اورد و از قصص کلمات صفات حبت مالک  
 انما و صفات متفوق العجز الله که از فضل رحمن پروردگار تو  
 و این قدر بسیار تقیم است چه که عارف شدی بمقانی که اکثری از عباد  
 از از هدایت الیور و ملاسمیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده  
 می نمایند و فقر عارف شده اند که مقصود از ظهور و نقطه بیان روح  
 من فی الاکان فراه چه بود اگر بگویند مقصود بیان توحید و تلو  
 تفرید بوده کل شهدا و شهود با تله الا هو از افاق سما آهسته  
 رحمانی شمسو طالغ نشد مگر آنکه علی هبته ان لا اله الا هو توحید  
 و از رضوان روحانی تابی نغمه سا طبع نکست مگر آنکه عرفان توحید

از او در هبوط بل الهی در مقامات توحید و علو توحید یاد ذکر فرموده اند  
 مقصودی منظور بوده و لکن کل از مقصود و محقق در این صورت  
 باقی نمانده از برای آن نفوس مکرونو حید لفظی که کل با آن ملاحظه قسم  
 سلطان بفعل مایشاء که الفاظ در این ظهور اعظام ما بخزند  
 از جمله معانی مکرونه که در عالم الحی مستور است نظر عظام  
 فرعونیه من اهل بیائیه خرق حجابات الفاظ خفته و اخیر رسد  
 بظهور معانی اگر چه مستخرج از هر کله از کلمات این ظهور است  
 ملاحظه یاد دارک فرموده اند و لکن این مخصوص بان نفوس است  
 فزون ایشان مستور و حجاب حفظ است و اگر استعداد متسا  
 میباشند ای کل ظاهر میگشتا فجر الیوم را از محسبند و اگر کسی  
 که مقصود از ظهوران بود که احکام ظاهره الحیره را مابین برین  
 فرمایند جمیع مسل با این خدمت ما مورد و زدا و لو البصر بقیام  
 یکی از مراتب قدر است اگر ثنی از اسن بنی از محسب اند که احتجاب  
 ملا قبل از نظر می شود بخصا علی الله در هر حین با اعتراضی جدید  
 متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظام ما نزل فی السیاق  
 ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشت و اما راه در  
 شرق و غرب انبثا و یافته و میان فارسی مخصوصا در این ظهور  
 امضا شده مع قائل متصلا نوشته و مینویسند که بیان را

نسخ نموده اند که شاید شجره در قلوب آنها شود و محبوبیت محل محو  
 کرد ای اهل بیان اقسام با الله قدر و انصاف دهید و بدین باب و  
 ظاهر در بیانات الهی نظر نماید و قلب مقدر تفکر کنید مشاهده است  
 بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل انقیاد توحید است <sup>میان</sup> و <sup>ببین</sup>  
 بالمره از این مقام محبت چنانکه صفوح بهما می آید انکه که مظاهر  
 حق و ایلک نفس و یک ذات و احکامشان از یکدیگر مشاهده نمایند  
 چه توقع است از این نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عزت <sup>میان</sup>  
 مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است راقف <sup>میان</sup>  
 و محبت و اندک شاعر بنشینند که در چه خط استند هر نفسی لا یتق اصفا و کلمه  
 الله نه و هر وجودی قابل شامیدن لال معانی که از عین مشیت رحمانی در این  
 ظهور و عزت حمدانی جاری شده نه بلای این استیاز که در الواج الهی ذکر شده  
 مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط  
 در آن <sup>میان</sup> نفس افقد شاعر نباشند که اقل احکام الحیر و احد <sup>میان</sup>  
 نماید و الله عدم از برای او خود سزاوار است از این گذشته بگرام  
 عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزت حمدانی مخلوق بسبب <sup>میان</sup>  
 قبل است <sup>میان</sup> از مظاهر الهیه که آمده اند و نماید احکام خلق و <sup>میان</sup>  
 معجزی داشته و ثابت نموده اند چه حکم مظهر قبل بعین حکم مظهر  
 بعد است که از قبل باز شده التیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام

الهی و مظاهر عز و جلال فی فضل مشاهده نما بیدار تو حیل خارج بود <sup>مشق</sup>  
 بود بگویی احوال لطایر و زنگار و در بینید و ناله میکنند اگر فاد بر <sup>صوت</sup>  
 سما و بحال نیستند <sup>فدا</sup> آنچه در بیان نازل شد ادراک نماید که <sup>بسیار</sup>  
 مریض محمد و معانی ظاهر متنی مظاهر منور و در مقامی مبصر ملایک استرا  
 و اعراض اهل قرآن نبود هر این شریعت قرآن در این راه و <sup>کشور</sup>  
 شد نسخ و اثبات هر دو در مقدار دین واحد بود و خواهد بود و توانست  
 جمیع امور معقول است بمشیت الهی و اراده اشطان خفیه <sup>یا اگر</sup>  
 در این زمین حکمی از معانی است رحمن نازک شود جمیع عباد را بان <sup>مرفوعا</sup>  
 و در این نسخ نماند کرد و لیس احادان بقرض علیه لان ما از در یک مالک بود  
 المتبادر و نماند و منسوخ قرآن ملاحظه کنید که بعضی آیات نماند <sup>باید</sup>  
 حکم ایه قبل شده کویا مشرکین بیان قرآن هم خوانده اند و در این مقام <sup>بسیار</sup>  
 گویند که هنوز حکم مابین عباد حکم ایه قبل جاری نشده بود و ثابت  
 نکشته چگونه جایز بود که بایه دیگر نسخ شود و <sup>القری</sup> انقطاع <sup>القری</sup>  
 لا تجدون من هؤلاء <sup>انما</sup> کفر و طغیاناً و غفلة و شورا غفلتان <sup>و قیام</sup>  
 سید که آنچه از قبل بیان موفق بودند در کتاب الله منصوص بود مثل  
 ناسخ و منسوخ قرآن حال بهمان مقتضی شده و بر سلطان <sup>خسب</sup>  
 مشهور و عترت میباید آنهم من هیچ رعا و اغفل من کل عاقل و بعد <sup>بعد</sup>  
 و جاهل من کل جاهل در هم یا قوم با بنسبهم لغوی متواتر <sup>همین</sup>

بها عندهم فوالله نفسی سید که جمیع کلمات بنیان و احکام منزلت در آن از نظم <sup>این</sup> کبر  
 نوحه میدنمایند نظر با سبب کام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر  
 منزلتش وارد آورده اند <sup>کسان</sup> نظیر راهی صلتی مطاهر الحیثیه وارد نماید و در آن <sup>کمال</sup> اهل  
 غایه فضل رفیقا است که ظهور یک بیان بشاره لکن نازل شده این حکم بحکم را  
 انکار کرده اند و عرم و جماین را که در کل کتب حرام نبوده خیانت نموده اند و حرف  
 ثالث من یظهر الله را شهید نموده و اعتدیش ضد که با این افعال <sup>بسیار</sup> فحش  
 اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت شده و ظهور باین <sup>حکم</sup> ممل  
 کشیده قدر را من را حمیر فرض گرفته اند بغیر با سبب جمیع احکام محکم و اما  
 متقنه می مانند و بقول می نویسند لا تأکل البصل الا قریبا لدرخان و بهر  
 صد هزار شریعت با امر و محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر  
 شده اند و چه قدر بی بصیرتند این خلق که گوش نمی خورند ان <sup>بسی</sup> نفوس  
 داده و میدهند و معاذیر بیکه اعظم از عیاض است از ان نفوس شنیده و  
 پذیرفته اند فوالله اگر نظر کو شود بهتر است از آنکه باین اشارات ناظر گردد  
 و افند و معدوم شود بهتر از آنست که باین بیجبات محتسب مانند و دیگر غافل  
 از آنست که در <sup>بستان</sup> علم الحی نفسی ظاهر شده اند که با مستثنای حق و را  
 از باطل نمیرد هندی و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سفر حینا <sup>تغنا</sup> سند  
 رحمن بآنزل فی السباین عارف شده اند علیهم رحمة الله و بر کاتره و بدین  
 فضله و الطافه مخصوص از تمام اعلی احکام الله نازل که این ظهور و متفر



اینگونه امور نشود و بر جمالی قدرش تعجبی وارد نیاید و ذکر کرد چنانچه میفرماید  
نفسی سؤالی دارد آیا آیات مینوهد حال سؤال نماید تا آنکه کرد که صباد  
العیاذ بالله سؤالی شود که سبب عزت الجنان قدر کرد و مخصوص میفرماید  
هو الذی یطلق فی کل شیء بانى انا الله لا اله الا الله لا یستحق احد من الخاض  
و جمیع این تا کلمات نظر بان بوده که عالم بوده اند که اهل بیان بچه همستند  
میشوند جوهر فخر و لیکه بغایتی لطیف و رفیق است که جمیع مرتبه  
البلدان را وصیت فرموده اند که ابراهیم بدین حکم نماید هر چه میکه  
با لجه هموزان و استسما هم شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار  
ضرر وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور را موری ظاهر که از اول ابداع  
تا همین خنده و ایاتی نازل که شبیه ان اصغرا نگشته و انچه از هر اعظم سؤال  
نموده اند جو اهل مشافعی کا فی شنیده اند و اکثری از نفوس انچه طلبیده اند  
بان فائز شده اند مگر اموریکه ضرر و قبح ان از نظر سائلین رضایان مستور  
بوده لذا اجابت فشر و عوض ان مقامات سرانجه عنایت شده که اگر کسی از  
ان مستحود کرد اهل عالم منصفی شوند باری و رقاء الهی با در هر حال  
کافی و بر فرضی از انان نغمه ایست که غیر الله احدی بتمامه ادراک  
نموده و مینوهد نمود نفسی نیست که از ان ملحدین سؤال نماید که  
در این مدت کجا بوده اند اما میکه این غلام الهی ما بین اعدا با نثار انا  
و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف همان مستور

با عنوان معاش بودند تا لهم الله و چون امر الله ظاهر شد برین ائمه و حکامیکه  
 کل بیان باو محقق و منقول بود از میان برداشته اند چنانچه دیده و شنیده این  
 در ظهور تسبیح که منصوص در بیان است چه میگویند خباب بسیار علیه السلام  
 الله موجودند و این آیات تلقاء و خبر بوده مذکور نمودند که در آخر امام حضرت  
 اعلی روح ماسوا فداها و بشارت فرموده اند که بقاء مقصود و خواهی رسید  
 و تفصیل بشارت نقطه اولی را در این ظهور اعظم بشر که باقی نوشته مع ذلك  
 متنبه شده اند سید محمد مراد و یحیی مرید الخیر و الفاکند و می نویسند از جمله  
 تازه ازنا حیه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از تسبیح تسبیح بعد  
 از ظهور و من بقیه است در دستجات حال ملاحظه نماید چه مقلدان  
 صراط صدق و انصاف بعید مانده اند و خدا تعالی که زبان لال شود بهتر از  
 ذکر چینی کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و صرف و  
 جعل واقف از ایشان شنیده نشده و لکن عجیب است از اهل بیان که  
 باین حرفهای مزخرف کوش داده و صد هتاف ظم و تحیاتهم ولو فایم  
 شعورشان بمجالی رسیده که باز در این آیات خبیث مثل خود را  
 باین اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته که اگر آیات منزلت در بیان مخصوص  
 این اسم باشند فلان هم باین اسم نامیده شده تعظیم الله فصول تعظیم  
 الله تعالی مقهور فی الطمانینه ولا یجدون الاضمنهم من جمیم قل یا ملة البیان  
 اتقوا الرحمن ولا تکتبوا مالا ان تکتبوا الفحور و الطامان و لا التمرود

لا التذاد قد يعنى الله ورسولى اليكم بايات بنيات واصدق ما بين ايديكم مكتوب  
 الله وخطابيه وما نزل في البيان وقد شهدت لنفسى ربيكم العزيز المثنان  
 خافوا عن الله ثم انصفوا في امره ظهور الله خير لكم ان انتم تعلمون بحسب  
 ان نفوسيكه اراين ظهور محتجب بندومع ذلك نجل نبيتمدو بملايكه كراقرض  
 ميثما يندس بيان تلك التجان عامهم يقولون بلى ظهور قبل خبر وكفر منوره  
 ارا الحجه واقع شده ملاحظه در شان نفوسى فمائيد كه مع اين ايات بر عينه  
 ظهورات الحسيه و شقوات احدية كه عالم الحاطه فروده ومع شهادت  
 حضرت اعلية كه در جميع بيان اخذ مع مهوره و شهادت فروده <sup>صلى</sup> بقا  
 كسبه مقصودا ظاهر ميثما يند كه رو و فلان اباين بحسب استا امثال  
 اين نعتي الذي انزل في انراى حق يقال ما يقال وان جميع اية ايتي كسبه  
 ذكر كلمات كاذبه محجوله مشركه بالله نادد مقابل ايات عز الهى و بنيات  
 قدس همدانى ميثما يند بعينه مثل افسنكه بكون رواج و دريم  
 رضوان الحسيه و استتمام مهورى حال رواج حقيقه منته خفيه  
 هم استنشقان نما و بعضى برانند كه بعد ازاين ظهور اعظم نبايد ان  
 نفس مشركه بكلمات محجوله ناطق شور بعينه اين قول مثل افسنكه  
 كسى بكونه با وجود حق نبايد غير او مذكور باشد و با ظهور و در <sup>صلى</sup> كسبه  
 ظالم مشهور كردد و با عند هبوب نفس و در كل ار رواجى رواج <sup>منته</sup>  
 استتمام شود و اين اعراضا نبيتمد محتجبين <sup>صلى</sup> هاج ملتق اباين

ان احتیاج نفوه الذکوی کم گشتگان وادی غفلت انسانان باین  
 مفر است که تا ناله و نامرنگی مع مشی و الا ان یکون مبتداً ذکر  
 مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود  
 کل شهادت میدهی که حق بوده و احدی خواهد بود و غیر او نیز  
 و نیت حال همین شهادت در این ظهور و مایعلاق به مشارکت در  
 صحیح را در تبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کنی و این مقام  
 مخصوص اولوالانصبا و اولوالانظار بوده و خواهد بود و متفکر را یا  
 اهلاً الثمیان که شاید شنیدن ذباب را با آیات ربی را با بفرمان گذارید  
 و قیام دهد و قسم محبوبان که کلمات معرضین تلقاء کلمه اولیه  
 معدوم و صرف بوده و خواهد بود و ایا ظهور قبل از ظهور که آیات هر  
 نفسی در تبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالماً  
 بیان خواننده اند و بحر فی الزان فائر نگشته اند چنین مثل اهل زمان  
 بدلا مثل هوای مشرکین قبل و احیای که معارضه با خاتم النبیا  
 نمودند باین کلمات خشب نجسته چه که احدی نکفته چرا انسان  
 کلید شد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت او نیت اندا جمیع  
 این را ثبت کرد شسته هر بصیری شهادت میدهد که کلمات محسوسه  
 نفعان و محسوسه در کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم  
 و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که باس رضی و غیر الخ مشا<sup>هده</sup>

میشوند و سبب شده اند که فیوضات نامتناهی الهیه انبویه منجی شده  
و انجا رحمانی در غرابت روحانی و ملک سرادق عصمت با این مستور  
مانده چیر که این نفوس با حرمند و بجز مرتسب از راه نداشتند و غیر از  
داشتند آلام و بیخ و تاب و بیخ و تاب و انان بگو ای اهل میان اگر ایستاد  
ادراک نمیشد در کلمات پارسیه حق و زشتی سلسله کشید که نشان  
خود را مستحق عذاب الهیه نماید و با بعضی نامیه از طاعت باقیه  
مستحب بگردید قسم با قاتل افق امی که ایضا ذکر شده و در بعضی  
بود و بان ما مورد مرگه از میان اصل آنوان نعتی شمس از او کار  
نه قد جعل الله ذلیلی مقدر سگما عندهم و انه طسو الفیضه سما و  
عقاد و نه قد مضیت رایه لا اله الا هو ما بر و عجزه و قدر و تقی خفاء  
حین که الکره انا ما بر من لکنه نفسی کما در حضرت و مقرر الالهیه او را در عجا  
این خمر بقا بر ملا با اسم مستوی با هی با شامید و عجا و لغت و عجا  
بگذارید این هیات کل خطیه بجهلیتیه با در خجانت اشارات کثیفه  
منتنه خود مشغول بشی و نفوس و فیض الحق مقام بقیر از این عقل  
اطور خنیدی نرو این بدان بهیسان مسلمان ذوالشکر است  
اهل ضلال تجوه و نخواهد بود و حقوق را اصل بیان تفکر در اعراض  
مطلقی در اعیان طهر و نه زود اند صح انکه الواجح منجی  
این مقام از علم اعلی صطوری کشته کاش ملاعظم مدینه و مدینه

میشود بعضی الواح با رسیدن جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد که چه  
 حیث است کلمات اینچه و اعظم را نفوس مستحبه مشرکه مرزوه ملا حظله  
 نمایند و اگر نظیر تبلیغ امر الخیلاز است اگر انجذاب بعضی نماید باسی نیست  
 و لکن لایستحبات المظهرین خمر معانی این ظهور است که از قبل بوجوه و تنوع  
 ذکر شده در کلمات مستور است و بجام حفظ مشغول و جمیع مشرکین <sup>مذاهب</sup>  
 میدانند و میگویند و لکن بظن ما از آن فائز نشدند بگوای اهل بیان اندک با  
 فارسی را ملا حظله کنید که شاید معبری که نقطه اولی جز نیستی است و فغای تا  
 ذکر نفوز و جبارت نمایند امر معنی بخای رسید که جوهر صلال که کتباً  
 در موم است شهادت نام شده و با عرض کر بسته اگر اهل بیان ببینان است  
 سید محمد و همای اخرج را مثال این نفوس ملا حظله کنند و در بیانان خدام  
 این باب هم تفکر نمایند من الله لیرید <sup>توکل</sup> الخ الحق و بعضی الما اول و لکن چه  
 فایده که بجز غیر ظاهر قلب مستحبه است نفسی همادی بگوید که اگر اهل من  
 ذره بلایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه با هم ان نفس جمعوله  
 ذکر شده حکمه کلام ربوبه قدری تفکر در اول این امری که شاید <sup>بیشتر</sup>  
 از عیون مستور بوده فایز نشوی و موقن کردی باینکه ان نفس از اول  
 معلوم بوده معالج حکم الخیله اقتضا نمود و آنچه ظاهر شد و شرف است  
 از خدا میطلبیم که اگر مثال ان نفوس معتمدی شده اند حق جلت عنانیه  
 در سانسج کلمه امر به سبیا کل مبتدا هم معجوت فرماید باینکه جمیع من

العالمين را مستنود و معدوم شمند جز بقدر وجود و مطلق و مستحکم و قائم  
 اند علی و ایستادند بر انشاء الله سبحانه و تعالی و باقی بر ما را باب تا ما را تمام  
 صوری و صورتی را هر دو شوند فیا طویف لك بما نزلت و بقا الی اسنى و كان طویفك  
 متوجها الى الافق الاعلى ثم یشتغل من انشاء بفعل من عین و انتم لهما المستند علی ما  
 یستلزمه الاخری الاولی الاله الا هو علی الالهی و اما ما استلثت في فرق العالم  
 والقیوم فاعلم ان الفرق بین الالهیمین ما یرى بین الاعظم والعظیم. وهذا ما یستلزمه  
 محیی من قبل و اما ذكرناه في كتاب بدیع وما اراد بذلك الا بان یخبر الناس بان  
 الذی یفعل مرادنا اعظم عما ظهر من مشی و التیور علی القیام و هذا الطویل من شیء من  
 لسان الریحین فی جبروت البیان ان اعرف ثم استعین به عن العالمین و  
 اذ انزلت الایم عن هی و العرش و یقول یا ملئ البیان تا هی هذا الطویل التیور  
 قد یامکم بسلطان سین و هذا الطویل الاعظم الاری و یجوز ان یحسب کل اعظم  
 و عظیم و ما استعمل اسم الاله العظیم عند اولی وراث سلطنته  
 و ما غالب التیور الا انشاء فی سماعته فذلك كان الامر و انکر الناس شیء من  
 هل یفعل اصح عما نزل و البیان فی ذکر هذا الطویل و ریح ذلك فانظر  
 ما فعل المشركون فلما یقوم هذا الطویل التیور فترقی تحتها انما ذکر ان  
 علیه ما رجوا علی انفسكم با الله الحق هذا البیان المعلوم و به طویل ما عرفت  
 فی شرح مسطور اما ان تمسكوا بالمشهور الذی كنتم یلتزمون بالانذار  
 من المشركین فی كتاب كان باصح الحق مرقوما ایضاً بان ما ان اذ ان الخطیة

هذا الظهور على المذكور والمستور واستعماله هذا الاسم على كل الامعاء  
سلطانة على من في الارض والسماء وعظمتها فاعتاد على الاشياء وبخروج  
شهدت المكحاة بانه هو الظاهر فوق كل شيء وبطلونه شهدت القدرات  
بانه هو الباطن المقدس وكل شيء ويطلق عليه اسم الظاهر لانه يرى باطنه  
وصفاته ويعرف بانه لا اله الا هو وسبق له عليه اسم الباطن لانه لا يوصف  
بوصف ولا يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احد ثمر في عالم الذكر فعلى من ان  
يعرف بالذكر ويدرك بالذكور فظاهره نفس بالجنس في حين الذي يسمى باسمه  
الظاهر يسمى باسمه الباطن وانه لا يعرف بالذكور ولا يدرك بالاشياء على  
ما هو عليه من علو علوه ومهوى سموه انه لنا المنظر الاعلى والافق الابدى  
ويقول درغسر الذين كثروا بالذي باسمه نيفت صحيفة المكونة والامر  
طلعت الاحاديث ونصبت راية التوحيد ورفعت خبايا الالوهية وتزوج  
جبر القدر وظفر ستر المستتر المقتبح بالسر الاعظم فوجرت ان الثيبان تدعى  
عربانية والقبان من عرفانه فعلى هذا القصور القرني به غرقت سميات  
الموجود من كشف المكنون وفك آباء الحق فوقفه الرحمن ان  
ينوح ويعقوب اي رب زلتني لذكرك وسألتك وعرفنا بفضلك وانك  
كان قائما بالسر كما ان الصياد بان لا يحجبوا ابي وبما خلق من جمالك الشيء  
ولكن القصور غرقت اصواتك في في اثبات حقتك واجلاء ذكرتك وكثرنا  
لك ربناياتك وجعلوني حبة لا تضرمهم وبما يعرضون عليك بعبادتك



ما نزلت كلمة الا وقد نزلت لاعلاء امر الله واظهار سلطنتك وعلو قدرتك وسمو مقامك  
 في الامت ما نزلت وما ذكرت فو عزتك لو تجللى معدوما لا يصح عزك ومن  
 ان يكون موجودا في قرني عمادك الذين قاموا على شرك وادادوا في خنقك ما را  
 فاستملك بعد ذلك الحق احاطت المحكمات بان تخلص من هولاء النجاة <sup>عك</sup>  
 عن حالك ما يصيبك ملكوت القدره وجبروت الاختيار ولو نزل من مقام  
 الاسنى والدره الاولى والسدره المنهى ولا فوق الا هي ويزجج البيان من علو  
 الشبان الى دنوا مكان لذكر الفرق بين الاسبين في مقام الاعداء ولو ان <sup>عك</sup>  
 المكون في نفسه لمخاطبي ويقول يا محبوبي لا ترد البصر عن وجهي ورج الذم  
 والبيان لا فتغل بعزف اقول اى محبوبي قد انزلني انزلني تضامنك الشبه  
 وقدك المحفور الحان ظهرت في تمثيل هل الاكوان اذا ينبغي بان اتكلم بالسانهم  
 وما يرتقى اليه اداكم وعقولهم واوسيدك التميز من بقدر ان يتقرب و  
 انك لو تزد ما امرني به خذ يد العظمة عن في استغفرك في ذلك يا الهى  
 ومحبوبى فارحم على عبادك ثم انزل عليهم ما يستطيع بعرفانه اقدانهم  
 وعقولهم وانك انت الخفور الرحيم فاعلم بان الفرق في العدد اربعة  
 عشر وهذا عدد الجاهل اذا تسب الخمره ستة لا تسب كلها ستة  
 في مائة الهندسة ولو تفرء القائم اذا قوبر الفرق خمسة وهي الماء  
 في الجاهل وفي هذا المقام ليستوى القيوم على عرش القائم كما استوى  
 الماء على التوا وفي مقام تسب الخمره القائم ستة على حساب الهندسة

بصير الفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا ويجوز التسعة اذ جعل ذكره ظهورا لتسعة  
 في مقام هذا ما ترى الفرق في ظاهر الاسمين وانا اخصرنا البيان لك وذلك لتوكل  
 للفرق كما اذكرناه لك والقبيا عليك ما تقر به عينك ويعيون الموحدين فوعبر  
 ان هذا الفرق لا يعطى للذين طردوا الاسماء الغضبية وما استدلنا في  
 الظاهر بصحة ان المقصود في المباحث قومية اسم القيوم على الفاعل ان اعرف  
 وكان من الحافظين وانا استرنا هذا الذكر وتبيناه عن ابصر من البيان اذ اكتفينا  
 لك لتكون من الشاكرين وقلنا الحمد لله رب العالمين او عبدناظر الى الله بحسن  
 لبان ايسى فكر ميشود تاكل بريران فضل سلطان احوال ايرامعين جاري كاشية  
 كاشية لا ذكرية لا وصفية ولا فعلية ولا برودية كم بران اذ فاعله انفسه  
 محسوس بوجه مضيق بران وفاضل نشوندان مقصود فقط واما الفرق فاما  
 وقوم واعظم وعظيم اعطيت ظهور بعد بر عظيم وقومية ظهور واذخر بقام  
 وان فرق اعظم وعظيم در عدد ظهور وفتح بوجه چا خبر بر هر بسيرى وان فتح ودر  
 خبرى مبره است واین اعطيت وقومية در این ظهور و ما يظن من عند  
 جارى و ظاهر مثلا مقصود از قومه ظهور و فتح بوجه و ابا بم بها ظاهر و  
 حال ان اعطيت كم در ظاهر عرف ملاءمة ميشود در معانى فهم قبا  
 مسته وقام يك حساب ميشود فكر التعرف و في ذلك لايات للعالمين  
 او حاصل اطر قيم بمجال محبوب كالمقصود حضرت اعلم است در این  
 ظهور بعد صحايف تدبر ان قلم قدر ثابت و مسطور مشكل است بتوان

ذکر نمود و در الحقیقه کشف تمام از همه نمودی معانی نمود روح القدس میگوید  
 که خلیم اگر خرت جمبات شتعه نماید با عظم فائز شود و ابر بیان روح القدس است  
 و کان ریه علی ما اول شهید لیس هذا النبیان متابل منه قل یا کم او تعصرون  
 و اینست عبر ایام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده اند تا کمین و تکیه از شمس  
 از شمس عظیم می باشد مستعد شوند از برای ظهور و نیز است عظم که در سنه  
 فتح کل بان موعود بوده اند مع ذلك مشاهده کنید که اینها سنا  
 ثبت بود و هوی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و مسلک غریب  
 و شعوی نموده اند این نصوص اینرا ذکر میمانی و همچنین اند و حرفی از  
 مقصود و سلطان امکان فیما اتول علیه ادراک نموده اند در هم فرقی  
 بلیحون و در این خبر دعائی در هوای لطیف معانی طیران کن منافقین  
 مالک یوم الدین با اصغرا نموده اند و ان نصوصند از اعلی قیوم در هم  
 التارخالدون و التارخ قیوم لو هم شیعرون و اما ما سئلت بنی  
 فوع انسانی بعد از موت فاعری بخیر از انبیا و اولیا ایا همین تحین و  
 شخص و ادراک و شعوی که قبل از موت در او موجود است بعد از  
 موت هم باقی است یا زایل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در بعضی  
 حیات فی الجمله صد مگر همسان انسان و وارد میشود از قبیل شیعی  
 و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که اندام ترکیب  
 و عناصر است چگونه میشود که بعد از شخص و شعوی منصوص شود

یا آنکه آلات بتمامها از هم باشند انقی معلوم الحجاب بوده که روح در تنه  
 خود قائم و مستقر است و اینکه در مرتبه ضعیف مشاهده میشود بواسطه  
 اسباب مانع بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج  
 ملاحظه نماید مضمی و روشن است و لکن اگر عالی مانع شود در این  
 صورت نور و ممنوع مع آنکه در تنه خود مضمی بوده و لکن با سبب مانع  
 اشراق نور منع شده و هم چنین در بعضی در حالت مرض ظهور در تنه و در  
 روح بسبب اسباب حایل ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن شد  
 وقوع و غلبه ظاهر که شکر ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال شد  
 طایب بوده و خواهد بود قبلاً اگر سراج در تحت فانوس جدید واقع شود  
 ابراق نور و در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در اوقات خلف  
 سحاب ملاحظه فرمائید که در تنه خود روشن و مضمی است و لکن نظر در اجزای  
 حایل نور و ضعیف مشاهده میشود و هم اقباب را روح اضافی ملاحظه  
 فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن با فاضله اشراق آن نور روشن  
 و مضمی و لکن اینها امید است که اسباب مانع حایل منع نماید در جمیع  
 نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه  
 ایامیکه تمام حایل است اگر چه در نور بنویسند روشن است و لکن آن در  
 ضعیف بوده و خواهد بود چنانچه بعد از دفع سحاب انوار شمس بکمال شود  
 مشهور و در دو حالت شمس در تنه خود علی تر واحد بوده هم چنین است

اصاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و هم چنین ملاحظه در  
 وجود شرم نماید در اصل شجره که قبل از خروج از شجره مع آنکه در شجره  
 بشا در ضعیف که اید مشاهده نمیشود و اگر نفس آن شجره را قطع و طغیر  
 ذره از فر و صورت آن نخواهد یافت راکن بعد از خروج آن شجره بطول برین و  
 قوت منبج ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود و بعضی از آنرا که است  
 بعد از قطع آن سلسله لطیف میشود و اشله متعدده ذکر شده از آن مثال  
 مقصود و مصلح میشود و مطابق نماید با سئلت عمر الله ربک و رب  
 العالمین حوقل ذکره فادراست با آنکه جمیع اولیای نمایانند یکی آنرا  
 مذکور و بین با س ظاهری و بین فرماید با بری بر هر مثلی بر قدرت بسوط  
 و بر هر یک در حفظ گذاشته شده لایع فرما حدیث الامداد چون ختم  
 عطر تیرید قدرت شکسته شد را بجز آن است تمام میشود و لا سیر  
 بعضی بر منبج یعنی و بصیرت فعل مایست و و یکم ما یرید و اینکه سئال  
 از خالق شده بود بدانکه ایزد خلق و بیو که برای آن خواهد بود که لا قله  
 بلایه و لا اخره نمایه اسم الخالق بنفسه طلب الخلق و کلاک اسم  
 الرب مقتضی الربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الخالق لا  
 مالتوه و لا اربا لا ربوب و امثال تلك معنی آن است جمیع ایمان مستحق  
 و این نشان کلمه ایست که مفید نماید کان الله و لکن بر معرشته و بیکون  
 مثل ما فکان و هر ذی بصیرت شهادت میدهد که کان رب و وجو

و مرئوب مفقود و بیقرار ساخت مقدس است از فاسوی و آنچه در مرتبه ممکن  
 ذکر میشود محدود است بحدود امکانیه و حق مقدس از آن کم تر نبوده و  
 نتیجه ما را احدی نیز اسم و نیز وصف و نیز کلام آن خواهد بود و مقدس از کل  
 ما سواء شد که ملائطه کن در حین ظهوری و سلبی مکتبه قبل از آنکه آن ذات قدم  
 خود را بشناساند و بجهت امری متعلق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و  
 هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین بعضی روح از ما بصدق  
 علیه اسم شریف میشود و اینست آن بی سیمیه میفرماید *الم الملك الیوم* نیست  
 احدی جمیع انسان قدرت و عظمت میفرماید *قلنا الواحد القهار*  
 لذا نفی وجودی از کل میشود چه که تحقق وجود سندی است و نتیجه بعد از تحقق  
 عرفا است و قبل از آن بقای ذات قدره و تحقق و قهای کلیت ثبات قبل  
 از تجلی ظاهر بر کثرتی کان را که مرئوب و بعد از اظهار کله و استوای  
 هیچکدام احدی بر عرش رحمانیه من قبل الیه مشهور مرئوب و مخلوق و  
 معلوم را در آن ایتمانات منوط بعرفانها است بصیرت خیر است  
 یشهد بانه موجود و غیر مفقود الیه و لا ما لوالی معده و دت و مرئوب علیه  
 کان و لکن مع مرئوب و بگونه عمل مانند کان خدمت نظامه و اینست که  
 طلعت احدیه از احرار و آمده و سد سبیل با غیای انفس مشکره از فکر و تمام  
 خفیه مستوره عالی مرتبه تمنوع شده و بیانی بدو با اولاد که احدی بر  
 حق محضی از نه و انفس سرتر در اضطراب واحدی بر آن مطلع تر آن

العزيز الرهفاب زوداست که از آن برخطه و باید که لا یدع اهلک الا امره  
 علم الکتاب و این که سوال شده بود که چگونه انبیای قبل از آدم <sup>ایش</sup> انوار  
 و سلطان ان از عند و کتب تواریخ نیست علم ذکر دلیل بر علم و  
 نبوه و نیست نظریه اول مدت و نقل امارت و غایتی مانند و از این گذشته  
 قبل از آمدن بشر و اول مرتس و رسو و دیگر حال ما این ناس است نبوه  
 فوقی نبوه که حاصل رسم حقیر نبوه قسم دیگر مجهول نبوه و اگر تفصیل  
 ذکر شود بیان بطور انجا آمد مال خطه در اختلاف بعد از آدم نماید که  
 در ابتدا ابن السمن معروفه مذکور و مدارض نبوه و هم چنین بیان قواعد  
 مجهول بلسانی غیر ابن السمن معروفه مذکور و تکلم میده و بند و اختلاف  
 السمن در ارضیه که بابل معروفه است بعد از وقوع عیافیت لذا ان ارض  
 بابل نامیده شد ای تبلیلت فیها اللسان ای اختلف و بعد از  
 ساری ما بین ناس معتبر نبوه و کتاب الحی از قبل با زبان ناز و ایامیکه  
 خلیل الرحمن از فوق امکان با نور سیدمان ظاهر و <sup>الشرکت</sup> حضرت  
 حین عبودان ضرر بدن تکلم بلسان و سخی عبرتیا و چون در بعضی  
 خلیل الرحمن بیان سطور فرموده و لذا عبرتی نامیده شد و کتب <sup>مفید</sup>  
 الهیه بعد بلسان عبرتی نازک و عدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل  
 شد و اول من حکم به عبرت بن قحطان و اول من کتب بالترجمه  
 الطائی و اول من قال الشعر حمیر بن سبأ و بعد رسوم خطیه انقلی

بقای نقل شد تا آنکه با این علم معروف رسید حال ملا عظمت نماید بعد از او چه قدر  
 انسان بیان رفو اعد خطیه مختلف شدن ما چه برسد قبل از او در معنوی و از این <sup>نات</sup>  
 آنکه لم یزل حق در انما متاع و سوا متاع خود مقدس از ذکر ما سوا بود و خواهد بود  
 و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع تمدن باقیمه بدقرون الا اولیه معجرت <sup>شد</sup>  
 و منقون را بجز دعوت و صورت اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسما  
 و ادکار باقی نماند در کتب که طوفان مذکور در آن عادت المظهر بر روی ارض بوده  
 هیچ غرق شده چه از کتب بوار الحج و چه غیره و همچنین اختلافات بسیار شده  
 که سبب مشهور بعضی امور شد که کشته و از این امر است که کشته در کتب <sup>موجود</sup>  
 در ارض اختلافات شهود است و نزد هر ملتی از افعال مختلفه از عرفی و اداری <sup>مندان</sup>  
 و در بعضی مسطور و بعضی زهشت هزار رساله بارش در آن و بعضی بیشتر و بعضی  
 دوازده هزار رساله و اگر کسی کتاب بخواند باید باشد مطالع میشود و چه مقدار  
 اختلاف مابین کتب است انشاء الله باید غیظت اگر با نظر شد و توجه بر این جمیع  
 اختلافات و ادکار بد است التویر حقایق مظاهر امریه بطرز ناب شنید فرین و  
 مشهورین و جمیع اسما در اسم بلدی ظاهر و جمیع حقایق در حقیقت مشهور  
 مؤمن به فقد این ابداع و عطا هر ره فی کل الاعصار و من عرض عنه خدا کفر باه و  
 مظاهر امری فی کل الاعصار و من عرض عنه فقد کفر باقتدای العز و التمسار  
 و اگر فی تفکر نماید مدالچه مذکور شد عبقصود قائم میشود اگر چه باخصا  
 نازل شد و لکن صد هزار تفصیل مداد مستور و عند ربک علم کل شیء و ان الله



مسطور در سنن ائمه اربعین بر ذلت ما قدره لا ضعیفانه و یفتح علی وجهه انوار الالهیه  
 لغرفه من کلماته و اراد حجاب غیبه انوار علی کل من ابر کرم عیان و لا یخبر به رب العالمین  
 یکی از احباب الهی مکتوبی یکی از علمای مشهور روزی ششم در زمان مکتوب سوی او از پیش  
 خود در از فرار یکی استماع شد عالم مذکور در معانی غماض شده با الفاظ غمگین و باطنی  
 نموده و لیسند در آن زمان با عین و کتب و انوار الالهیه که در آن زمان در قیام طاهر انوار  
 اولان مکتوب این کلمات نثرین انوار آفرین در کتب القناع و غیره از آنجا آمده  
 مذکور و اعتراض نموده که این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب که با همی خوان  
 عالم را در کلمات مرموزی نشد چه که تمام ششوس و نه خط است ماعین از این  
 مشغول شده و غافل از اینکه خود از عالم و معلوم شرعی خبر مالد و اعجاب  
 البور این علم بهر که او علم داشته است می دانند علی که سبب ماست آن در و کمال  
 بی حق هدایت کند بعد از آنکه نیت بر آن دانشمندان طمطمحالی کبر برود و غیره  
 و اعراضات و بدیه نشد که همین یک نفر که انهم شنید شد و آن فخر و نظر  
 اکبر رسید که ان علم را در حجاب اعتراض او این چون ابداع او از این علم و از آن  
 که بشاید از این باب است از این اعتبارات از مالک اسما و صفات حسن و قبح است  
 علیا از آنکه سفیر دهنده بشر الله تعالی الا اول تو بهر نماید و در وقت  
 نفسه و مرا عز من الله لثقی حمید بسم الله السلام الحکیم یا ایضا المعروف با  
 والقائم و ان شاء الله تعالی انما سمعنا ما نیک اعرضت عن الحق و اعرضت  
 علی احد من اعبائهم انذی ارسل الیک کما یا کرهیا لکن من مضی الیک

كتاب وريث العالمين وانك اعترضت بكلمة منه وانبتت سنن الخليلين ويد  
 ضعفت حرمتهك بغير عبادته لا باعراضك وخذلك على عبادك عليهم آلتك  
 ما اطلعت بمواعد القوم واصطلحوا ثباتهم وما دخلت روضة المعاني والنيا  
 وكنت من الخلق الذين وما عرفت النضاحه والبلاعه ولا الحبان المحيطة <sup>التي</sup>  
 كرا الاستحسان لئلا يفر عليك ما تطلع به على سبائك وتكون من الضمير <sup>نك</sup>  
 لو ملكت سبيل اهل الارباب ما اعترضت عليه في القناع ولم يكن <sup>التي</sup>  
 وصعدت اعترضت على كلمات الله هذا الظن والسبب اما سمعت ذكر  
 المتضوع وهو المعروف بالقرن الكريم وهو من القرنين <sup>التي</sup> من قرن ابن خلدون  
 اسود وكان من القرنين هـ المائتين فان تذكرنا بانه واحد بعد واحد <sup>التي</sup>  
 الى التاريخ الاول اعقد ما على ربي على الاولين والاخرين مع الذي ما قرنا  
 حلوكم وكان اذرى على ذلك شهيد عليهم فانه اجمل الناس وحيا واكرم <sup>التي</sup>  
 وانزلهم في امه فانظر في كتب القوم وتتمون وتكون من العارفين وكان ذلك  
 اللسان عن وجه اصابت العين فممن من ذلك لا يشك الا مضغعا او غطاه  
 كذلك فذكر في كتب العرب البهراء والادباء والفقه ساء فانظر فيما نقل  
 تكون من الجاهل المعين فانه هو الذي يفترب به الشرف المائل كما يصير  
 بزقاة التمام في حلق البصر ويا بن اسحق في سعة الزاوية ويا بن اسحق في  
 سعة الزاوية فوانت من الخلق الميزه وكذلك في تلك الشارح المائل على  
 بالشمس والوجوه الزاوية في قيل بن زهير والسجود سبحانم والحلم بعين ابن

زانه والفضاحة يقترن ابرصا عن والحكمة باقمان وكذلك في الخشب جصمان وال  
 والقرسة بعاصر زخميل والحذق باباير ابرصوية القره والسفط ابرصا دهنه  
 مشاهير العرب الذين يرسل بهم الامثال طالوع في الكتب بعد الامتحان  
 بما عذرته وتكون من المبتدئين وتوق بان علماء الادب استعماله في النظم  
 في الرجال كما ذكرنا ذلك ببيان ظاهر صين ثم اعلم بان الفلج شخصه والفتنة  
 ويشون بدهن ومن ولكن استعماله في الرجال والوجه شيئا كما انبتت المبتدئين  
 وكذلك اللثام مخصوص بالمرثية قال ثبت المرثية او شئت اللثام في بيتنا  
 ثم استعماله في الرجال والوجه كما ذكر في كتاب الادبية اسفل اللثام عن غيره  
 اي كسفا القاب اياك ان تعرف من الكلمات على الذي خضعت الآيات  
 لوجه المشرق المير خف عن الله الذي خلقك وسواك كما شئت الله  
 امنوا وافقوا انفسهم واموالهم في سبيل الله الملك العزيز القدير قل  
 ما كان مقصودا فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكرا فيما امرت به  
 جنباه وتحملا لفسك اليه سبيلا انا اريد هدايتك وانك اريدت هدايتنا  
 واستهتت بنا كما استهزء قوم قبلك وهم خيل في اسفل الحكم انك  
 من الذين اذا نزل القران عز ذرنا الرحمن فالوا ان هذا الا اساطير الاولين و  
 اعترضوا على اكثر آياته فانظر في الانسان ثم كتبت اخرى اخرى وتعلم اما  
 اعترضت به من قبل على محمد رسول الله وخاتم النبيين اذا عرفناك  
 نفسك لتعرفها وتكون على بصيرة يدري كل عذري في خرائص العلوم

وعلم المشركين ان ارفع راسك عن فراش الضلعة لتشهد ذكرا الله الاعظم  
 مستويا على عرش الظهور كما ستواء الماء على الكون من رذا الطوى ثم  
 ذك العلى الاعلى مع ما عندك عن ذلك وما اتاك من لدن الله العزيز  
 الحكيم قل ان يا ايها المناهل فانظر في كلمات الله سبحانه وتعالى  
 عن اشارات القوم وقوا علمهم بعد الذي هذه علوم النجا لمن قل ان آيات  
 الله توتزل على قواعدهم وما عندكم كما انها تكون مثل كل تكلم يا محشر النجيين  
 قل انما انزلت من ربكم انما يذكر فيه بونه وجعله الله مقدسا عن عرفان  
 وكيف انت واسالك يا ايها المنكر البعيدا انها نزلت على لسان الوهلا  
 قوا صدق المجبوله يا ايها المعرض للرب فانصف بالله لو تفرغ قلبك الدنيا  
 ومن عليها فقلبك هذا بعد ان هو على امر يصير عليه الناس ومنهم  
 الملوك والسلاطين لا يورثي لاهوم احد ولو سيطر فسن الامن فانه  
 مقام نفسه وانته هو هذا ويطوق في كل شيء بانها الالهوا والواحد  
 المعتمد العليم الخبير لو كبر قلبك منك اسر من خدام سلطان في  
 اقل من ان تضرب في الحين وانك لو تكرر في ذلك تصدق في  
 الله المخلصون ومع ذلك تعرض على الذوا عرض عليه الذوا في  
 سنين معدودات وورد عليه ما نكت عنه ومع الامين الى ان  
 هذا السجين الجيد قل ان افنح البصر لان الامر علا وظهور الشمس  
 باسرا القدر هل ترى نفسك من مفرقة لا حرفة ولا مشقة

لمن توجه الى منظر الاكبر مفر الامن هذا المقام الاظهر الذي اشهره ذكره بين العالمين  
 قل تعترض بالقصاع على الذي امره بساطر الاباح والاختراع والذخا من التو  
 انه من هجر عن عداقه ط السموات والارضين قل ان يا ايها الضامل  
 تغنى الوفاء على امان سدره المنهي ولا تكن من الجاهلين ان هذا هو الذي  
 اخبركم به كما هو واحد موقلهما النبيون والمرسلون اتواهم ولا يجادلهم  
 بآياتهم بعد ان انا انصرت بالفضل من حبريت اهديك ورب العالمين  
 وانها تحب الله في كل الاعصار ولا يعقبها الا الذين هم انقطعوا عما عندهم  
 وتوجهوا الى هذا النبأ العظيم يا ايها الجيد وان ربك الرحمن يظهر  
 على حدودك لتتذكر آياته على قاعدة التي انت عليها استبال الله وتوكل  
 اللهم اليك الذي غرت في حبيبك واعرضت على ما نزل من عندك ثم ارحم  
 النفس والهوى وغفلت عن ذكرك العلى الالهى انا والحق لا اعذب بها  
 طهرني عن العبدان ثم ارسل على من شئت فضلك دعاء العظيمة  
 قدنى مقعد صدق عندك ثم الحق بعبادك المخلصين والى  
 محبوبى لا تحم عن فضيات كلما لك العليا والامن فوجات قميصك  
 الالهى ثم ارضني بما نزل من عندك وقد صدق لك ولتلك فقال  
 فشاء وانك انت الغفور الرحيم على الكرم اصفح قولي عن كبريائي  
 لاهلها ولهم قلبك عن كلمات التي تورث مولد توحي في الدنيا  
 ان اطلع عن خلف الحجاب والامارات وتوحيه بوجع منيرك

الاسماء والصفات التجرد فنسك في الاعلى المقام الذي انقطعت عنه اشارات  
 الربوبية كذلك تصحك فلم الاعلى ان استصحت لنفسك وان اعرضت عليها  
 وان ذلك الرحمن لغنى عما كان وتجا يكون وان تطوى الغنى المحيد لبسان يارسى  
 ذكر ميشور وكم شاي عرف قميص رحمانه را ان كلمات منزله باي سبه او ان كما  
 ومنه قلنا على الاشطار رباط احديه تو جبه كني اگر چه هر طيري ان كرس همت  
 رحمانيه وخرمن حكم صمدان سيمه مضيب نبرده و قادر بالقاطنه طير بيان با  
 مادر هوای و دس رحمن طير ان نمايد و از غمفهای معانی قسمت برد  
 تا قلوب وافكده ناس بندگراين وان مشغول از عرف رضوان مشغور  
 شب و بصر اين سنجبر نو او با برده يقين سست محكم ستين بنا كن شايد  
 از با جوق نفس رهوي محفوظ مانی و بجانيت خضرا ايام بكون بقا تا  
 نشوي و غبطه اگر تو جبه نمائی دنيا را بقائى نه و طالتان ان را و فائى صوفى  
 لا تمان من القديما فكرى تصويرى او و انقل اجنا اين من الحو لنق والشرب  
 اين من اراد ان يرتقى الى الالهى كرم من قصر استراخ فيه با سيرة فى الاصيل  
 ما بالغا فيه والخير و قد اسلكه التغير كرم بيت ارتفعت في العيشة عن التهمه  
 شد و انزاعا و في الاشرق نصيب السجاء اى عزير يازد و اى سرخايد  
 و اى احتمار ارج و اى تمام شرب كاس القلوع و همچنين بجلو نظر اشرف  
 افكار و نما و فوق كل نديع اعليم فاعلم لكل صار كمال و لكل فرج  
 و لكل عز زينة و لكل عالم زلة تقوى بيسته كن و بدنياستان علم الحى و اريد

اتقوا الله يعلم الله قلب را از امثالت قوم مقدس نما تا بجلبات اسما و صفا  
 اهل منور شور و چشم اعراض بر بند و چشم انصاف بگشاید و بر احوالی الهی نظر  
 ممکن قسم شمس از نور و که اگر از علو بر ظاهر هم نگاه و چشم مضرب است  
 بر دی هر سینه از نظ قناع بر دوستان مالک المذبح و انحراف اعراض غی  
 نمودی صبر کسانک عزاء و دنیا یا ای الحام فی هیهات الجسد و العی  
 مصیبت بر داشت که ندی در کت بیان و بدیع ملاء عطفه کنی که شایران  
 قواعد و ظاهره مطلق شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تزیل  
 اسناد و استعان و کما یتعلم معشده اعراض عینودی که قناع در  
 وجه استعمال شده بهیچو مشرکین در کلمات محبین رب العالمین نظر  
 ولما القناع و المقصود و جامه اند که نشاء و رس خود را بان سپوشانند  
 مخصوص است از برای روس نشاء و لکن در حال و وجه حجابا استعمال  
 شده و هم چنین تمام جامه ایست که نشاء بان دهان خود را می پوشانند  
 چنانچه اهل فارس و ترک بیثمان تفسیر مینمایند و در حال و وجه حجاب  
 استعمال شده چنانچه در کتب اربعه مذکور است فانظر فی کتب القوم  
 الفخر ما غفلت عنه و ان نام را یکی از احوالی الهی شمایان نوشته و مقصود  
 او آنکه شما را از ظلمت نفسانیه هایت دهد و بشرط احدیه کشاند و تو  
 اظهار فضل نمودی و لکن خطاهایک و عند العمل باستان و معذرت  
 معلوم شد اسحق قولی لا تعترض علی من یدکرک ولا تطیبر عنک

ولا تعقب العطاء بلا أدى وعليك بالخضوع عند حاجتكم الله ربنا لاخرة ولا اولى  
 مع العلو ولا تعاقبنا منعتك عن سلطان المعانوم اتر من يدك على نفسك وتقدم على نفسك  
 لو قيسم بلعلاء وتقوم بالارطاء وتوفى عن العراء شريك من ان قرن احمد من  
 وهدي ما ايضا المباش لا تقبل على الا عراض ولا تكونوا كالامم اللضا من قبل  
 في الامم سقط في السدة اواصل اللسان والقلم عن يد مالك القدر لا تجعل  
 نفسك مستحقا للقيم ضروف توجع انك المثل الامم وتشتعل ما اكتسبت  
 في الحجج المباطلة في يوم تتقلب فيه القلوب والابصار من سطوع الله المقدس  
 القهار الذي من مثلك تسبيل الفناء وتقرض على ما لك اسماء اشيت  
 مرجعك وما وليك اغفلت عن عدك مولاك ان اصبت اللحد فاتبع ما ايرك  
 به نفسك وهو نك ولا فاسح الى الذي لا اله الا الله دعائك وما راك ما فاتك  
 في الاك قبل اخر الك خف عن ايها الذي خلقك وسواك سب اللطيم ثم  
 اذكره في صباحك ومساءك واذكرك في مرجعك وشراك وان كان كذا شته  
 بن كلمات احبها الله اعراض كرهه وميكفي در غفلت مقابح رسيده كره  
 كلمات نقطه اولي روح ما سواه هذه الذي بشر الناس بهذا الطهور  
 هم اعراض فهو وكتب در رد الله واحياه نوبسته وبذلك حطت السما  
 وما كنت من الشاعرين نوا مثل توكفته انك كلمات ماب اعظم وذكر اتم  
 غلط است ومخالف است بقواعد قوم ههنا انقدر ادراك نهموره  
 كه كلمات ضرئه الحميمه من ان كل است ودون او مني او غميشود



هر يك از قواعد بگردد مخالف آيات الهية است ان قواعد از درجه اعتبار رسا  
 دوازده سنه در بخداد نوقف شد و آنچه خواستيم كه در مجلسي منجمن از  
 علماء و نصيحين عباد جمع شوند تا حق از باطل و اصل و فرع روشن شود احد  
 اعلام نموده باري آيات نقطه اولي روح ماسوله فراه مخالف نبود توان قوا  
 قوه بجزيري از ان گذشته در آيات اين ظهور اعظم چه ميكوي ان <sup>است</sup> ان  
 تعرف بان القواعد و خدمت كائنات اما مقصد باله من القويو امر  
 احزان وارده و امراض حسديه مانع نبود الواحي در علو مظاهر مرقوم  
 ميشد و شهادت مي دادى كه قوا اعتدال صير محيط است بر قواعد برتبه  
 شغل اهل بيان بوقفك على حبه و رضاه و انچه مجيب اين دعاه فكر كن در  
 اما ميگردد ان از همة استيت رحمن باز نشد اهل طغيان چه مقدار  
 اعتراض نموده اند كوي از نظر شما محسوسه اند لا از روشد كه بعضي را  
 ذكر شود كه شايد خود را شناسي كه در حين اسراق شمس بديري از  
 افق غرق صمداني چه مقدار اعتراض نمودي غايه از است كه در ان آيات  
 ما بسم ديگر موسوسه و بدي حبه كه اگر قوا از ان بغي نين بوي هر كز تدا  
 ظهور بدي حق اعتراض نميفودي از جمله اعتراض مشركين در اين آيه  
 مباركه بود كه مي فرمايد لا فرق بين احد منهم اعتراض نموده اند كه احد را  
 ما بين نه و باين حبه بگردد كه الهية اعتراض و استحقاقه اند و  
 چنين در آيه مباركه خلق لكم ما في الارض جميعا ثم استوى السماء

ضوئیه تن سبع سموات اعراض نموده اند که بر پنج الف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات  
 مستقیم خلق بهما ارازم باز شده و هم چنین در پایه مبارکه خلق نام هم صورتی که تمثلت آنکه  
 احدی را در اعراض نموده اند که بلیغی در ملائکه قبل از تصویر معلق بوده و اعراض است که در این پایه مبارک  
 الهیه نموده اند البته استماع نموده اند و هم چنین در پایه مبارکه نماز از نسبت قابل التوب شنید  
 العقاب اعراض نموده اند که شدید العقاب حضرت معصوم است و معصومین با شیخ  
 و مفید تعریف نیست و هم چنین در حکایت از لیلی که میفرماید و استغفری لیلک انک  
 من الخاطئين اعراض نموده اند که باید با طافات باشد چنانچه از تو عذر است در حق مؤمنان  
 و هم چنین در پایه مبارکه و کلمه منه اسمع المسبح اعراض نموده اند که کلمه تائید دارد و ضمیمه  
 بکلمه باید مؤمنان باشد و هم چنین در احدی از کبر و امثال آن مختصر آنکه فریب میدهد موقع  
 است که طایفه از عصر و بعد از خاتم انبیا و سلطان انصبا اعراض نموده اند چه در معانی  
 در الفاظ و گفته اند این کلمات اکثر از غلط است و نسبت خون و فساد بان معدن عقل  
 داده اند تا لو انما هی السوء و الایات مقربات و هم در کتب اگر از اسرار صاحب علمای قوی  
 از صراط حق مستقیم منحرف شده و باصل جمیع تو حیه نموده اند طایفه ای از علما از هیود و نصا  
 در کتب مذکور است و از این که نوشته چه مقدار از آیات را که نسبت با امر القیس داده اند  
 و گفته اند که مختصرت مروت نموده شده مبارکه ادا از لزلت و ادرت الساعه و مدتها  
 مضامین که معروف عیالقات است و هم چنین جمیع آیات التي كانت في الطبقة الثانية بعد  
 العیالقات و کلمات التي ترجع میل دارند که غایت الحیاط مرفوع جمیع این آیات  
 متوجه خنده با بقا در آیات کبری محمدی کشند و حکم سفید عیان آمد طوعا و کرهنا

در دین الهی وارد شدند ایام السیف نحو ایام الخیول و بعد از غلبه امر الله بصرا نضاف با زینب و نظر  
اعزاز فی مطلق و تحویب و همان معوضین که آیات الله را مقتربات میدانند و در بعضی آیات  
مترکه هفتاد محبتان فصاحتیه و بلاغیه ذکر نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود  
دوست نداشتیم بیقراران بخیزد که شد ما گوید در حال قدری نضاف ده و بیست و بیست و حکم کن  
شکی نبود که قرآن من عند الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الحیمه و مقدسین و بهار الخیر  
تو هم موهبه اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غل و غصنا بود و چنانچه  
بعضی علماء جواب بعضی از اعتراضات را بقرآنی داده اند و یکی علمه عندنا ما سئل لتعرف الله قال  
مخفا افضل علم ما کان و ما انکون شاید مستنبه شود و بر احتیاجی الهی اعتراض بنماذج صحیح علوی  
در مقصده اعتبار حق بوده و نخواهد بود و آنچه از نظر قرآن نازل بقضرت اصلیه الحیمه نازل  
شده و بعد از این اعتراضات نظر ما این است که این امر بحسب ظاهر قوی نکرفته و بقیام  
الله قلیلند و اعلاء الله کثیر لظاهر نفسیه با اعتراضی مستثبت که شاید با بعضی مضمونهای  
شوند ای پیمان تو برود نکر عزت و نایاست با شکر کجا می توانی در عرصه متقطعین  
کداری یعنی نفوی که ذکر ما سوی گذشته اند منقطع شده اند و چنانچه آن ثبوت و  
جاء و ننگ نام و حال همان گذشته اند چنانچه بدین و شدید و اولئك عباد الذين قالوا  
الله ربنا ثم قطعوا عن الخلق عتق نفوسهم و در علم ظاهر شوند و بحال خسر قیام  
نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله های حکیمه متصممه تو را در دست که تلوین ملامت بشود  
باطمانت غیبیه الحیمه بشود ندای داعی الاله و الاکن من المحبتین شاید از نظر  
ایام الهی در این ظهور و رحمتی و عزت و غمائی و السلام علی من اتبع الهدی اگر کسی صاحب

ثباتها شد بر کل جستان چه تقصیری را جمع سید الله قدر عمل از حفظ نشاشد  
 صوت مکتوبی از شیخ احمد سرحدی در کفره تم ملاحظه شد حال آنکه خواهش میبایم  
 که با بنما خا و ما معنی ثباتی را که خود را عاجز بایستی از این تنظیم الهی سؤال کنی که شاید افضل  
 و دعت و اسعه الهیه در نظر سدره بیانیه درائی و تفصیل آن اینک در ایام توقف در عراق  
 میزرا حسین قی زکادیر عبد الله مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه  
 استدعا فرموده اند که این کلمات را معنی و تفسیر نماید و این عهد نظر آنکه سالن با  
 طالب کوشش الهی نهایت متعرج جواب شده چه که نون علم الهی از شاهان اعین غیر  
 مستور به اگر چه الحجاب ذکر شد و لکن تسلو و اشار و صورت آن مکتوب بعینه بد  
 این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صورت مکتوبه شیخ لاجل الافضل  
 ظهره الاسلام و کتبه الامام التوحید احمد الاحسانی الذي كان مرجع العالمين الخاليين في حجاب  
 منة و انزالها في الاصل با ما تركنا اوله و كتبنا ما هو المقصود بسم الله الرحمن الرحيم  
 اقول در وقت بعد انقضاء المسئلة في المشرق بقية المهدي عليه السلام و كالف قداني على  
 اخر الصادق و الصادق عندكم اوسع من الفذين فكيف يكونا احدهما رابطة الواو لثمة اخر  
 ستة و الف وستة و قد مضى ستة الايام و كالف هو التمام لا كلام فكيف الستة الايام  
 الاخر و لا لما حصل العود لا نه من التكنين انزل اليك فان حصل من الغير الاخر  
 بالستة الباقية ثم الامر بالحجة و ظهر الاسم الاعظم بالالفين القاتمين بالحرف الذي  
 هو حرفان من الله ادها احد عشر و هذا ان لا تحشر قطيع و الذي هو هواء فان الفصل  
 ولكن الواو احدها بين الستة و الستة مقلدنا بقضاء المسئلة في المشرق قطيع من الستة

والسنتين في من هذا الذي هو بعينها وتنام السنتين الذي هو الروح الإلهي <sup>الذي</sup> في  
فيه وسنة تنزل الألف من الألف الواسعة بالسنة والسنة ونزل الثاني في المائة  
المباركة بالإحدى عشر وهي هو الذي هو الشرا والاسم السنسلا ولما الظاهر في مشروع <sup>الشيء</sup>  
فليس تسمى السنين بل بحجر وهرجاء الماء المعين بوزن في السماء برحان <sup>هذا</sup> معين  
والكل في التوا والمنكوسه من الماء المهموسه فإين الوصل عند شيت أفضل  
ليس في الواحد ولا بين غيره ولا المكان غير واحد تلك الأمثال غير لها للتاسر <sup>لكن</sup>  
لا يعقلوا إلا العاؤون انتهى تشهدان كل كلمة من هذه الكلمات الثلاث <sup>تسمى</sup>  
معطلة فهي ماء حيوان وستة في ملام المعاني والسيان وما ورد عليها  
الطلب شديد في قلوبها وتخرج به فلام العلم ويقولون تبارك الله الذي في قبضة ملكوت  
العلم والآن على كل شيء محيط وكذلك تشهدان كل حرف منهما لوجه خبرتها <sup>شغل</sup>  
سراج العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه أحد إلا من شأء الله واتر على كل  
شيء قد ير بارى مقصودا نكته من كلمات بيان راضح معين تفسير وشود  
والسلام على من أتبع الحق والآن ثم نتبع امرولا الحسنى أهلان رضيك  
من توجوا إلى بؤلاه وينقطع هما سواه <sup>وأنه هو العلم الحكيم</sup>

جناب شيخنا باسم محبوب يكنا حسن

راية اخزان جبار رحمن والحاطة فوره وابواب فرح ورحمة انظروا اهل طغيان  
من ملة البسيان سدود شده انظروا ارباب <sup>الذي</sup> فاضح وصره ليس  
كهر ظهور قلبنا امرا بظهور بعد ثباته فهو راعى قدره قاداتهم و

استعدا ماتهم ١٧٧

استعداد اتم بعضی باشند و بعضی بنا و کلمات خصیة را اما ظهور قبل وقت  
تعلق دارد که شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده اند و مع ذلك باز  
شد آنچه دارد شد بیک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلب باید هر چه  
موضوعی از مواضع کتب الهیه ذکر شده در حین ظهور بعد در اثرش توقف نکند  
قل تا قلوب لا یغویب العلیم الخیر از این فقره کوشته باید هر چه موضوعی از  
مواضع بیان ذکر شده که اگر نصیحت بایات ظاهر شود انکار نماید و یا برتر  
قیام کند و اگر در این ابیات احدی شبهه نماید این نصیحت همان شبهه است که در  
احیان ظهور و مظاهر مرط الح سنجین نموده اند قسمی من محلای که اگر ابیات  
مترکه بدیع انکار شود احدی قادر بر اثبات ابیات قبل نخواهد شد و چون قطع  
بیان روح ماسوا فداء ناظر بر این ایام بوند و مایر تکب به عباد از قول اعلیٰ جز  
رسانای حکم و نصیحت و مواعظ حسنه در ذکر این ظهوری جاری شده  
کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمایند که مقصود چه بود مخصوص من کتاب اسماء  
نامیده اند و بدان الواح جمیع اسماء را واحد واحد ذکر فرموده اند و  
تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء جمیع اسماء وصیت فرموده اند  
یا علی العالم اهلک من اذن لسمع ما یغزو به و فداء الاخران شیخ الزکریا  
الذی انفتح نداء الشیطان من ولاء نداء الرحمن لا تاویفنا ملاه الیس  
فخلة و غرار عظیم فوفضه المحبوب هنوز تفسیر ملقت شده که

کتب الحسبه از فرستادن آن مخصوص در کتاب اسماء است که از آنکه نبیند علم  
 خیر و لکن کتاب است از آن صافی که اندازند که از شرط احدی و در کل جین مرتفع است  
 نماید و کتاب است از آنکه در اخبار و کتب الحسبه را از کلمات مشرقه ادراک نماید <sup>بها</sup>  
 مدق و بحال معلوم و او است بحال شرح که کل با و در آن داده شده اند <sup>و</sup>  
 در این مستند حسد و بضا بریه را حیاتی اخذ نموده که بالمره از لغات و جمالی و در این  
 سبحانی در کورینند فلای تو را تعجبی ازین حقیقت علیهم السلام که لعذاب و عذاب <sup>و</sup>  
 شر الله الملك المتقدر العليم الحکیم معلوم نیست که اگر با این وصایا و مواظبات  
 اعلی حرکت نمیزود چه میگردند که آنرا حیل و مستغنی عن العالمین بما آتانی  
 بقصد هر چند که حقوق الحقیقه کرده اند و از آنکه در آن ممکن نبوده و نیز از آنکه در عیب  
 است که آیات الهی را تامل و تمییز نمایند تا بفیاض و مفرط و هم لا یسعر و لا یجوز  
 امکان مع و صایب محکمه متضمن اخبار فرموده که جنخواهند نمود چنانچه ظاهر شد  
 و بعد نخواهد شد مع هر نفسی که حرمتی را مراد الله اعتراف با و اظهار خلوص  
 عبودیت نموده اند تصدیقا لمراد الله و در اطراف ما سرانجام و مینویسند از عجز سر  
 این عمل جبر و در ایضا ان لان است اخرا این غلام با نفسی غمناوری نداشته  
 این سبب و افریح است که جبر نفسی که اعتقاد شد که مراد الله بوده و اظهار سلطنت  
 و سر از الکتابه خواهد بود هر نفسی که این حقیقت غلی داشته باشد با اظهار عبودیت  
 نموده اند خدا را مراد الله و بغیا علیه و احدی از احباب الهی خالصا و جبر مشرکین را  
 از این اعمال شنیدیم مزج نموده ایالات را الحسبه در قلوب بریم نمائند و ایالات

مصباح احدی در افق و خلیفه تجلی فرمود و چه شد که شبها کار نفوس از این نار اشتعل  
 شده اند و ازین افکار مستضیء نگشته اند بگوای کار را بخای مداین عرفان جماع  
 رحمن فرمادی از افق سماء سست سربان طالع شده تمجیل نماید که شاید  
 بجو و مقربین سلحقی شوید البته هر چه خفیف حرکت نماید حساب است بیدارید  
 نقل اشارات موهبتکار و بسط احدیه توجه نماید قدم میفرماید باله و ا  
 منیشوید یا میشنوید و در اذک فیهما سید که فادر بر لیوان در هوا و خوشتر جان  
 نیستید در هوا و الفاظ طیران نماید که انبات بر بیعرتیه این طعم و بنا ادراک  
 نمیکند در بیان فارسی که از قبل نازل فرموده و کلمات فارسیه که در این  
 نازل متفکر نماید که خود و الرحمن سبیل فوالذی اشتعل نار شمیه فی  
 علی شان لا تخبرها مایه اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این بله و  
 نراشته رعنی لفضله الفدا اما قصر و شلیح امری و لکن الناس هم مقصرون و  
 مفرطون هر نفسیکه کیساعت خود را توجه الله از حجاب اشارات مقدر  
 کنند و در اینج از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید بالله  
 یقطع مر العالمین و یفوح لهذا المظلم المسمون الغریب احجار صلبه از  
 کلمه الحصیه و زاله و خینند و لکن بریه در غفلت عظیم انبت که در کتاب الهیه  
 از قبل نازل که از احجار الها راجی و لکن از طوب اسرار و ظاهره صدق  
 العالی العظيم بدان او مسائل که کلمه الحصیه جامع کل و جان زوره یعنی جمع  
 واسر الهی بدان مستور طوی بل بلغ النجا و اخرج لثالی الکنونه فیما ان



کلمه الحیة را مثل اشراق شمس ملحقه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل ارض <sup>نما</sup>  
 همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ریاست اشراق فروزه بر کل تخت میفرماید استغفر الله من  
 هذا التشبیه چه که شمس ظاهر مستمدا از کلمه طامع بوده فکر کن ترنم را که اشراق  
 ظاهر و بصیر ظاهر را که ممتبوع و اشراق شمس کلمه بصیر باطنی و اولی و اثنی عشری <sup>بده</sup> که  
 اگرانی مدد و اشراق باطنیه کلمه الحیة از عالم باطن ان منقطع شود و کل محدود <sup>هذه</sup> در حق  
 شد و اگر نفسی بصیر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده می نماید  
 و هم چنین که زبان ظاهره توجه نماید انداء اولیه الحیة را در کل جین اصغارا <sup>هذه</sup>  
 ندای الهی که زال مرتفع و لکن ازان ممنوع و اشراق انوار نیز افان ظاهر و لکن <sup>بصیر</sup> استبان  
 اولیای طبیعی اند که شاید با کسیر اسم اعظم و مدد بصیر را در فرج نماید و نفس بصیر  
 نخب نماید او کماثل وجود بالغین عمر سه عرفان محبوب عالمین و وسیع و بیشتر از خود  
 ظاهر کلمه علوم کما هیة ظاهر و تفصیل فرمایند فی عارض ناس شده که رفیع ان بسیار  
 مشکل است آلام استشفی من الدیان الاعظم و انانیت که فرضی که کجا ان خود <sup>هذه</sup>  
 الجمله را بصیر عرفان استشفان بود حق و اصل خود فرض نموده و اکثر فی الیوم این دو <sup>هذه</sup>  
 مبتدا و ارباب شده که از حق و معتمد خود جدا نه اند از خدا بخواهید که بخواهید  
 ظاهر و بصیر را حدین فرمایند که شاید خود را بشناسد و حق را از روشش تمیز <sup>هذه</sup>  
 و مقصود حق را از کلمات منزه که در الی نماید و اگر ام بمقصود الهی نرسد در  
 حین ظهور و محقق نماید ندم و حق آنکه سالها کتاب الهی با ندرت نمودند <sup>هذه</sup>  
 ان معانی ان فاسد نکشد چنانچه با ندرت ان مقصود صحیح و غافل بوده اند <sup>هذه</sup>

آنکه هیچ در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محرمه نشانیکه بعضی از قطعا لیکند  
 عامه بود نفوسیکه خود را از خواص بدیشتر و ندانان و غافل مثل کون قائم در شهر معر  
 و شبانی در این قول ما باشد که هر نفسی قابل شده و حضرت متولد میشود حکم  
 قتل بر او جاری نموده اند ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محرم و هر چه اند  
 ما آنکه در سنه ستمین کشف حجاب شد و جمیع الحیره مستور و مستحوی و کشت  
 و هم چنین قیامت و ما يتعلق به آنکه احدی بوی شیخی از نظام بحال بر بیانات کرد کتاب  
 الهی بود نظایر و کل سرب را اب تو هم نمود و صیغی مشاهد شد و از این امر که  
 از اصل عرفان محبوب عالمیان شغیب بوده اند و اخبار و هم و طبر نظیر جمیع برین  
 از منظر احدی منوع نموده آنکه اندر سطح اکثری و ناسر که بر ظاهر غسل داد و ملاحظه  
 انورد عوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد حسانی بود  
 که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکنون بود و در  
 خلوه و منقطع بیان روح منقطع الا مکان فرا غلظات معانی معنوی در عرفان  
 الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند و از حق لاریب فی و اگر گفته شود از قبل  
 بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد عین و فصل حوا لاریب فی و اگر گفته شود  
 که آنچه در ظاهر و بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح  
 و تمام است چه که اگر حق جز آنکه حکم الیوم حکم فرماید که جمیع نام از قبل و  
 بعد بان حکم نموده و نمایان کند بدیع خواهد بود و توانم تفکرین در کمال  
 ملاحظه کنید که در هر ظهوری عظم حقوق بان مطلق و جمیع برین از ملک

مختلفه این کلمه ظنیه و تنکیم مع ملک بدهر ظنی و بی بدیع بوده و این حکم  
 ازاو سلب نشده کلمه که حق بان تنکیم میفرماید در آنکه بدیع بدیع و بدیع  
 بدیع شود و نفحات حق ازان حکم بر کل اشیا ظاهر و الباطن آوردند  
 حدیثی تا بعد از زمان و عصر آثار کلمه الهیه از عظام اهل اقامیه و انفسیه ظاهر شود و  
 اینکه بعضی از ناس بدیع از عظام الشیعه و شوم تنکیم و این اقتضای راستنکیم  
 میدانند بدیع خدا الله مرد و در غیر مذکور چه که نفس در عرفان حق و شویب  
 در سوخ و استقامت در امر الله است نیز در بیانات ظاهر و باطنی ظاهر  
 قبل از مرتب این فرموده فانه نظر و التفرق و امثال آنست که بدیع عرفان  
 نمود ما در نفس و سیکه در ادنی و تبه مانند الله خدا در عین مقام قائم چه  
 شرف علم و عرفان مباح و علم و عرفان نبوده اگر منتهی حق و قول او شود و حق  
 و الامر و در کل آنها طرد و اساحت در تبه واحد و تکرار مثل آنرا و قول  
 که قایل بود نام بود اگر چه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر  
 منتهی مقام عرفان امام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی مانع است  
 و لکن این استیلا هم نظر بقول حق است و بار باره و محتمل شده چنانچه  
 کور عرفان و بیان مشیت الهیه تنزیه و معرفت و تقدیر و حجت تعاقب گفته اند  
 حدیثه عبادت علیایان این بیانات ثابت و ظاهر و آلاء ان بصر قدر از جمیع این  
 کلمات محمدی و مقدس و مساحت او در از جمیع این بیانات منزه نظر اید اجل  
 امر الهی باید نه بعلو و در مرتب عرفان لفظیه که بین بر تبه محقق شد تا

كنت مستطعاً بالظهار ما هو المستور عند استطاعت نظر باحتجاب نفوس<sup>است</sup>  
 والا انزلوا الحق الجيد وقتي فرودن ترانی ووقتی فرودانظر ترانی ماری  
 التیوم هر نفسیکه بتصدیق نمود با انجمن مماء مشیت الی نازل او بمنتهانک  
 عرفان مرتقی و فایز من دون ان محروم و معدوم فمثل اسمان یوقنا و بالکم علی  
 الاستقامه و هذا الامر اذی منه انقلب ملکوت الاسما و اخذ التکرسکان  
 مدارین الانشاء الا انهم سبقتهم الحدایه مراجه المیهن التیوم ای مقبل  
 الخیر ان قلم العاجری شده درست تشکر فرمائید تا ابواب علوم انفاهی بر حق  
 قلبت مفتوح شود و خود را از وقت حق غنی و مستغنی مشاهده نمائی  
 و هیچی مدانی که ظهور حق مخصوص است با ظهور معارف ظاهره و بطنیه  
 احکام ثابت برین برتیه بلکه در حین ظهور کل اشیا حامله فوضات<sup>استطاعت</sup>  
 لایسته شده و نمی باشند شد با تقضای وقت و اسباب ملکیه ظاهره  
 شود و در این مقام مجری در جواب سؤال یکی از قسین ضاری کرد و مدینه  
 کبریا ساکر است از مماء مشیت رحمن نازل و در این مقام بعضی از ان  
 ذکر میشود که شاید بعضی از خبا در بعضی از حکم بالغه الهیه که از انجا  
 مستور است مطلع شوند قوله تعالی قد حضر کتابک فی ملکوتک  
 الرحمن ما خلقه بروج و لیجان و اجناتک قبل السؤال فکر ل تعرف و هذا  
 من فضلک العزیز المستعان طوبی لک بما فرمت بک ربک و لک الوسی  
 مستور فوف یکشف لک انشاء الله و ادرت و مالار است التیون

ان يا ايها المنصور في بحر العرفان والناظر الخ شطر ربك الرحمن فاعلم بان الامور  
 عظيم عظيم فانظر في ذكر الذي سمي ببطرس في ملكوت الله اذ فرغ من خلقه  
 وجعله قديره وعظمه بقامه كما ان يريك قدما على الصراط ما خذ به المفضل  
 وعصمه من الزلزل وجعله من الموقنين انك لو تعرف هذه النعمة التي عرفت  
 الوراثة على ايمان سدة المنتهى ليقين بانما ذكر من قبل قد كان ما ينبغي ان ياكل  
 في ملكوت الله من نعمة الباقية الابدية ويشرب من كوثر الحكايق وسلسيل  
 المعاني ولكن الناس هم في حجاب عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء لم يخلوا  
 عن انهم لو كانوا اعداء الخبيث لم من ان سيوتفوا في هذا الامر واكن بطرس ما ظهر  
 وقصد الامر من لدى الله المتقد بالعين المتخار قد اذ يوم قد جاء الروح سر  
 اخرى ليعلم لكم ما قاله من قبل كذلك وعدتم بهي الا الواجب ان انتم من المتخار فان  
 انه يقول كما قال ما فوقه وحكا الفوق اذ مرة خال المرفق في السموات والارضين ثم علم  
 بان الابن حين الذي اسلم الروح قد بكت الاشياء التي يمكن ان يفاقم بوجه قد استعد  
 كهيئة كانه قد وتروى في الخلايق واجمعين كل حكم ظهر من الحكمة وكل عام <sup>فجعلت</sup>  
 منه العلو و بكل صانع ظهر من الصنائع وكل سلطان ظهرت منه القدرة  
 كلهما من ما يدر وجه المتخالي المقدس المنير وشمس يد اذ تسعين الذي اتى في انتم  
 فجعل على المكاتب وظهر كل ارض عن داء الجهل والعمى و به كل سقيم عن  
 سقم الغفلة والموى وفتمت عين كل محي وتركت كل نفس من ان من تعدد  
 قد بر في مقام يطلق البرر على كل ما يحب به الصديق عرفان تبه والذي

استجاب لآمره ولا يذكر في ملكوت الله العزيز الحميد وأنا لله شهيد بأن من كلمة  
ظهر كل ابرص من بعد ذلك خليل وطاب كل من رضي فانه تسلطوا على العالم طوبى لمن اقبل  
اليه بوجهه منير ثم علم بان الذي سعدوا السماء قد نزل الجحى وبه سرى الى  
الفضل على العالم وكان ربك على ما اتقول شهيد قد بعث العالم برحمة  
وظهوره والذين استغلوا ما اتينا وزحفوا لاجلهم من عرف القمص وأنا  
وجدا هم على غفلة عظيم قل ان الناس من يصيغ باسمه والناس قد كفرو  
شهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين ولكن اليوم قد برء الا برص قبل ان  
يقول لمن ظاهر وان يظفرون قدره العالم واعلم من كل باء وسقم  
فما هذا الفضل الذي مما سبقه فضل فعلى هذه الرحمة التي سبقت  
العالمين انك ايها المذكور في ملكوت الله ان استعد من ربك من  
يا ملاء الارض قد جاء في العالم ومضه النار في قلب العالم وقد انا المناد  
في بركة القدس باسم على قبل نبيل وابشر الناس ببقاء الله في حجة الا برص  
وقد نصح ما بها بالفضل على وجوه المستقبلين وقد كل ما رف من العالم الاكل  
في ملكوت اقدرت الاخرة والاوتى والذرى اراده ما كلكه وانه لوزق بربح  
قل قد ظهر نافوس الا عظم ويدتمه بالمسيه في حجة الا برص حديره ان  
استمعوا ما يقرون ولا تكون من النافلين افشاء الله خلق ظاهر شون  
كه مقصود حتى حل وعز الازبايات ادراك فما يدور كمال خضوع  
وخشوع در مراقتا الله حفظ وصيانا ان ان النفس مشركه مود

جهد نمایند آنرا علی ایستادین و هر نفسیکه بر شمع از کوشش بیان مزین شود ادا نکند  
 میدانید که در آنچه و زلفه بیان ظاهر شد آنچه لایزال مستور بود بر این پایه و در <sup>خواب</sup>  
 قبل جینه ظهور این ذکر مایسوح است و در بعضی از اینها ذکر شده <sup>مجلس</sup>  
 غریب است این پایه و که برای استنداد اهل عالم احدی هنگام خدای عالم  
 و اهل آن رسید امتداز کسیکه باقی بود تا حیات باقی بخشد و باقی دارد و بقا  
 زندگی خدایت فرماید است شد آنچه در میان نازل شده است انجمن موجود  
 که فرمود بعد از آن میباید پیش از آن است و بعد از آن که ما بین احسان <sup>بین</sup>  
 بلند شده مقامهای الهی را درست نمائید و تغییر کنید بعضی قلوب را و همانند  
 بود که این ذکر با قبل از مدح فرموده و او را از کم که در بیان نماند میکند که را خداوند  
 درست کنید اگر افعی از این است متولد باشد احسن بود از این که افسان <sup>شود</sup>  
 و بعد ملکوت الهی با عرض معروف کرد طوبی للفقیم فویل للمرضعات بکون <sup>شده</sup>  
 میفرمایند که گشتگان بر روی مرآت اول ندارند و عوی غوی و عوی غوی که  
 بلکه بر باقی بوجه قبولی دارند دروغ میگویند اهل ظلمتید و از صبح <sup>صیر</sup>  
 در کربن اگر تشریب جوئید البته در درو سنائی اعمال هر چه نضائید <sup>دین</sup>  
 شود و ای بر نفسیکه از این ایام و قرآن غافلند غفر <sup>توبه</sup> نماید  
 نیایند نفسین که قلمی در حدیث ایشان از خود تا حال حدیثان که بعد <sup>تبعین</sup>  
 نایز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الطیر ایشان <sup>اخته</sup> اند  
 و ملکوتی را تو بجه <sup>نوده</sup> اند خوشا حال سروان و غلطان که <sup>مرا</sup>

قلوبشان بدین عرفان نفس سخن مشتعل و روشن شدن و بزجاجات انداخته  
 از هیبت و ارباب اخوان و آستان محض و طمانند و نیکو است حال قوی دلان که از سخن  
 عالمان قلوبشان ضعیف شده و نیکو است حال بدایان که بر بقاء و فنا هر دو مطلع  
 شده اند و بشرط بقا و غیره و نه اندازا مثل بتبادر و جبروت اعلیٰ مذکورند البته بنایوب  
 ایشان ضعیف نشود و چه که از اهل بصیرند بکری ای بندگان در هر صورت مقبولی در  
 مذکور میسر و بیرون از این وجه بسوی اهل اعراض در این صورت اکثر کثیر  
 مشرکان در سبیل جمیع عالمیان کشته شود و عجب و امری بود که در نفس حق  
 است این اثر غیراً فراموش نکنید و از دست مدهید نیکو است حال درست  
 کاران که از اعمالشان عرف قبول درین ساطع است بد است حال تمامان  
 و مضلمان و ظالمان اکثر چه مابین ناصی عیال عبرت و ثروت ظاهر شوند  
 عنقریب نلت ناگهان و غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید <sup>قبل</sup> کلمه  
 بروج بدیع در جمیع احیان این زمان از افق خم مشیت چون مشرق و این  
 کلمه است که این معنی بروج خطاب فرموده که بگو موی برای دین فای  
 آمد و این ذکر یا برای غسل تعید و من برای آن آمده که حیا جان بد بخشم  
 و در ملکوت باقی در او دم بگو ای دوستان سارگان و غاسان و بکن  
 کاهان مرقم برای حاملان امانت درین عالم نشوید و سائیست  
 الطیر از بعد آن حفظ نماید قسم بنیرا فنی سماء معانی که اگر نضی  
 الیوم حیات او هام را خرق نماید نداء الطیر اصفا نماید نیکو است



حال نفوسیکه اصنام و همتی را بقدره الهی شکستند و ندای رحمت را شنیدند از  
 عابین اموات برخواستند و علیهم <sup>نقل</sup> صلوات الله علیهم لکن لا یستجابون لهم صلوات الله علیهم  
 ارض ندای رحمت عابین رفیقین و اسمان مرتفع شده و قلب عالم از اسغای کلمه  
 الهی بنار حب مشتعل و لکن اغروه کان در قبور رفعت و شیان ماند اندر حرارت  
 ان را نیافته اند تا چه رسد ما بشتعال هم فی القبر و حالندون قومو ایا قوم علی  
 نصره الله علی جماعکم القیور الذی ذکرکم به القائم و به ظلمه و لکن لا یستجابون لهم  
 الاعظم و المتخلصون بظلمه و غیره و غیره و لکن لا یستجابون لهم  
 اقمکم باهله و اماله السببان بان تصفوا فی کلمه واحده و هی ان ربکم الرحمن  
 ما خلق هذا الا لربیع عما خلق فی الاکوان کما نزل فی السببان و انتم فعلتم محبت  
 ما فعلتم و انما خلق فی الاکوان کما نزل فی السببان و انتم فعلتم محبت  
 من دی اذن و لعینه و فی جبر حدید لیسبح و یعرف قل مدتی که می بیند الله و انتم  
 تلعبون یا من تخیر فیکم و من فعلکم اهل صلاه العالین ای دوستان  
 شما چشمهای بیان منسید و در هر چشمه قطره انکه شرمعانی رخساری  
 چکیده بازوی یقین چشمه هارا از خاشاک طنون و او هام پاک کنیدا از  
 شما خود در اشغال این مسائل متوجه بخواهید ای حکمه متفکر ظاهر شود و در  
 این ظاهر و اعظم باین کل معلوم و حکم ظاهر شوند چه که کل بر بی کل اشیا  
 از هبوط لواحق الهیه در این ایام الاستحیبه علی قلوبها حامله فیوضات  
 تابسته شده اند در غیاض کلمات منزله جواب مسائل مذکوره مستوره مکتوبه

نازل آتیه الله سبحانه و تعالی در کلماتش نظر فرمایید تا عرف ما ابدت و این سؤالات  
 بعینه اندوچ همواره اند که این ذکر یا امد و اسل میجو خوانند و غسل تجمیدی <sup>مقصود</sup>  
 از ظهور او چه بود و این ظهور چه فرموده و او امد که برای من شهادت دهد و  
 ممنوع یا غیر ممنوع بود و بر امد از برای استعمال اهل عالم یا آنها المناظر <sup>منظر</sup> الی  
 الاکبر احزان بر تبر سید که لسان رحمت انبیا ممنوع شده خواهد بود <sup>عبد</sup>  
 و حرک لسانی و بکیت ما یخرج و هما من کان تا نما لقا و وحی چه که اهل بیان  
 نبانی خطب شده اند که اگر التو فی غلاف اجمیرک و لایزال حق جانشان  
 بان امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند مقبول دارند مثل انیس <sup>کتاب</sup>  
 نوشته ایات در اول ظهور رحمت بود و حال نیست بگوای اهل بیان <sup>بصفا</sup>  
 با الله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات قرص عز محمدانی که  
 در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما  
 که حکم حق و مانند من غیره راضی نشدید و لکن خود حکم شما اگر با بضاف  
 واقع شود راضی است که شاید چینی با بضاف باز شود و الی آتیه ناظر باشد  
 و این بی راضی است که جمیع بیان ضرر بجا من غیر ارباب مخالف این بقول  
 معرض با الله است مع ذلك این جرات من غیر ستر عطاقت کل بیان فرود  
 معینا میدور مع ذلك خود با نام بیان میداند فوالله ان الشبان یخون  
 منهم و یلعنهم حال لوجه الله فی الجمله تفکر نمائید که سبب اینکه ما این  
 جنارت در هتک حرمت کتار الهی محمد همواره اند و طبیعت این سبب معقول

وواقع است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است و الا فوالا لری انظمتی بالحق  
 واطهر فی الاشیاء امره اگر مطهر نبودند هرگز چنین خبارت نمیدادند و در بیان  
 آن حدیثهای اعظم الهی است که در بیان ما را شده بشان که مطهری مستأثره  
 مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً که در طریقی بعد توقف نمایند  
 و جزایات الحق الهی مع ذلک آنکان منزه اند و اما از این امور عظیمه که هیچ  
 میدانند ملاحظه شده اند و فیصله غیر از منوره و لکن باین مقرر که باختیار او  
 کل کتب الحقیقه است نسبت داده اند که احکام بسیار از خلق منزهه الا لکنه  
 الله علی القوم الظالمین مع آنکه منضم بیان باین خلق و در مختار بوده و حق  
 بود و جمیع بیان بکن و نشانین ناطق و بی نظیر و روشن مبشر و ما بظهور من عند حق  
 ماطهر عن ظهور قبله و من فرق شو مشرق کذاب و منکر مراتب و از آیات که  
 اگر از اهل بیان از صفات و خارق عادات دیده اند ایشان را بیکر و البیان  
 فاستلوا المدینه و من حولها لیتعلموا الحق و یعلموا انیت که از نفس معروض  
 در خود چنانهاست لا یوفسر الجفالی لیس الا علی ذلک کبر از حق نبوی امید  
 نویقی عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لا یهدی الا من تقم  
 عظیم زده است که غنای آن واضح و بر هر شیء و لا یبقی الا من کان ناظر الی النظر  
 الا کبر و منقطعاً عن فی السموات و الارض بحسب الله المتصدنا لمرز الحکیم الیوم  
 یور نصره امر الحی است بر هر نفسی که در کمال استقامت تا سر اشبیط الهی  
 دعوت نماید انشاء الله جمیع بلخ نماید که شاید بگشتگان بر تیره نفس

و هو بافق اند بر امی توبه نماید از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود  
 چه که هر نفسی اثر است نفسی از عقل شیخ می گردد و منظر اکبر مذکور  
 در مناطق شوی و در تفسیر امر نماید با عرض و اقبال تا نظر نباشد بلکه ناظر  
 بجهتیکه بان ما موری بدن لری الله اینست فضل اعظم و دست کار بر  
 و فرج و ادانی و عنایت خود در کل اخیان و مردم فیضش در کل اوان رسید  
 و خواهد رسید من کان له آثم معصیه و یؤید به بالحق و انه علی کتبه قدیر و اکبر  
 علیکم یا اخیانی بدقام سلگوتی و بقاء جبروتی

باسم لاری مکرر بخوان

حمد و قدر از اسرار حکمت و معجزات از ذکر موجودات ساحت و مناسبات  
 مدنی با سزا است که از نشانی اوست که از نشانی اوست که از نشانی اوست  
 وجود با هدیه حیات با غیر طبیعت خود هدایت فرموده و بنفخه از نفحات  
 خود جمیع صفاتی اشیا را برضوان عز احدیت خود کالات فرموده و به طایفه  
 سبحان نیش چنان بحق میداند فرموده که هر ذره خود را غنی و مستغنی از  
 دون خود فرزند گرفته و شمس عنایت را بنیش از افق عز اخیالی چنان مشرق  
 شده که در جمیع سراپای وجود ممکنات در ذات او فیض از هدیه تجلی آن  
 شمس بظلمت کشته جلالت عظمت و قوت سلطنته در کل احسانه و ظواهر  
 لاج و جهره و آن طوطی السلطان الباقی العظیم الحکیم و منظر ناظرین باین مرتب  
 است که بعضی دعاوی فرموده و از خیر رحمت نروانی و کوشش مکرمت سبحانی تا

از دست داده و بمقامات فوق بنمود صعود نموده اند در عالم ذکر و لفظ  
 نزد عالم محقق و حقیقت و جوهر صیاق اصابت و سازج رحمت منیع بر  
 اول شجر مرتفعه الحسیه و اول ظهور شمس احدیه الذریه بظهور کرم الوجوه  
 و طلوع جمالت المصنوعه و در جنت المکات الاعتصام نمودن محمود و سیر الراجح  
 جمال الغیب زمامت عند لیب العز و نعمت و ذقاه الامر و ظهور کرامت مکتوب  
 و علی الامانه و احبانه الی یوم الذریه فی شمس القدر عن انوار تجوی  
 و بعد موال از شمس حقیقت و مرای مستقیمه که از او شود بود

نزد الخبایط معلوم بوده که نظر بانکه از این اختلاف از جمیع اطراف و دیدن  
 و نجات غل و بغضه از تمام اشطارا احاطه نمود و این چند مستحضر است  
 از ذکر بدایع طوره و مکتونه و جواهر حکمت خیر و نه چیر که در الحقیقه این  
 مطلب علی ما اراد الله جل جلاله ذکر شود و جمیع را مدهوش و منصفه  
 خواهی دید بلکه اگر کشف حجاب نمائی و از مدینه و هشیه که حال جمیع  
 ناس حیرت خیزد عن الله بعد از مقرر باینکه و مستحکم کشته اند بیدار  
 هیاکل صافین و انفس عاقلین را معذور و فانی کاشته سخن خواهی  
 و لکن چون حق منیع دوست نظر داشته که سائلین را از باب رحمت حق  
 عجز و مر نماید بطهارت شیخی از ططام تم خود بر تو و اهل امکان سبذک  
 ملیشود تا که نصیب مقدره خودت از کرد ما بوی نزد اولی العلم و البصر  
 معلوم بود و که شمس احدیه و سازج حمدت در مقدره خیر تقدیر و

ممکن ندس نیز بخود لم یزل ولا يزال طالع وشرق ووضیعه بوده وخواهد بود وچنانچه  
 هر ذی بصیر ذوق و ذی نظر رفیق و صاحبان فطرت ربانی و سایر بان باره لفظ  
 معانی آن شمس الحی و جوهر غز سلطانی را در مفر خود بین بصیرت که مقلدین  
 از این عیون تیره محسب است ملاحظه مینمایند هر لم مقام کامل باشد تا غروب و  
 افول و لا کسوف و انا آنکه محسب جوای نفس شده و از ملاحظه انوار صلیح  
 که لم یزل بغایت شمس مستیز بوده محروم شود بنا منی بر خشخشات انوار شمس  
 نبوده چه که از نور خود لا اله و ساطع و مستفیض نبوده و این علم را در البصر  
 بصیرت باس و نظر با طر را جمع بوده و خواهد بود و هم چنین جمیع این نفس نفی  
 و اثبات چهار فصلین چهار معرضین بمقامات خود این انفس ضعیفه و  
 قویه را جمع است <sup>بصیرت</sup> و وجه بان شمس حقیقت را جمع نخواهد چه که آن  
 جوهر وجود در علو ارتفاع و سمو امتساع خود بوده و مقلدین از تصدیق تمیل  
 و تکذیب معرض و لکن هر بصیری که بفضیلت اصلتیه از سازج قدر ادرایال  
 نمودار از محسوب و در ظل او لم یزل ولا يزال محسوس خواهد بود و در <sup>حقیقت</sup>  
 الهی که اعلی الجبار است وارد و مقرر باید و در آن در ظل نفس و فارغی داخل  
 بلکه الی ما شاء الله خالده خواهد بود و علاوه بر آن که نفس مشر و ناس باشد  
 و این نفس مطلق از مایه موجودات قطع فیض نماید ابد باشد بر وجهی از  
 موجودات حق ای یافت و دیگر آنکه وجود مایه احدیه بنفسه <sup>نفسه</sup> باشد  
 بود چنانچه این مطلب در جمیع الواجح مذکور شد و ثبت شده و بر <sup>شده</sup>

عاقل روحانی و بالبح نورانی مستور نیست بلکه وجود مرا با تنفسه بوجود  
 شمس است خواه شمس با این رتبه عالی بوده و خواه عاقل چه که حیایان  
 شمس مشرق را فوق احدیه من دون حجه بوده و خواهد بود و این مقام از  
 منصب علم ربانیه که من دون سؤال و طلب و با عرفان و ایتقان عنایت مینویس  
 غایت اریست که بجز از راهی که این رتبه اعلی و مقام اهی با ادراک نمودند  
 در رتبه و مقام اعلی آن دون خود نخواهند بود و دیگر آنکه مثل خطایها  
 که اگر شمس موجود نباشد مرا با ابتدا وجوده بلز نشو اشند داشت و این  
 در سبب عدم خواهد بود و چون شمس قدم از افق بتدریج خالی بروج  
 مرا با از او حکایت مینمایند بجز از مقابل و قریب را اگر شمس غروب نماید  
 البته صور منطبقه در مرا با که صور شبحیه اند غروب میخوانند خود را  
 مطلب اظرف از آن است که هیچ عاقل کامل ادراک نمائید و هر شمس منکر  
 عنوق که اریطه مشهور را انکار نماید در شمس ظاهره و مرابای منکبه  
 او را حفظ نماید که با مقابل شمس افق است فحلی و در مرا با املش  
 و بعد از غروب شمس اثری نخواهد یافت بلکه هیچ و متعدد بعضی  
 و فانی مطلق و فقط در صرف مشاهده خواهد نمود با رواق و مایل  
 چشم بصیرت مصنوعیه که رویه ربانیه است از خبا نکلمات مؤتذ که  
 ظلماتیه با که نما آنکه شمس صمدانی را جان در طریقتام خود که و سبب  
 سماء عدل است مثل خطه فانی تا قصه قدرت عینا که ان را جان

بجا آید. بلی اینکه مسطور در انواع منزله بیان است حق لاریب فیروزانگی  
 به مؤمنون. چنانچه از شمس الحنیه و سازج قدر شیر روح ماسواه فدای  
 فرماید که شمس حقیقه در هر کوی و دودی از انوار قدس مشرق و ظاهر  
 شوند مقصود ظهور کلتیه است یعنی در نوافل آیات و انزال کلمات <sup>تفسیر</sup>  
 شریعت و تجدید امور ملت نظر باین مقام است که از سازج فطرت مثال  
 این بیانات ظاهر شده و ششم باین مجال معنوی و غیب قدس صمدانی  
 که اگر ناس را با این مشاهده میفرمودند ذکر امثال این بیانات نمیفرمودند  
 چه که از مقام مقدس از ذکر کلی و جزئی و ظهور و خفا بوده چه که تفسیر و  
 تبدیل در عالم حدود و افق است و آنچه هر مقصود در مقرر قدس واقع <sup>تفسیر</sup>  
 الله تعالی <sup>تفسیر</sup> انهم یظنون و چه مقدار از <sup>تفسیر</sup> کفایت بی زبان که مشرق شده  
 و این تغییر فرموده و تبدیل امر نموده اند و ناسرا همان شریعت جانیه  
 قبل دعوت می نمودند چه که کل من عند الله بوده و جمیع الماهیه راجع  
 من الله ظاهر باری نظر از فلا خطه ارض و اهل ان بردار و بر منظر که  
 و مقام ظاهر ملا خطه کن است پس ربانی را در فیض ستر و حجاب <sup>تفسیر</sup>  
 نمائی اگر چه کبریا چون شمس در ظاهر و درقی و غیر بوده و لکن سبب  
 محدود و میگذرد که حجاب حسد و بغضا از انظر عاریت مستور  
 مانده اند تا حیرت میزدین و حجب بین باری در هر حال <sup>تفسیر</sup>  
 در بحر عمیق معانی مسبح شویا بر کمالی بحر احده فاین کروی <sup>تفسیر</sup>



شوی ز کز ماسوی و دیگر آنکه تمام زعام بصیر با بغیر مدد و بظاهر بعض  
 عبادات و اشارات کفایت مکن چه که جمیع احوال ظاهراً و اشاراتاً  
 قدسیه و کالات غریبه در هر کوری تغییر مینماید و از همین تغیر و  
 تبدیل و تجدید مستحق میشود که فوق هر سیاهی در عالم الهی ممکن بوده  
 و اعلی از هر حکمتی در کثر حماکت ربانی مخزون خواهد بود چنانچه در  
 ام ساقیه ملاحظه شد که حکم کلمات و طرز بیانات توریه بعد از  
 ظهور زلفات صبح القدس تغیر با وقت و تبدیل نمود و همچنین <sup>تجدید</sup>  
 فقط بیان و المعت سلیبان و روح من فی الملك فراه و رسیدن جمیع  
 جواهر و کمالی اصداف بجزو رفقا نشی و از قهر ان بر او ده جویا کل  
 حدیده منبسطه مرتین فرمود و هم چنین در محمد سلطان قدر و <sup>طلب</sup>  
 اعظم من مظهره الله جمیع این کلمات منبسطه و عبارات بدیهه  
 تغیر خواهد یافت کویا ملا حظمه میشود که از صرف احدیه <sup>شیر</sup>  
 عز قله مشیه چون از مشرق لاشوتیه من دون کیف و این و <sup>شیر</sup>  
 ظاهر شود و در حدیث اعلی و عشر <sup>شیر</sup> که شان از رضی است که مقرر  
 اشمس و قر است مقرر باینده جمیع اسرار مودعه در بیان با ظاهر  
 فرماید و بجزان جمال قدم احدی بر کمالی مستوره و در این <sup>شیر</sup>  
 کما هو حقرا اظلال غیبی بدن و اوست مظهر و سبب اسرار و علوم <sup>شیر</sup>  
 در میان بلجی مرایای منطجه ادراک نماید علی قدر مرتبیم <sup>شیر</sup>

لا علی ما هو علیه لهذا احدی قادر بر تقرب بشدن معنی در طوریان  
 نخواهد بود الا من شاء ربك ولهذا ذکر شده که بظواهر بعضی عبارات  
 من عند خود کفایت مکن چه که عقول قاصر است از ادراک ان والاخر  
 از این کتب منزله نوزادین عبدالمعز است از کل مرتبه السموات والارض  
 ولا یعرف ذلك الا اولی الالباب وهم جنین ان ذات مقدس از بی عیارات  
 مرتفعه الیوم را مرتفع نمایند مثلا ذکر شمس که در بیان اعظم ذکر و اکبر بیان  
 شاید این ذکر و تسبیحی از عباد خود غایت فرمایند من درین استحضار  
 بل بفضل رحمت ذکر خود این فیض اکبر و فضل اعظم نامبدول میفرماید  
 و نفس شریف خود را که محل ظهور نوار شجرم اولیة و طلوع نور آخرت  
 شباناموسو مرخواهند فرمود چه که شمس از افق و طلوع خواهد شد  
 بوجود و تمام خواهد بود و خفا فی الیوم در جمیع بیان ذکر شمس  
 میبمانی در الواج از سماء قدس معانی ذکر سما ملا حظہ خواهی  
 نمود بهمان ذات غیب مقدس و سازج عزرا ازین اگر بخواهم تا آخر  
 لاخر با نچه در اول ظهور و مظاهر قدسیه بان تکلم نمایند ذکر نمایم  
 قادر من فضل ربی بلکه چون در نظون انکسیه مسجون بوده و هم جایز  
 ندیده که تعقیبات و رقاء غیب صمدانرا ابلاغ نمایم چه که ذکر بیل  
 مصنوعی و جمال کل باقی در عنوان عز احدی لایق نه در میان این سخن  
 ضعیفه مشرکه که در حجاب و همیه چنان معدوم و مفقود شداند

که اگر سازج غیب را با ظاهر بیانات قدسی و ایهی تجلیات الهی <sup>مستطیله</sup>  
 نماید معارض و انخاف کند بر باری ایشا را خطی و شیطان را بقدم <sup>چون</sup>  
 تبدیل کن و در ارض معارف منبسطه بقوه مشاهده و مکاشفه  
 شد نماجا بر منزل تعیین که مقام معرفت منزل این <sup>کمال</sup> است تا این  
 شوی و مصر احدیه که نفس جیت اهدیه است مستصبر کردی  
 قطوب الفاترین و این طلوع و غروب که در مظاهر قدمیه ذکر شده  
 این طلوع و غروب است که این نفوس ادراک می نمایند زیرا که این <sup>طلوع</sup>  
 و غروب تحت بصیر واقع است و انجوهر مقصود فوق نظر در منظر اکبر است  
 بلکه مقصود از غروب عدم ادراک انظار مستقیم و البصار محدودین است  
 مثلا شمس ظاهره اگر در خلف غمام واقع شود انصار ظاهره از مشاهده  
 او ممنوع میشوند و در نظر شمس قایم است اگر چه در مقام خود روشن  
 خواهند بود و لکن بصیر صاحبان بصیر معنوی را غمام منع نماید و  
 بسجانات مستجب میشوند از نور او صد هزار مرتبه و ستر مشاهده <sup>بند</sup>  
 ملاحظه فرما که اکثر اهل ارض با علو ارتفاع شمس شرق در بیان <sup>مستطیله</sup>  
 نشده و در ظلمت باقی و مستور و محجب بوده و خواهند بود <sup>حین</sup>  
 اهل بیان را ملاحظه نما که با علو رفعت و سهو عظمت این امر مرتفع <sup>اطل</sup>  
 که در سماء قدسی ایهی ظاهره <sup>کمال</sup> است احدی ادراک ننموده و کل  
 هبوی خود سالک بوده و خواهند بود در حال این عدم التفات <sup>بذل</sup>

بره در وجود ان شمس قدر نخواهد بود با آنکه ان قلم ایستاده و جوهر اعیان و  
شایع اسفی در جمیع کتب منزل و صحف رساله و صیغه فرموده که اگر نفسی  
و یا کینونتی و یا یوزی و ظهوری انا فوق استیاتی طالع شود هیچ امری  
شخص نشده بان ظل مبارک که نفس ظل انعامت وارد شود و جمیع  
بیان و اعمال مقرر و افعال مقدره در ان را امنیتی به معرفت ان نفس  
مقدس فرموده اند مع نالک سبحان طنون و نفس و هم حیاتی استجب  
مانند اند که ابرار اراده شط الهی و بحر قدسی و عنوان باقی را بی نموده  
بلکه اراده معرفت ان ذات مقدس که عین معرفت اقدس بوده و نموده اند و  
جمیع خود را بر مقرر ایمان و مقدمات یقین ساکن میدانند و فاعل اراذله  
الایوم عند الله مدکور نموده و نخواهند بود که سطر هم الله و کن حکم انهم  
طریقیت الیم ابراه با آنکه جمیع حجت با علیه ظهور نمودن منتهی و مورد نظر  
شده بقتضای احدی را مجال اعراض و انجاس نماید مگر آنکه با ابراه از جمیع  
کتب منزل و رساله رساله اعراض نماید اما تا بلغیر بالغ اگر نظر از  
سحاب رحمت بر جمیع ارض مبدول شود جمیع هیاکال سدهای و درج  
بنار سجانی و بیان انا الهی مشهور یعنی و اگر شیخی از این بجز اعظم بر جمیع مراکز  
موجودات افاضه شود هر موجودات را بطول از جز قدسی مشاهده نمایند  
مابری پروان این با ناله طی بلند تر از ان است که طیور را از خود بدور سندان  
این صفاء عز قدسی از ان لطیف تر است که بکوش این بهوشان ارض

فانه الموده شود واقديقول الحق ولكن الناس هم لا يسمعون بل انما يرون  
 نازله غير مقطوع جميع الامكان را کوان مستعد شده ويکرا چهره وقت زمان  
 بمقام قرب بين يدى الرحمن که منتهى بتجرش فخرى و بطول است حقا  
 شوند خواه بملوب و خواه باجساد و مثا يکه نسيم قدس لا يعرف ان نوا  
 غلا يدرك بوزن و انفس بعينه را که در ان رتبه حدود ساکن شده اند با  
 سقر اعلى و در فرف قصوى کشا اند که سايدان زين فحين بديع و فصل پنج  
 محرم نگردد و الله يردق مورثا و ما انا بمرزق الموتى و انه هو الرزق  
 المعطى الكريم و ديکرا نکه سؤال از تعدد مطالع احدية و مظاهر قدسيه  
 نموده بودى مشهود بالجناب بوده که امر الحى و مشيت سيبانى و ارايد  
 هر که متحد و مجرد و نبوده و نبيت بد بعضى از اعصار نفس واحد بود  
 و در بعضى از زمان هياكل متعدده از شرق امر ظاهر شده اند چنانچه  
 جميع کتب قبل و بعد مسطور و مبرهن و مستصواب است که اگر بر چند  
 بجواهد تفصيل اظهار نمايد کماي مبسوط بايد تشرير شود و اگر در بسط  
 از بيانات مظاهر امرية و مطالع قدسيه تحديد بواحد ملاحظه و مباحث  
 بان مستحب نشده باجل شده امر و شجره مقدسه ملاحظه نمايد که لم  
 ينزل ولا يزال امر الله من غير حدود و مظاهر شده بلکه ايرى ديده است  
 مستحکمه مقصود و حفظ و استمرار الله است از انفس طاغوتيه و هياكل  
 فرعونيه که فخرى نمايند و حصن صحت امر را بجنات نظر و قلب خود

نیلایند و مظاهر شیطانیه و مظاهر عقده قدس سلیمانیه قدم نکند  
 چنانچه انبیا و مشاهیر می شود که هر نفس را هوای در سر و هر دو نفس را  
 در زلف و نفس خود بوقی افتاده و از هر کوه مشهدی مرتفع شده <sup>جسد</sup> کسب الله  
 مقله ای مرده که بتبعیق هوس خود قیام نمودند و در ارض فرعون قدم نهادند  
 و لکن نزد صلحان اقدم و بالغان مدینه احدیه حوازا باطل ممتاز و مفضول  
 بوده و خواهند بود چنانچه هرگز ششبه شده و نخواهند شد باری <sup>هر</sup> حق  
 مقدس خود در هیچ ظهوری از مظاهر و هیج امری از او امر عبودیت و مجرد  
 قلبیه که از مظاهر است و بتصمیم بهیات کلامیه شده است  
 مظاهر کفیه اشیا و آنه لفظاً الی اشیا و کلاً مساویه لکن بکفر  
 دل و تعبالی و آنه تجرد بعد و لکن تجرد و لکن تجرد باستان و لکن  
 بلا که و لکن تجرد و لکن تجرد و لکن تجرد و لکن تجرد و لکن تجرد  
 کان مریدان با ابد و لکن تجرد و لکن تجرد و لکن تجرد و لکن تجرد  
 و آنقدر بلوغ اولو الکتاب با مقام است که در هر یک از ظهورات  
 مظاهر الحسیه از مبدا و مبدع امر مستحب مانند مدد ظلمات و همیه  
 مناسیح بل معدوم و لکن مانی اندسیدان الله حکونه سبقت  
 میگردید بر او راه حضرتش اراده و دنیا و و حال آنکه در او جمله  
 اوحیات یافته و بجز وجود خود امکانه مقدره محسوس شده  
 چنانچه در لوح پارسوی که چند سنه قبل رقوم شد اکثر از او که از

انظر عارفين مسنون بوده زکرا یافته و اگر کسی بدین قلب خود ملاحظه نماید  
جمیع معارف قدسیه و معانی کلمات بالغیر ادا کند نماید بلکه مشهود  
مشاهده فرماید با بقا زاوهن بیوت که ظنون انفس فاسیه مردود است  
همدینیه قدسیه طیبه مستحکمه وارد شود و احوال هیچ ارضی که بظلمت مغطی  
شده و محجول شده بنجات و بقا جز احدی مبارکه مکن و از سلسله سبیل نیک  
سجانی که از زمین عرش رحمانی بجاریت بحر عه فاسیه نکرده قایع شود بدین شعله  
موسوی برافروزند و قلب نوره روح القدس و سیوی بوز چون خلیل عزرا  
و شکین دداین نار شسته و قدمیه و ابریشمله و منجمه داخل شود و  
قلب و اراده خود داد بدل و قلب و اراده محسوب خالی کن لیجیل الله تلك  
نودا و رحمة و آیه و فی الحسنین و جمال توجه مراقب بوده که از اسم اول که  
در دعای لیلۃ القدر نازل شده محقق نماید و اسراض معرفتین و اسکا  
مشکوکین نور از وصول و درود شاهی بجز اعظم منبع نماید چه که این اسم  
مبارک که مقدم اسم است لم یزل با شراج انوار شمس درین مستشرق بود  
ولا یزال بفضیاء بوارق حضرت غیبی مستضی عنوا هر دو درین صی  
باید تا طایفه و ذات نار شده سینار از مهبط طور قدسیه طیبیه  
ملاحظه نماید و نقطه اعلی و جمال اهی در ذکر این اسم و تقدیر آن جمیع  
اسما مفصل و مسبوط ذکر فرموده فارجمعوا الی اللبانی ان انتم تریده  
ان تعرفونہ اگر چه این منزله و بیات ظاهره و اظهره از آنست که در

بدندان شود و لکن اهل روم و وطن که جز عهوی تکامل تمامیند اینگونه دلائل  
 ناظر بوده اند و ایوم هم بمثل ماکان خواهد بود و اگر کسی التیوم دعوی نماید  
 که عالم امری بجای خود شده و یا شاه مستقیم خیر انفس بعد از است  
 ارضی است و سوی عدل چه که عالم اطلاق و امر انکار و ما مقدر از خود بد و تقیید  
 اگر قلوب حاضریه آمل میزان مقابله بخش جدید که التیوم در ضمن است  
 و در او هم عباد مسیحین مانند کشید جمیع اسرار ماکان و ما یکون علی قدر <sup>بیشتر</sup>  
 و استعدایم در آن قلوب منطبق خواهد شد و حال عدل و بر آنکه <sup>فضل</sup>  
 اکثر را مقبل شده غل و بغضا از اکثر نفوس ظاهر و فوج نیک خود را از مو <sup>مینه</sup>  
 بیان یافته و سر و بند و غافل از اینکه جمیع میان یحیی نشان بر مضمین  
 این مقام لغز می نماید با هر حال جمیع محتجبین در مشرف بالله و بار نغی  
 و بعد و یحیی مذاب و طاریه قمر مفر که فتر اند و جسمیکه احدی از این <sup>ظانان</sup>  
 کو یا هرگز شاعر نبوده و نیستند و بعضی نسبت لاشعری گفته که از نسیم <sup>آید</sup>  
 که از مکن جو در تالعه مدکل چین سفحات لایح مبین میوزند حرکت <sup>نما</sup>  
 چه جای آنکه خمیه بر مشط قدر زنده و اجز گاه بر مشاطی اعظم مرتفع <sup>نماید</sup>  
 و جمیع این بیانات نظر بتوقع و طلب عباد در الواح ذکر میشود و الا <sup>مهم</sup>  
 مشعشع مشرک لایح معتد بر ازار است که بوضعی و موصوف و یا ببعثت <sup>منجرت</sup>  
 و یا بدگری مذکور کرد و جمیع آنکه در او و صاف با شرافتی از است <sup>شرف</sup>  
 بشوند و روح القدس منطبق و با سید مینه متوجه را که بنجر از او



اجساد فانیه معدومه بجز وقت باقیه دائمه در این دنیا جمیع ارض و خلاق آن را  
از اعلی و ادانی در نظر ظل مشاهده نمائی و از خصوصیات لطیف و عمیق  
این کلمات در بایات و بیانات واضحات بفرموده من حقیقتی که مقام استواری <sup>نست</sup> <sup>نست</sup>  
درائی و بجزم جنبیه جنت احدیه فایز گردی ایام در مسج الهی که ایام ظهور و بجزم  
قصه و اشراق طلوع طلعتا علی بود مشاهده نشد که چه قدر از نفوس قدسیه  
و هیاهای عزیه که از آن بقیس قدسیه مشرق و مستشرق شده و هر کدام <sup>مات</sup> <sup>مات</sup>  
عالیه و مراتب بالا نهایت شده چنانچه جمیع این خلاق موجودین را س <sup>نست</sup> <sup>نست</sup>  
مثل جناب قدوس که اعلی و ابی هر سدره بودند سلطنتی ظاهر و مشهور  
گشتند که کواکب انجم نام را از آن بخلی و نوا نموده و گذارک طلعت طامور و ظلم  
الذی یکون موجودی اینکم و مسج ذلک که جمیع اینها است با جمیع این برتجیح نمود  
و کوش خود شنیدند و اند و ادراک نموده اند مع ذلک تمسک بعضی را از احوال  
و کلمات حسیه و از نظرک و مرسل رحمت و اسعه حرور و اند اند اینک تا  
از این بجزم خود دیده اند نکت ششم مع ذلک مشاهده بصر خود انجام <sup>ختم</sup>  
نمودید نمون اند که هر دو سوال مینمایند و بعضی در نظون مستغرقند که اگر  
نفسه هوای خود و دلیل او هن از نیت خنکوت آفامه نماید جمیع فیوضاً  
نامتناهی الخیر اتمی و محدود نماید جمیع بالطوع من دون که اخذ نماید  
و مسموع و مشهود خود را کان امکن فرض نماید صلوات بر جبرئیل و میکائیل  
بر چنین نفوس ضعیفه مضطره غیر مستقیمه که باید که در <sup>سنت</sup> <sup>سنت</sup>

بشمال ظن و زلفت میل نمایند مثل ام ما ضیة که جمیع فبوضات متناجیر  
 ظهورات غیر منتهیه الحیة بظنون و هیئت خود منتهی نموده اند و عبود <sup>هوا</sup>  
 خود من در راه دور و خواهند بود و حال آنکه در جمیع کتب التالواح و بند  
 و ادیان و صحیف و دفاتر تصریحاً من و ن تلویر ذکر عدم تعطیل فیض و ایض  
 و عدم تا غیر منقطع فصل فصل و عدم قنای ظهورات مالا ضیة مذکور و  
 مبسوط است و مع ذلک حال جمیع مرتبه الارض را مشاهده میشود که  
 تجرید و انقطاع فیض و فضل مقرر و معترف بلکه راضی و مسرور و بیخیا  
 اهل فرقان باسمانی چند کرم و در مضطرب غم و اندیشه و ثمره  
 کشته و از جوهر اسماء و موجود و مظهر او که الحراسمیه و صفیه تجرید اسم  
 مبارکش موج و متلاطم کشته غافل و محروم مانده اند و آفته هیر  
 مریدان الی صراطه و آفته هوشاری السبیل و آفته لحو المیده و المعید  
 و الیه و بعد از آفته العبید و آفته لحو العزیز الجمیل و از هم ابر بیانات <sup>منه</sup>  
 مستزیده متقنه حکم که گذشته خوان طلبت احدیه و شمس آتیه  
 در جمیع بیانات و ابان و خطب که از ان سما و مشیت و مطلع <sup>الم</sup>  
 و حکمت نازل و ظاهر شد از سلطان خفیب و حقیقت لاریب که  
 مقام خفیه باطنیه رغیبیه است طلب فرموده اند که در هر سنه  
 مراتب ظاهر فرمایند بلکه در هر شهر که بلکه در هر ساعتی مع ذلک  
 حکمونه میشود که هر نفسی بخیا خود هو می نماید و اسرار الله احد

و صمد

نماید متعالی غامم بعرفون وبقولون سراب فایز اکان لم یکن <sup>خطا</sup>  
 نما وکبوتراتی سبحانی شتاب بر نفسک وروحک وقلیك وبعلاک  
 الی الله الذی الیه تنقلیک ورسولک ولا تلقت الی شوی الظالمین  
 والمشکین ثم اشکره فی کل حیثیک بما انزلک علیک آیات ما لینی لعل الناس  
 کانوا باایات الله ان یمتدوا واریح ودر افتار اکران سخن تشکیه این  
 کلمات معلنه محاکمه در هبوب و مر و راست التفات نمودن از بیج  
 سیانات شبحیه الملیه و کلمه غیر مسموعه مروده تعادل نما و این اریح امیرک  
 در هبوب بویه و خواهد بود و لکن احدی شاعر شده و حیات کل  
 من فی السموات و الارض از او لکن کل یحبوب الی الخیر فطره و  
 سیارح طیف و اکر بر حیای مشرقه منیع لایحه از رای وجود  
 موجودات منقطع شود کل را لاشی محض خواهی دید بل معدوم صرف  
 متعالی از این هبوب روحانی که با قیاس و شعور و التفات نیاید و  
 ان محدود شده ام بزل بر اجساد منیه و عظام رمیمه و هیا کل بایه  
 وزید و خواهد و زید خواه احدی ملتفت بویه و یا ناکل در شجوب  
 مانده مثل نسیم ببع بر جمیع اشیا میوزد و بر کل موجود علی الارض  
 مرود می نماید و انضیکه در نور غفلت مدهوش شدند و از آن جهت  
 الهی عیوش بر هر مرود مینماید و لکن هنیئا لئلا عرس چه که  
 غافلین ام بزل عند الله مرود و غیر مقبول بویه چنانچه مذکور شد

اليوم جمع من بان في البيان ونون ان ارضل مختلفه مامورين بدخول در ظل  
 سدرة مرتفعه و البحر منظره و كليه جامعه و حجة محكمه و دليل و انوار و سبل  
 مشهوده و مقتر و مقتر و مستقر از برای نفس بنو و نیست و جمع بنفس  
 خود مكلفند باین امر بدیج منبج و دیگر آنكه اقرار بر این كلیه منوط و  
 مشروط بتصدیق نفس بنو و نحو اهد بود خواجه بر هر ذی بصیر و شایسته  
 و واضح است چه میشود كه مسئول عنه خود در غفلت باشد چنانچه  
 قرآنیة بهمین جهت تا لم یوه از محل و حی الهی و مصرن و منبر فیض  
 مطلق ربانی بحر و روانه اند و جمع چشم و گوش را بقول و فعل و سوا  
 خود معانی و منوط داشته و نظمه وجود و جمال مضمود و روح مع اللطاف  
 فناء در مواضع عدلیه از بیان مدانی مقام و عرض حسن و گوان و صابا و سبحة  
 تا كیادت با بیخه فرموده اند خواجه در يك مقام صغیر فایده كمال اهل بیان كمال  
 یوم طهر و مشرفه شمس عز احدیه نمایند باید خود بنفس خود مابستند تا  
 تقرب جوید و مقام عزمان او كه حقیقه حبت بدیعه و رضوان احدیه  
 است بعقل و فواید و مع خود حاصل نمایند آنكه خود را معانی برود  
 قبول و سوا و صفا كذا رند و این مقام ترقی داده اند و مخصوص در كرم  
 كه اگر از خروافات من دران یوم موجود باشند و انكار نمایند هیچ ایشان  
 ممنوع شده خود را از فیض سماء عز مجرم نمایند چه میشود كه ایشان  
 نظر با سبب غایبه و باریاست ظاهرها از قرب سده مجرم مانند

ودر مقام ذکر میفرماید که در آن یوم شیئی محتجب نشده که شاید  
 نور منیر محتجب میباشد و انصافاً محض و اما یوم مجید الله و غایت  
 تکون من الشائین و استوعبوا فی عرفه بغیر لان رقیله امانه و  
 اثباته انتم من الموقنین و آیا که مایه البیان انتم لا تمجیو انکتب  
 لو کان ملائک السموات و الارض من الکتب المحکمه و الا آیات المذکره لان  
 و نه لریسوق علیه فی شئ و کذا کذا فاعرفه انتم من العارین لان  
 کل ما فی الکتب و التصنیف و التزیین من الکلمات الطائیه و المحکم الیه  
 کلها لیت بقوله ان انتم من العارین باری کمال حفظاً از حق  
 و مراتب بویه که بحفظ مملطه مهوره با بقطر میز ان غائی چه  
 دون ان نزد و مذکورنه سبحان الله عما انتم تقولون مقصود از ذکر  
 این کلمات انکه مبارات و افلا حاطه و اخذ نماید و در حین اشراق شمس  
 مشرقه تمسک بر دو قبول احدی فمائی باری تمسک با حدی و نخستین و  
 خود را بکینونت خود با اشراق شمس خود و فضل اقبال نما که همان  
 اظهار انکل لائل متقنه و اعظم از جمیع حجج محکم بویه و خواهر بود و  
 این مضمون در کتب منزله مذکور است حال ای اهل ظنون و هروف  
 بشور احدی در خلق امر الله و همه کلمه الله تفکر نماید که شاید انصر  
 صدقه و حجابات فلیطه ما بین شما و غره من ملوک انما عابد کتوبند  
 و از هر این مقام گذرشته انسان با مجنون است و با عاقل مجنون حکمی بار

راجع به و با بری عامور نه و عادل که صاحب عقل مستقیم و فوار مستقیمه  
 و بصیر و با صبر و وسیع سما معرشته البته استعدا عرفان از شمس اقبال  
 در او بود چه اگر صاحب بن مقام اعظم می بود ما موربان بر معظم و  
 کلمه ام نمیشد که آن یتیم الله که حجته و بظهور علتی که سبب عرفانه لیکو حجته  
 بالغه علیکم لحدانتم فی آیات الله تعقلون باری مختص کللم و جوهر  
 ان انکه الیوم بر هر نفسی که از او واجب است که تمسک بظنک هدایت فوج است  
 که شاید از غرق بحر نفس و هوای و وهم و لغوون اهل بی و فحشاءات <sup>هینا</sup> بایند  
 للمستقرین بطنه السدره الاحمیه و المسترو حین عین الارباح الاحدیه  
 و المستقبلین لهذا النور القدیمه و هر نفسیکه در مغرب بعد مستعد  
 بر ایتموضات این سیلاب مرتفعه و خام مسیحه البته از جمیع جهات آفاقا  
 معوج القدس و نعمه ان اقرب من ان او را احاطه فرماید و جمیع مقاصد  
 متعالیه و کلمات جامع و مراتب عالیه که در او مکنون و مستور بودمان  
 نفس او با و ظاهر نماید و از قلب او با و الفا فرماید مثل در خیره مشاهده  
 نما که چه مقدار خسته بودن دارد و لکن چون در ارض ظلمیه و مدینه مقدسه  
 مقربان بدین بیت شمس و هبوسا ریاچ چگونه جلوه های مستوره در  
 از اعصاب و افان و اذقان و امان از نفس و نفس و مشهود و ریغ نما <sup>حال</sup> بایند  
 ای تمیان جهات و هتیه مستعد این خنجر اکبر و فیض اعظم شوی که بر شمس  
 از ان نعمتهای مکنونه و لسانی محزونیه از صد و ضمیمه ظاهر و مشهود

كرد ان رحمت بزرگوار و مشهور و زنده لازل ما بوس مباشر انك اني  
 من روح الله لا القوم الفاسقون و ديگر سوال شده بود كه همسر  
 جناحان در چه مقام ظاهر فوالله تكاد السموات ان تنفطن من قولك  
 و تنشق ارض الاراة و تنبلك كل جبل شاخ عظيم بت الباهة الذي  
 رسواك ثم ارجع اليه عن قولك ثم استغفره عما ظننت في نفسك وكن من  
 الثانيين اما انك لا تذكر مثل ما ذكرت لان بذلك مضطرب يكون في  
 نزل اعداء الخارئين و لما كان العبد في حيايات من اجل اوبديته  
 او حيز من حيايات او يكدر شتايه لدا عطر طيبك من هذا اليباب المطا  
 المنير عليه ما اراد الله لك لا على ما كان عليه لبتكون من الشاكرين و قد  
 في نفسك ان لا تسأل في مثل ذلك عنى ولا من غيرى ولا يحضر مثلك  
 لا فرك لك عليه وكن في حصن عصيم ان الله ولا تسأل عن اشياء  
 ان تبدلك نسوك فاقبح مما اظيرناه لكم في سنة الثمانين و من قبله  
 التسع انتم من المؤمنين فوالله لو لو لم يكن حبوايك امسكت زما  
 القلم وما اطلقته الى ابد الابدين لئلا يرك على ما حرك عليه قلبك في  
 الله عما اردت و نفسك فتعالى عما سكب به السن هو لاه الفاضل انك  
 اماك ما عجب لا تذكر ما نزع به ضيق الخليلين ثم صرح المؤمنين ثم  
 الخارئين و لو كنت قابلا في نفسك لا مرناك ما استغفر الله و لك سبعين  
 الف قرن من قرون الاولين و ان كنت مطيعا في الزخار لا مرناك

بان تنشق قطارا من الذهب جراء خارج عن جفك وظهر من قبلك  
 واما كما حاكين واركنت ذات حيد قوية تجلدا كالفجلان جرا كما  
 سلت لتكون من المتعصبين هل ينبغي للعلقة بالمثل عن كذا  
 لم يبلغ العرفانة كل ذي فضل يفرج اوله اربابا بفضيل عن رتب الارباب  
 فقال عن كل ما اتم عليه وعن كل ما اتم عنه لم يتا ملين هل المفقو  
 ذكوعند سلطان الوجود وتعدد تلقاء القدم او اللغابي بان يرفق  
 المحجور والبقا مقر قدس منسج وان لا يعنى لوجهه رازي ويرت الشمس  
 باسرها ولا يدبان بكنفي مما يتجلى عليه من حرارة التي كانت من ارضها كذلك  
 فاعرف شائك وشارت التالين واذ العلقه حق لها بالمثل رتبة مقام  
 المضغنة وكذلك المضغنة مقام العظام ثم العظام مقام اكنة اللحم  
 التي يبلغ مقام الذي قدر له في رتبته ان اتم من المدركين والمضغنة  
 لو يسئل عن الله بان يروضه في الحين المقام كل ما يخ علم هذا الطيب  
 منه مردود اليه لانه لم يسطيع ذلك مردود ان يتعاضد للظلمة  
 التي ان يصل الى هذا المقام العالي المنج فانظر في البديدين في الارض  
 ثم يفض عليه مشهور معلومة ويديره اثاره التدبير بما قدر الله من فض  
 الاض الى ان يخرج منه كما اتم تشهدهم فيكون من الشاهدين ولما  
 اخبره الارض ليرغب به احد الا بان يبلغ المقامه كذلك فاعرفوا حكمة  
 الله ان اتم من الطالين وكذلك فانظر في الشجره اذا خر من رتبته



الحين الا بان يعرج المراتب التي قد اذن لها الا بان يقول كثر من جرح ولو  
 ان تلك بقدر بان يظهر كل ما كان وما يكون فكيف من الطين لا يذهب القاب  
 المقدم العليم الحكيم ولو نشاء ان يعجب من القصة خلق الاوثر والاخرين  
 اقل من الحين لمقدمه انما هو المقدم للمدبر الحكيم العليم ولكن لما قدر  
 لكل شئ مراتب ودرجات ومقادير يجب بلوغ كل شئ مما قدر له من هذه  
 المراتب لتكون في حكمة الله المفضلين وانما فاعلم ان فضلك  
 بان يزو كل شئ في مقامه على ما هو عليه لتكون على صراط عدل مستقيم  
 والى لما اجد حتى اباك او صلبك بان تحفظ نفسك في تلك الايام التي يند  
 كل نفس سكرها وكانوا غرغلة صبين لان الله خلقهم وندمهم ما انا  
 فاحياهم ثم اجبتهم لغرغان مطهر امره واذا اكلمهم مستجبون وغفوا بما  
 عندهم من الشئون والاوهام ثم اعرضوا بالقرن خلقوا له ولا يشعرون  
 ومنهم من يعرفوا كل ما الله خلق كل حين ثم عن جهالة هم معرضون ويتكبرون  
 بما نزل في السنان ثم في انفسهم لا يعلمون ويشهدون انفسهم في اعراض  
 وهم في اسفل السجيم لو كانوا يشعرون وبامر من الناس بالبر ثم يدينون ان  
 كما انتم في اعالمهم تشهدون وينبئون انفسهم ان الله ثم على حيا  
 يتكبرون فانظر في تلك الايام كلما سمعت ونايت في ايام الله  
 من قبل بحيث ما يدنا من ان انتم تعرفون فلما حاتم على النبي  
 يكتب شهودا اعرضوا ثم استكبروا عليه على ما كانوا عليه ان

يسطيعون واعرضوا عنهم ثم استدلوا بما عندكم من كتاب الله  
المهمين القويم في كل يوم اتخذوا من الفرقان ما به يستدلون <sup>باعتقادي</sup>  
بالحق كما انتم من هؤلاء تشهدون بحيث <sup>يكون</sup> السنتهم بالباطل  
ويقولون هذا من عند الله وما هو من عند الله بل من انفسهم <sup>اشفقون</sup> لو انتم  
ولو كان من عند الله لعرضوا على اقصا الذي خلقتمهم وسوءهم وكذلك  
سؤلتهم انفسهم ما كانوا يكسبون وفي كل يوم يتيكون بكلمة  
من الكتاب ويعرضون على الذي منه ظهرت صفات الله العزيز  
المحجوب قل ان يكفيناكم بعد ظهور شيء ان انتم بكلية تتكلمون  
قل كل الکتب تشهد بذلك وكل الصفح دليل عليه ان انتم تقررون  
بحيث لم تجدوا في الکتب حرفا الا وقد شهدتم في نفسها بان هذا  
الحق من لدن عزيز قويم ومن دون ذلك استدلكم بما لا اله الا الله  
بالصدق الخالص ان انتم تصفون لو كان عندكم الف كتاب في هذا  
في هذا احصاءه بل يكون على قدر الذي انتم لو تقيدوا بالحق  
وفي ظاهر هذه الکتب انتم تشهدون فتدلون بما فيها على ان عندكم  
كما ان كل الملل بمثل ذلك يقولون ربنا يتكلم احد على غير ما عندكم عما  
عرفتم من حكم الكتاب اذا ما تقولون انما تشهدون بالذي جاءكم <sup>الله</sup> بايات  
المهمين القويم كما تشهدون حينئذ بالحق ويا بصارك انتم تنظرون  
ان ترجعوا <sup>لخطا</sup> انفسكم بحيث قرئتم كتب الله وما عرفتم

المتصور وهو حرة عليكم ما يلاء الغافلون كما ان بعدتم من سبيل  
 الله حل من دان في الفرقان استدلوا من الكتاب بان الرساله والنبي  
 ختمت به ولن ياتي بعد احدنا برافقه وشرح مرجهه وهذا ما  
 با بصاركه وشبهكم عنهم فسمعوا وانتم ما يلاء البيان كنتم منهم  
 استدلتم في ايامكم وكنتم به مستدلون لان جاء على الحق اذا برح  
 ظنونكم وعرفانكم الى انفسكم واسرق امر الله بما اراد بقوته كن تكون  
 كذلك فاعرفوا الامر في تلك الايام الى اخر الذي اخر له انتم  
 تكون فيما رايتم وتكون من الذين هم بما صيرون لموقون  
 قل الله قد ظهر الحق ولن يحجب كل ما عندكم ولن يصيد شي مما  
 في السموات والارض وينطق الحق على صوته في جهنم  
 والخلق ولن يخاف من احد كما انتم فتمهدون وانتم ان تقولوا  
 لتروا في سدسوا وان له اخذ عما انتم تعقلون والحين كنتم مثل  
 لكم شدا ما الفضل لعل انتم به بما تحبون فالتج على ما هو  
 يكون على مقامه وان لن يتوجه اليه احد لياخذ من الماء او يترج  
 منه لثابه هل ينقص عنه شي ان انتم تعلمون وكذلك الشمس يضيئ  
 على ما كان وان لو ينظر احد اليها هل ينقص عن اوزها وامر الله  
 اذا تفكر واف حكمة الله ان انتم تفكرون بل كل من يتوجه اليه  
 هذا من فضله عليه لانه يذفع منها ما لا ينفع عن وجهه

وكذلك ضرب لكم الامثال لعل انتم تفقهون يا قوم دعوا ما عندكم  
خذوا ما عند الله بقوة من عند ربكم واياكم ولا تتجهتوا ثم اصتبعوا  
بصبح الله في تلك الايام ثم دخلوا في سرايق الذي ارتفع بالحيوان انكروا  
عليه وكونوا من الذين لا ينضمون لوجه الامم ولا شماتة فاسق ولا اعراض كل  
معرض يروى فلما نشأ هذا اليوم بطرف القدس عباد الذين هم يدعون  
الايهان في انفسهم بانهم احبوا واعترفوا من قبل ذلك انهم كذبهم  
وهم لا يشعرون اذ اذكروا فضل احبوا اليوم كل من في السموات  
والارض عن بارئهم هل يرجع اليه من يرضى لا فوسعة اقطاب القوس  
بل يرجع كل من خيرا الى انفسهم لو هم يعرفون وانا بذلك اوردت نفسا  
في طول الذي لو يقاسر بعلتوسر والذو لو يطرف في شمسك منه على الوجود  
وعظا هم وكلهم ينصعونون قل سبحانك رب يا محبوري تبني على  
امرئ ثم اجلده من الذين انفقوا اميتا نك وما اتبعوا اصنام طغوتهم  
ثم جعل لهم مقعدا عندك وهم من ذلك رحمة والحمد لله عباد  
الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون اي رب لا تدعني ينفيد ولا تسبني  
محرورا عن عرفان مظهر فضل ولا تكتبني من الذين هم غفلوا عن ربك  
يا جليلي الهي من الذين هم الى جمالك ينظرون ومنه يستلذون  
بجيت لربك لو انا منه بملكوت ملك السموات والارض وبكل  
ما كان وما يكون اي رب فاصحني في تلك الايام التي اخبرت  
النفلة

كل سكان ارضك ثم انزوني الي خيرا عندك وانك انت المقدر  
العزیز الکریم الغفور ولا يتبدلن<sup>ي</sup> الي من الذين هم بالاذن حتماء وبالعزيز  
حمياء وباللسان بكاء وبالقلب هم لا يفقهون او رب خالص  
عن نار الجحيم والهووى ثم ادخلني في جوار رحمتك الكبرى ثم انزل<sup>علي</sup>  
ما قدرته لاصفيائك وانك انت المصدر على ما تشاء وانك انت المهيمن  
القيوم وانتم يا اولياء النبيان خافوا عن الله ولا تتجوا هوكم ما تسبوا<sup>عليكم</sup>  
الله فيها انزل في كل الالواح من ميثاء عز رفوع فل عند علم كل شيء ثم  
غيب السموات والارض وعلم ما كان وما يكون ويعلم ما في قلوبكم ونفوسكم  
فما تحفظون ان تجسروا<sup>عليكم</sup> من الله ربكم من شيء ولا يغيب من علمه  
شيئا انتم تعرفون وان نريد ان يحفظك الله من كل فتنة وعن هو لا  
انق الله حقا فانه ثم اعرض عنهم فوكل على الله المهيمن القيوم قل انا انظروا  
ما لله وما لكم به وسدد بكل ما جازا به من كل شيء اذ والواحد وير  
مكون وما نزل على محمد رسول الله وما نزل على علي وما كان عليه  
وما يكون وما نزل وينزل حينئذ من امانت الله المهيمن القيوم<sup>عليكم</sup>  
وصينك من قبل حينئذ تكون من الذين هم موقنون قل هذا  
سبيل الله انتم تسبيل الله تنظرون وان هذا دليل ان الله<sup>ل</sup>  
الله تفتنون قل هذا حجتى ان الله يحجز الله تفتنون قل هذا<sup>الحق</sup>  
الله والسموات والارض انتم تريدون ان تمروا قل ان بعد

الله احدهما من هذه الايات المنزلة المرسل فابق حجة بعد سالتهم  
 انما بقطة النبان ومقبله محمد رسول الله ومقبله ابن مريم من  
 موسى النبي الى ان يرجع الامر الى الدين الاول انتم تنصفون ثم  
 اعلم بان اليوم من توقف في هذا الامر الطالع فقد توقف في كل  
 امر انتم تعرفون ومن ان يؤمن بهذا فقد كفر بكل من قبل الي  
 ان يفتي الى الفطرة الاول وهذا الحق معلوم فكل من نكث تلك ان  
 لن تؤمن بقطة النبان هل يصدق عليك حكم الايمان ما جد من رسل  
 الله من قبله وكذلك ان لن تؤمن ما جد من الرسل الى اخر الدنيا  
 اخر له هل يصدق عليك حكم الايمان ما جد منهم فبما ان الله عما آت  
 تقنون ولا شك ما بن ثن يصدق الايمان لاحد الايمان يؤمن بكل  
 ما نزل من عند الله وانزل وهذا ما نقر على كل اوج مسطور  
 كذلك ما عرف امر الله وسنته في كل الاستصار لعل ان يشترط عليكم  
 الامور فانظر واذا المظاهر نسبتهم الى الله فيما نزل عليهم الايمان  
 بهتلفون لا تشهد في التمسك الالهة المحلى ولا في التزويل الاشارة  
 انتم تبصرون ثم تشهد على كل ما هو في حكمه ليطهر تلك النبي  
 وتكون من الطاهرين لان الله جعل بحكامهم مرات انفسهم و  
 على كل واحد على قدمه ما لبوا الشمس وكذلك انتم فاشهدون و  
 هذه المراتب يظهر مراتبهم ومقاماتهم وكلامهم عليهم انتم

كل ذلك مراتب في مقامات ظهور المراد عند تجلي الشمس ولكن عن الشمس في  
هذه الايام انتم لا تستنون ثم اسجدوا بقضائهم بزل كان واحدا في ذاته وواحدا  
وفضائه وواحدا في افضاله ومن وز ذلك ان ثبت عليه حكم التوحيد  
مصدق بغير ذاته عن المشلية والتجريد انتم تفهمون انك ان لا تشرك  
بالله ولا تدع معه لهما اخر ولا تحذله بشريك ولا شبيها ولا وزير ولا منكر  
وهذا حق الايمان انتم تعلمون وانا نصيبتا له عن ذلك فصيغنا عظيما  
ولم نراك ما نستغفر ربك وترجع اليه بما اكتسبت انا صلتك في ذكر  
هذا الامر المستور وهذا الكثر الخزين ولكن بما صعد هذا الطور  
هذا السماء الى مقام الذي يشهد كثير في ظله ووجدك في ارض  
الحجر لذي الملق عليك ما يروى الله من قلمي على قدر ما كان الناس يفترون  
ان يعرفون فاعلم يا اولاد الله انك ما انقطع عرشه فيضه بفضل من  
كل ما كان وما يكون بل خلق كثير وقد رفيه كل فضل معروف و  
ما لا اطلع به احد انتم تفهمون وهذا مقام استعدادات التي  
قدت في كل شيء ويعلم منه على مرور الايام الى ان يصل الى غاية ما  
قدرة كما انتم في كل شيء تشهدون وانك ان قدرت ان تنفخ عن كل  
ما سمعت وتصعد الى هذا المقام العظيم المحمود فاشهد كل اسمها  
شموس مشرقه كما انتم الاسماء وكذلك لانها الشمس مثلا  
واحد من اسم الله فهو كرمه وانتم الشمس في مقامه وتجلى على من

ويظهر على كل شيء انوار هذا النور على ما كان عليه كما انتم تشهدون وان هذا النور  
أولا فاشهد في الاشارة بحيث تجد في كل انسان اثر تجلي هذا الاسم والنور  
اتى في بعض نبيهم على حد الكمال ويكرم عن نفسه في كل ما رزقه الله وعلى اقرب  
واجبائه وعلى الذين هم الشبه بقرين وكذلك على كل من دخل في الايمان و  
من دونه على كل عاقل ومحبون وفي الجنان تجد على هذا الكمال بحيث  
يكرم عن نفسه والذين هم كانوا اولي النسبة والقربة ويمنع عن دون هؤلاء  
وفي البعض تجد الاكرام على نفسه والمنع مما سواه كذلك ما عرف مراتب  
ظهور هذا الشمس في شان الصياكل على ما علم يعلمون فحينئذ ان ينظر  
الطيفه والذوق قرابة بل ينظر بطرف الفضل بحيث يكرم عن نفسه  
ودونه ولا يلتفت الى جهة الاوجه الله المهيمن اليقويم ويكرم على انفسهم  
ما اعطاه الله سبحانه من احوال الحسنه والصفات المنيرة والارباب المدعو  
والاموال المحبته على نفسه ودونه اليك عن هذا الشمس تبما مياها ويكون  
من الذين هم انفقوا بكل ما عدهم في سبيل الله العزيز المقدر المحبوب  
وانك لو نظرت الى كل من في السموات والارض لرصد شيئا الا ترى  
تجد فيه انوار هذا الشمس لا من لولا بلها ولكن انما مبداء هذا  
انتم تشهدون وكذلك فاشهد تجلي هذا الشمس في دون الانسان في كل  
ما خلق ثمفة تشكرون في الشكر كيف يكرم عن نفسه ثم يظهر منه  
من فواكه ممنوع هذا انوار هذا النور على خيران انتم توفون وكذلك الى الارض



يكره كل ما اغزته الله في بطنها من كل شيء وهو التسلسل وانتم فيها <sup>كبار</sup>  
 وكذلك انت فاعرف كل شئ من الاسماء كما علمنا لك بالحق لتكون من الذين  
 يعلمون وفي حكمة الله هم يتفكرون ثم اشهد ظهوره في الشمس من اسمه  
 المدبر في كل شيء عما كان وما يكون وتشهد ظهور هذا الاسم ومن دون  
 من الاسماء في الانسان اسمها واكملها كما انتم تعرفون وتظنون بحيث  
 يظهر منه كل التدابير ما برز من لدن غير ذي قومه ولربك هذا الصلابة من هذا  
 الاسم المبارك المشهود ومخصوصا ما جدد في احدكما انتم في غير الحق  
 من الفرق المختلفة فتعبدون وتشهدون وقد بلغوا في التدبير الى مقام  
 الذي ما سبقهم ابدى احد هذا من فضل الله عليهم وهم لا يشعرون  
 كذلك سبقت رسمته كل الموجودات واما ما فضل من ابدى الحق الى  
 ان يتبين الى جاد محمده فلما حمدوا هو لآء في ظهور هذا الصلابة  
 وانضمهم وقابلوا هذا الشمس ما انعمهم بذا الفضل من هذا المقام <sup>هذا</sup>  
 من منزلة المسبوق الذي حاطت كنهه ولكن اكثر الناس هم لا يحيطون  
 ولكن هو لآء استغلوا هذا الاسم في هذا المقام وغفلوا عن ومنه  
 من اسماء الله الحسنى ومظاهرها كما انتم تشهدون ووقفوا في ذلك  
 الشأن ثم اعتكفوا عليه على ما هم يريدون لا على ما اراد الله لهم ولذا  
 كتب اسمائهم من عبدة الاسماء مما كانوا عليها عاكفون لان الله  
 اراد من هذا الاسم تدبيرهم في منبهم في الحقيقة الاولية وهم اجعلوا

عن ذلك كما انتم تعلمون فلما امنوا بمبظاها المعدك ثبتت بايمانهم ما بلغوا  
الى حق التدبير من هذا الاسم المبارك المحبوب ثم انظر تحيلا هذا الاسم  
في الزاب بحيث كلما يودع في جوفه لم يخاف فيه ويدبره في ايام و  
الى ان يبلغ مقاسه اذا يخرج عنه بظرا زلون محبوب كذلك فاشهد  
نحلي هذا الشمس من هذا الاسم في كل شيء لتطلع نسيم من الاسماء و  
تكون من اثارهم باسرا الامم مطلقون والى لو انك تسمون الاسماء  
وتحليا شاعرا ما قدرنا الله على ان يخلق الاخر له ليدتجان انتم تلو  
ما كفيتم بما بيناه لك وانك فاكف بما قدر لك من هذا العلم المكنون و  
فتحنا على وجه ابواب العلم والحكمة فهما الفينك ما الحق يخرج من هذا العلم  
ما تريد من كل علم مكتوم ولو تريد ان يخرج من كل باب مائة الف باب  
تقدر ان تقابل هذا الاسم المستور الخزون الذي يتلى من يدى الزعام  
ما امنوا بالله طرفة عين ولو انهم في انفسهم جوهر الايمان يدعون قال  
ان العلم بظاهر من حده وانه طوع الحق عملاء الصلوم ولو احدها في علوم  
الاولين والآخرين ولن يدخل في هذا العلم ليريقبل عنه شيء ان انتم  
كما ان علماء الانجيل حين الذي ظهر حيدرنا الحق ما قبل عنهم من شيء وكلامك  
في البيان فانظرون اذا جاء على الحق ما نفع علماء الفرقان عليهم الا  
لم يدخل في تلك ان انتم تشعرون وكذلك فاعرف من اولئك ان  
كلامه الاخر الذي لا اخر له ولكن من الذينهم ببصرا الله في كل شيء يتفكرون و

ما في احد لم يكن عنده حرف من العلم ويدخل في هذا الشك ان العلم من كل  
 عالم في فنون لان العلم الذي لم يزل كان مذكورا عند الله فهو خزانة  
 عرفان مظاهرها انتم الالوهة تنظرون وتجربون كل ذلك  
 في البيان انتم تقرؤن ولما قيل في الآخرة ما حركه عليه <sup>العلم</sup> العلم  
 التصوير قل ما يذاه البيان لا اعزوني بما نزل على الآيات هو الله هذا  
 لم يكن متقى ولكن الروح يقومون في كل حين انتم ختمتموه وانكم لو  
 تقدسون نفوسكم لتسمون ارباب الله تسبح من هذا المسلك المسمى  
 ولكن لما صنعتهم انفسكم عن هذا الرضوان الروح وما شئ كما لا يجزوا  
 ام الفرقان راية الله المسمى التصوير وانك انت يا ايقا التابل تفكر  
 فيما القيناك وخذ لنفسك ما تريد وانك انت اردت من الشمس هذه  
 الشمس المشرقة فقد اظهرنا لك اسمائها واسرارها واسبابها  
 على ارباب الموجهات واسرارها على ما كان وما يكون وان اردت  
 شمس السموم وسلطان الوجود ومليك المصنوع الذي يطو  
 في حوله هذه السموم وخصائرها قل سبحانه ذي العظمة الذي خضع  
 له كل ذي عظمة واقطار سبحانه ذي القدرة الذي يخضع له كل ذي  
 قدرة وارتفاع سبحانه ذي العزة الذي ذل له كل ذي عزة واتساع  
 سبحانه ذي القوة الذي قد خضع له كل ذي قوة وذي عناية ثم  
 اعلم بان دونها لم يبلغ اليه وما سواه معدوم لديه وانه هو المتقدر

العزيز المحبوب وكل الاسماء سبغت بقوله وكل الصفات يظهر ان  
 انتم تعلمون ان ايلان لا ينسب بهذا المقام باحد وانه لا تذكر  
 عند ذكره احد لا تقترن به اشارة ولا حجان لانه جل وعز الشير  
 باشارة غيره ولو يقترن بغيره خلقه انتم تعرفون واراعوا ان  
 العارفين وبلوغ السالطين يرجع الخلقه الذي خلق بقوله لا يكون  
 وكل ما سواه محتاوق بامرهم ومثجل بارادته وساجد لطعته وحق  
 لخصته وكل حده في اوج محفوظه وانه يظهر بالحق كما وعز الله  
 في الكتاب انا الله ثم في امره لا استكون وانظر نومه كما ينظر ايامه  
 كل من في السموات والارض وان كانوا في انفسهم لا يشعرون ثم  
 اعلم بانى امنيت به قبل ظهوره وبعد ظهوره وحين ظهوره وانظر انا  
 بما رى على الواح الله المهيمن الصوير اياك ان لا تذكر هذا الاسم ولا تنظر  
 طر السوء في امره وكن من الذين في كل يوم يستغفرون وانا ضياء  
 عن ذكر هذا الاسم لئلا يتوهم احد في نفسه التراب الى هذه الشجرة  
 المكفون ولئلا تسئل عن احد مثل ما سئلت ولا تذكر احد بهذا  
 لانه هذا مخصوص به انتم تسمعون ما يعلمكم هذا الحماة  
 بما اتى الروح عليهم من كلمات الله العزيز الصوير ما يؤمن لا تعرفوا  
 في الكتاب ولا تحرقوا كلمة افسه ولا تكونن من الذين يتكلمون فيما  
 لا يعرفون فوالله تراب قدمه ليكون اعلى عن كل ما خلق ويخلق

وعن ما كان ويكون وان عرفت بان النفوس لو بضطر سفلت  
انه عرش الله في الارض لان عليه يقبح رجله العزيز المحبوب وانك فالتبت  
فيما القيناك بحيث لو بزلت بماك ولا تكون من الذين لا يعرفون  
ويستبون هذا المقام الى الذين يريدون فوالله هذا خطأ لم يكن  
في الامكان كثير اتقوا الله ما قوم ولا تشبهوا دعا عما حدث في كتاب  
الله المبرهن القيوم سبحانه اللهم يا الهي انت الذي اخصتني بل انك  
ثم شغيتي عن اظهراها بين بيتك واخذتني على مقام الذي صرتا  
عن اظهراها من اسرار حكمتك بما ظهرت انا را الغفلة فخذتني لان  
يا الهي ان اكرم عن الناس ما اعطيني محبوك لاكون في تلك الحالة كافر  
سبعتك وان احدث علم ما اكرمتني بفضلك اذ ارفع ضيقك اذ  
وصرف عبادك ولم اركل ذلك الا منك لانك بعثتني واظهرتني في  
التي ما بعثت فضلتها احد من جفوتك ولم امد بذلك من شهوات  
فضلك وتهديك ومشونات امضائك وتهديك فوعظك اجتوب  
اشهد بان علمك ما اعطيتني ما اعظم واشد من شهوات الامام لان بعثتني  
محصن كل العباد من كل مضيق وشريف ولكن اتي مع شرفي وقصر  
وضرتي وسكنتي لاكون مستقيما على امرك بحولك وقوتك ولو  
لو يقبل احد هذا الوجه طلبا للقائك واشكرك بما اعطينتني واكرمتني  
من استقامته التي لم يقدر احد ان يرد هاهنا مقامها ولو برفع طاعتها

سيوف المكرين واعراض المشركين واشهاد بان ذنوبهم هذه <sup>تستحق</sup> الاستغناء  
 الحير من عبادة القليلين وبذلك يستمر عليهم ويستكن نفسهم وان اشاهدوا  
 من في السموات والارض الا كصف من الطين بل احضر من ذلك الا  
 من دخل في ظلك في هذا الاسم لام الاعظم الذي به انقلب كل الاسماء  
 وتغيرت كل الصفات في جبروت البداية لانهم لم يزلوا من فوقك اذ لم يكن لهم  
 شان عندك ولا لم يذكروا يدريك اذا اسئلت بايجري بان لا تزل قد  
 عن امرك الذي لم يتصور ومعه شئ ثم تثبتني بجودك وفضلك ثم انقطع  
 عن دنوك وانك انت العزيز القادر العليم الحكيم القيوم وانا كما ان  
 تكتب هذه الواج بالفارسي واسئلك الله العلم عنه وارجمه الى النار  
 عرف مبين للذات القبيحة من سر الالهم والحكمة هذا الانسان ثم ترجمه  
 لسان الاجيبيس ليتم عليك حجة الله وبرهانه وودليله واياته لعل  
 تكون من المقلبين الى الله الذي خلقني واباكر ولحق لمن العابدون  
 والمجرب لله رب العالمين وازاي بيانات مشرقه واقف ببيان معلوم  
 ومبرهن شده كه اطلاق اسم شمس به يريك از نظار ابراهيم مشرقه  
 مدكون من اولي الحكمة شده وديشود پس اگر در بيانات منظر  
 احديه ومطالع قدس همدية ذكر شمس ملحوظ ومذكور شود مقتض  
 اين شمس مشرقه وانوار منير حواشدي بويلا من شمس وريك و  
 ديكر انكه برضا حيان علم وحكمت وفطرت سليم وطيفت منير

معلوم و مبرهن نموده که در هر سطحی در هر عصر بیکه کشف است  
جلالی از وجهه جبار شد و صنعت مستور عتقتم غنیمت منستغنیان  
غیب ظاهر و مشهور و کشت آن شهر و حقیقت ربانی بر سر  
جنبه الحسیر را بنور او با بیدار دان نمود چه که در او نور فلان  
یوه و خواهد بود و مشاعرات مستور آن کفر احضار از بیانات  
مشرقه او در آن میشود اگر چه بجز حد بدعتی از مشاهد  
ظهور و تزیین از جمیع ما بطریق منتهی آن مسئله از دست  
نمایر چه که تجلیات آن مشرق مشرقه است از آن است که  
المنظار عارفین مستور نماید و فرجات از بحر اعظم این  
اخت که از آن باره مقررین چنین بگوید و لکن چه ناسی  
در معارج علم و ایمان است از این تصور عقل و وجود غیر  
ضغایب بر کل وجودات با آنکه از سماء استیت و بیانات مشرقه  
از افق فضل و انبیا خود مقرر فرموده اند که تا هیچ ناس از  
و ادانی از این سحر که از غیر بالضره و ابیت مشرقه در دیده  
آنم را او را که نمایند که از آن من فضل علی المنار من و  
بذلک بوده و بنویسد بود که شاید از زمین منات و تاثیر  
در مستی الحسیر و مفاصل و الا اعراض جمیع موجودات  
جمیع ممکنات و نباتات از آن یکسان خلق شده بود

و دیگر آنکه در بیرون ظاهر و در آن نیز اعظم شمس و صندری از هر نفسی مخرج  
 می شود و بود مثل اگر مخرج منصف الارض از مخرج مشفق سماوی و غیره که  
 منزه است لکن نمایند باری طایفه وجودی بر خلاف آن است  
 بلکه ظاهر شود از احدی را از مسکنه استراحت نماید چه که مخرج امر و غنی  
 ما را به و قبول او مشروط و منوط است و بیایات ظاهر ما از آن است  
 احدیه مشروط و مطلق باری نبوده و اینها هر دو ای طالب با سینه  
 منیر مایه سینه ای و مخرج باری تا آنکه شمس و ماه را در طوری در آن  
 همان و اسنام و هم و کون را بنوعی خلیفه بشکنی و از تقلید و تمسید  
 و تمسید مخالف و منقاد شده مجتاز بی بین و شروت و استقامت  
 عربی و فمائی و دیگر در اضطرارها که اگر مخرج منصف الثبیان <sup>۱</sup> مخرج  
 فی الثبیان است لکن باری نمایند در شرایط ظنی و در حدود  
 دارند که انجمان موعود و شمس وجود باین علامت مذکوره باید  
 ظاهر شود و اینها هر اختیار بر خلاف آن ظاهر شود و حال غیره  
 کرد یا با انفراد را که موعود مستحق خواهد بود از فرمان او  
 متعارف لافو الذی علم هذا القلم من اسرار القدر و غیره چیز تو را  
 کنایت نمینماید مگر کتب بزیل عطوفت او را یاد کند که  
 که ام سابقه باعث کاف بر احنام کتون و هوای چگونه از فضل  
 یوم الفصل و هر مانده اند باری در جمیع حال و لغو اینها



برده که با آنچه در سماء و ارض مشهور و یعنی چیز بیایات حقیقه  
 و چیز امورات ظاهره از شجره معصود و عرفان او که عین عرفان  
 مظاهر اولیه و الاخره الهیه است باز مانی چه کند تا آن  
 ها طایفه کتاب بر تفسیر الهیه مشهور بنامند اگر چه در کتاب فضل  
 در جمیع اوقات مرتفع است و اولاً لفظ اعین بدین معنی و لکن هر  
 مسأله مظهر فرض کلیه نبوده و مظهر بود در شمس و صید و  
 و غیره و اولاً لفظ نما اگر چه اورد ذات خود مقدس از صغیر و  
 نزل است و لکن بتفسیر ضارر و بروج میلهادین متعلقه ظاهر  
 و محلی مثل آنکه در بروج اسد بکمال ظهور و حرارت ظاهر است  
 و در وین آن غیر از مشهور و حاکم که بفضله الله در بار رحمت  
 جمیع ارض و ساکنین این احاطه نموده و شمس عنایت بکمال  
 تقابلی و حرارت ظاهر و که هیچ است خود را بوسه و سرشیا از  
 نفسیه و هیات کل بجنسیه جسدیه مشغول نماید و در جمیع حاکم  
 و احوال حق را با فعل شمار رفتار نماید تا آنجا داشته و این کلیه  
 جامع که اعظم کلیات نزل است ثابت و در هیچ نبوده لعل درین  
 الله و امر و اوابت مانی و این است حق خیر و صدق خالص و ساد  
 الحق الا الضلال و هم چنانکه ذات مقدس حق دلیل بر او برده و  
 دین او قاصد و عاجز از عرفان او که هر حق و مستحق چنان

آیات منزله از سماء آسمان و مدلی بر طبع و راسد و درون او مفقود  
 صورت و لایستی سخن و غیر مذکور در این صاحت بوره و کنی با الله تعالی  
 باید در این کلمات جامع منزه کمال تعقل و تفکر مبذول داشت  
 تا از هر بابی از ان ابواب علوم و کلمات جمالی که نهایت بر وجه طوبی طالبین  
 و قاصدین مفتوح شود این مقام است که احدی جز بجز هر طینت  
 و سازج فطرت نتواند متذکره گذاشت و اگر مرایای قلوب اقل من  
 الشعر بنهار ماسوی بیلا بدایا تعالی این نور منبع و اسریدج و دان  
 مرایا منسلج و برشم و مبتدئی نشود چه قدر ارفع واضح است این  
 مقام که جز قدر این صرف نپذیرد و چه قدر عالی و متعالی است که  
 دون تزییه بخت قبول نظر نماید فاه فوق کلاه فاه تحت کلاه  
 فاه ملاء السموات من جنین العاشقین فاه ملاء الارض من  
 ضیج المشتاقین فاه یجری عن العیون مداوح صیر فاه تم  
 اه ثم اه مر اول الذی لا اول له الخ الذی لا یسیر علی علم  
 فاه الذی یظهر فی الوجود فان و یحدث فی الخلق و حشره و یجزئ کل  
 الممکات و عز و ثناء اهل ملاء الصفا فاه احترقت بکتاب  
 و نزلت عنه البلده فاه لریح فیه لا الله العزیز الجلیل عما یستویون  
 عن جهال الله و ظموره و بلعته الله و طلوعه و وقع بین یدین  
 بالذرة التي لریح من بذرة و البحر الذی لریح بله حزن لا یزول

كاف الاخرين وبذلك بدل عیسیٰ کافی مشهور و تر لرت ارکان عزیز  
 عظیم و لکن الناس هم غفلة و سرور و فریح صین کذلک یستلزم  
 عمل الدینیم غفلوا عن ذکر و کفرنا بما عندهم مرایات الله المستدرک  
 القدير والرؤی علی اهل التوب من هذا الجساء المستدرک القديم در این  
 ایام تحبیب کری خود را حفظ نمود که صباد از صراط مستقیم بدو فریفت  
 که غفرت بی هیچ ناسر امضی سب و مقرر لکن بله عرض مشافهت شکر  
 نمود و الامر مشاکرتیک و دو سنده قبل در مدینه و زنده بازل شرف  
 امورات تفرقه بجز دراز شیب شده اگر اقبال مجرمت التیور همان  
 بان و دره مبارکه رجوع کن که شاید نفس خود را از غرقاب نجات داد  
 محقر بقا وارد شوی و از مدینه اسما و مذکورت ان گذشته بمقام قدس کریم  
 که مقام تقلید صرف و تخریب محبت است درائی و بغض ای حتی  
 از ذلت سؤال فارغ شوی چه که سؤال بنفسه دلیل بر تزلزل و عدم  
 استقامت سائل بوده و خواه شد بود اگر چیزی منج دو ست داشته  
 و میدارد که مسؤل واقع شود که اجل اعطای تفضل و اعطای <sup>مستحق</sup>  
 و لکن حتی عرفان را مقام دیگر است و اول اجمع بیصر و قلب و فؤاد  
 نبرد کونیم و مدار کذلک بلیغی قائم المستدرا فی هذا التیور الذی انیم  
 برین حکم المبدء والمطارد و دیگر آنکه سؤال نموده بودی که این  
 عبد چه رتبه و مقام را ارتقا نمون اند و اما آلا عباد امنست با

ورسله و کتب و بکمال ما نزل بر محمد و ما نزل علی عیاله و ما نزل  
نزل جیند و ما نزل فی رزق المستغاث من الذی یجود فی کمال  
من فی السموات و الارضین هنالك تقوی الساعه و ینصب المیزان  
و یفرج الصراط و یاخر الله باسر انتم من الثمارین و یدهد بکلک  
کمال قدره الله فی نعمه انتم من الشاهدین و سنین معدود  
است که هر ان همین الف سنه میکند از تسبیح ملائک و تراวด  
قضا یا که از تسبیح نشد و عده بر این ملائک ظاهره و کمال  
فلان نفس المیکات بسطان و قدره ملائک با جلیه که از هیچ  
عیون و عقول و نفوس مستور بوده در کل حین و جان بوده که  
غیر الله بران مطلع نشد و من دون الله مذکور شد البته  
که اصل بیان چه عقلا و غیرت بایت ظنون افکیر خود را بر این بر مباح  
طیبه احدیه نسبت داده و اجماع مؤدی اند چنانچه گفته اند  
فارد او شده شد این فرشته هم با شیء قادر و مقدر بوده اند که تا  
با اینکه و چیز دیگر و جمع اوقات بسبب ارتقاء کمال طایفه  
بوده چنانچه جمع داشته و دیده اید دیگر اگر بعضی با انکجا ظنون  
حایل شود بین علویهم و صدق هم و انکار از فضله و نفع نماید  
ان امر دیگر است و لا اله الا الله بر سر امور و باطن را هم مثل ظاهر  
فرض نماید و انتم بصر الروح تنظرون و در هیچ این بلائین

در زمان امر و طعن جز عهد و پیمان محضه امری و ذکر از این عهد و پیمان  
 ظریف و نمونه و چنانچه ملحقه شد که این عهد در مدت نوزده سال  
 مدینه السلام با جمیع اهل آن ارض با طرفان و تمام و دون آن  
 معاشرت نمود و بقدر وسع بل فوق آن در نصرت امر و از دفاع  
 آن مفیقه تعانف نشده چنانچه از طاع کلمه بمقامی رسید که جمیع اهل  
 ارض را احاطه نموده و اینها با اعدای الهی مداخله نمودند بجان جنده  
 اعتماد در ذکر کلمه ذکر تیر سستی بلخ و عهد منجی مبدول شده و  
 بالاخره امر بفرستادن از مدینه شد آن هم بر هر ذی بصیری مستلزم  
 شده که بیپوشی در این خروج و هجرت اعتماد از این امر و طعن آن  
 شده تا آنکه باین مقرر مسیون و تحسین کتبه ایم و خدا که الله  
 فی کل ذلک و ضمیمه و ذکر کرده و نصبی واقفینا بیه و انه موثقا جویا  
 و انهم یقنعون علی کل ذلک و لا ملجأ لکم الیه و لا مستعان الا الله و انه سميع  
 العتد و العزیز الرحیم بلی در جمیع این مسیون ما ضمیمه بجز الله  
 البحر معانی و انوار دانی در دل ممتوج و مستضیی بوده  
 چنانچه من غیر داده و معانی آن بر محکات مبدولی شد  
 و بعضی معنای رب العزة احاطه فرموده که احصا و تحریف  
 از امکان و اهل آن خارج و اگر از این عهد در بیان این امر  
 در این عهد ذکر کرده و گفته که لا ملجأ الا الله و انه مستعان  
 که مضمون بود

که میفرماید فاما بنعمته و بیک مخدرت و لکن المخباب نظر باهل ارشاده  
 که بدون خود هرگز مشتمب نشده و نخواهد شد و اگر حق مزج را  
 نتوانی بنفس او ادراک نمائی و مستصبر شوی و بدون آن که  
 منزله از منمآء مدین احدیه ناظر باشی رجوع بکتاب منزله از منمآء  
 مشیت نما که در اکثر آن ذکر این جمله جامع مستوره بصرف  
 و تلویحاً مشاهده خواهی نمود در تویح عظیم و دون آن  
 نما و هم چنین اکثر آیات تویح اسماء مشعر بر قومیت است  
 مرتفعه منیعیه بوده قسم بعد که شرمواران ذکر این بیانات حکیم  
 آتایی از لیل و رات شمس مشرقه احدیه نگذاشته و کلانیت  
 بعین خود مشاهده نموده اند و مع ذلک جمیع صحیح گشته اند  
 و کدام ذکر و بیان ناظر بر نفس خور و طوی راست آبان است  
 شود باری حال ملاحظه نما که چه مقدار سترو تویح این امر مشعر  
 مدک بر علوان طوی راست که گویا تویح آن را سبب جز  
 و امتنان کل زمین و السموات و الارض نبوده و هم چنین میفرماید  
 و التوح بلقاء الله برزقون اگر چه بعضی این طوی و رزق من  
 صمدانی و طویخ نور سبحانی را اراده نموده اند که بدون سز  
 خود را هیچ نماسند و بجد تمام در تویح این جمله جامع صحیح فایند  
 و لکن که امر سید الله خدی میباشد آن صراط مستقیم او اهل

بیان کمال سعی مبذول داشته که مثل اهل فرقا و ضیاع شید که هیچ  
 صفات و اسمها را از منتهی مقام عزت و جودت الی اقصی رتبه ناست  
 مطلقات غضب را هیچ نمون اند و از مطلق انصاف و عدل و شایسته  
 قدری که مطلق من وجود ندارد مطلق بود و نحو اشند بود حجازی میان  
 بصیر عدل و انصاف مشاهده نماید که این عدل قسم یکم و  
 من میگویند و الله که اگر در مدت آن است در لوا را تسلیم آید و  
 و بالی بر حسب ظاهر کلمات حیات مدیم و در مرتبه که اعتراف آن  
 عین و بسیار و جنوب و شمال یکجا در جلد در صد و بیست اند چنانچه هیچ  
 عبادت سزاگانه از عمل مطلقه تا آنکه سدید ریائی بر تدریس شیطان  
 فایق اسد و سلطان خلیفین بر صورتی بن علیه نمود و این خلق  
 و استقامت با جمعی از مهاجران هجرت نموده و از تفتاح این اسم و  
 وظیفه آن من نیز اراده واقع شده و کرمیه ذکر نماید که عین  
 عبد که نشسته و وارد شده و مؤالذین بقدر این شیعه در حق است  
 ذی قلب و لای نظری و لادوی شعور باروی نام بر اسرار الهیه  
 در کوز عصمتیه مستور بود و لایران در حجاب حفظیه  
 مسنون و محفوظ اند و بعد بود و اگر جلیل انفس شمارند  
 نمیشد و نری از اسرار مستقیمه مستور ذکر مدیم بود و  
 لکن الله مظهر عاقل و ما انا بظن ما هو المستور و بر

واما واهل ارض معلوم نبوده كه چه مقدار عبوديت و خضوع از  
 ابراهيم صحيح است و احبا را اول ظاهر و ششم حقيقت الحقيقه  
 ظاهر شده و چون ذلك چه نسبتهاي كذب با ابراهيم واجب و حرام  
 در صدر دين از ابراهيم الله فوضت امر او و عليه تركت  
 و عليه فليتوكلن عباده المنقطعين و ديگر سؤال شده بود كه  
 ميشود كه افعال عالين جسيمن سبيل شوند و عرفا ثبات از كمال  
 فليس شمس و يمشي و معلوم است بچهار مورد كه ان شمس فليس باني  
 فحصل سبب اني اسرق و فرود بجمع مراداي موجودات در بعضي  
 مفرود اند بقره منطبق ميشود و در يونان همان روشني و شعاع  
 ايشان كه ان شمس تدبير از ان طباع او در صور ابراهيم و صف نمايند  
 بار صاف خير متناهيه خود را و صف مفرود چه كه انوار و چه خود را  
 مشاهده مينمايد و جمع اين اوصاف منتهيه است بقره و ابراهيم  
 است و اين فضل در مراد موجود است با انقباض و بعد از ان  
 ثاني و معدوم خواهند بود حال نظر را با ان ان خبار ما سو و با عزت  
 بر شمس ميشود كه اگر جمع مراداي عيونات اول مران بان مقابل شود  
 در جمع انوار حقيقت و ابراهيم است بدين و لا يزال منطبق و بر شمس  
 شود و در دن ذلك نحو الله ما ياتاه و يثبت و عنده ام الكتاب فاعل  
 مختار مختار است محض ميفر ما يد بعد از ثبات و كذا ان بالكمس و در ان



مقام است که میفرماید لا تترخوا بما اتکم ولا تياسوا عما فاتکم را به نظام  
 خدا است که جمیع ماسوی و منافات و حاجی برود و منتهی باشد برود و منتهی است  
 خائف است از مسو و هر ذی دنیوی را بی تمام ثبات حقانگی نفس نیست  
 سوره که اگر شرح انقیام را بما فاد و فیه ذکر تمام اکثر از اس را معتزلان بجز  
 تمام خرد کن را منکر بشو و شواقتی از همین عالم برینا الیک تصور  
 کوالقی بلیک اید و در ذلک این باب البیت ازین معبر و انقیام ازین  
 انانین دوست نمیدارم که ذکر تمام بیه که ماس در تمام صرف مستقیم  
 و دیگر از بعد فی امود و اذنه که سؤال نمودی در غیبت است بدان  
 و عشره و سیئه از بیاطمین و غافلین واجب است باری جمیع امور است  
 و کار است اگر حجاب و هتیه ناس خرد شود و بجز خود در امر الله تفرین  
 نمایند جمیع اسرار را مشهود و مشاهده نمایند تا اسامید و ایدر که  
 فعلی از جمیع جود و اتصال ربان و غرضه و الله تفرین ظاهر شود و جمیع  
 از حجاب ظلمت برادفات و حرکت کشند و الله معطی با حیات و انقیام  
 التدریم را لله و لله رب العالمین و دیگر و حقیقت این جمیع را آنکه  
 غفلت نمود سرفراست ما باشد و غفلت است و بر و اجتهاد و اذنه  
 و بنیانت ان مرغی داشته که از است کل خیر و اصل ان کمال آنکه اول  
 معرفت الله بود و مخواهد بود و کمال ایند مجموع و شش و شش و خدا  
 حولی این امر است چیه که جمیع از او ظاهر و بار این مع و بعد معرفت تا

اتباع امر و اجزای محدود و اواز اعظم مورد بود و علم بزل و لا یزال سخفات ذکر تیر  
از ندینه امر تیر در هر صوب بود و اما را کفر از این پنجمه قدس حمدانی بین تیر  
فایم خواهد بود باری انشاء الله بقلب صافی فاعلمن تو حبه هبده نمودند  
کلمات و احیان نموده و ان ماسوی الله منفتح شده که مشایخ در این ایام  
مشکله از معرفت الشمس احدثه بحیرت نمائند و این سخن بدانند ویا القوه مسکت  
صایبند که بحیرت و سستی قدر از قدرین و نقلی در بیچ عنایت فرمایند و الله  
و اذهب ما یشاء و الله طسوا الوفا بالعلیم الکریم و اهتم لغزات الروح  
من کرام الله العظیم الاکبر العظیم شیكون تقادوا مسکن ایان بزلت قدرین  
از اوج الفاضلین و بحرین و البحر بقدرت انشا الله  
هو الله العزیز الجمیل توحید بیدرخ مقدس از حقین و عرفان موسی و  
ساحت خضر حضرت لایزال را لایق و سزااست که این بزرگواران در کون  
قدس و اسباب خود بود و فی الله الاله در معدن و غیر استقلال خود و  
استقلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات مقرب  
از عرفان تمکات و چه مقدار عالی و مستالی خواهد بود از ذکر سکا  
از نین و سه و اتان غلو جود بخت و سمر و کر و صرف در کل شیئی بها  
شیرین و دریا میر عرفان خود را در دیده گزارده تا هیچ شیئی از عرفان  
حضرش علی مقدار و مراتب بحر و عرفان انان این مراتب مجال است  
در افشیش و هر قدر سعی و خواجه خود و نشاط این مراتب از شیخ

ابداع منح شود ظهورات اسما و صفات و شئون علم و انبیا و دران مرات  
 منطبق و مرتبم گردد علی مقام جمیع کثرت و نقصان و معرفت کثرت حد  
 و مقدار و جمیع عن کل شیء علی الله لا اله الا هو وان علیا قبل نبی و  
 کل الاسماء و مطلق کل الصفات و کل خلقوا بارادته و کل امر و معلوم  
 داین مرات اگر چه بی با هرات نفسانی و توقیبات روحانی از کبریا <sup>ظن</sup>  
 و توقیبات شیطانی <sup>بد</sup> برای بق تدبیر رحمانی و حظایر انسانی تفریح  
 حاصل گردد و لکن نظر بانکه هر سری را وقتی مقدار است و هر قدری را فصل  
 معین نما ظاهر را این عنایت و تدبیر این مکرمت فی آیام الله بوده اگر چه  
 جمیع آیام را از ابداع فضلش بصدیق علی عا <sup>علیه</sup> عنایت فرموده و لکن  
 آیام ظهور و اعیان فوق ادراک مدد کین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع نوا  
 صرف فی السموات و الارض دران آیام خوش حمدانی بار شمس عزت آینه  
 عقاب شوند و توقیه نمایند جمیع خود را مقدس و منیر و صافی مشاهده  
 نمایند <sup>من</sup> هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل فتعالی مرشد  
 العنایة الی لم یکن له شیهة فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عا  
 یصفون و ایدگرون اینست که دران آیام اسرار و مخارج با جری نیور <sup>شده</sup>  
 بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرور ربانی دران یوم الهی  
 معلوم و حکمتی با طوق شدن که بحر فی ازان درون آن نفوس مقدس <sup>شده</sup>  
 فیما بینة و نحو اینند یا نیست اگر چه الف سنه بتخلیم و تعلم بشعور

شوند این است که احادی الهی در آیام ظهور شمس تا بن اذکل علوم متصفه  
 و بی نیاز نبوده اند بلکه بیامیج علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر  
 تعطیل و تاخیر جاری و ساری است ای هادی ائمه الله بانوار  
 صبح ازلی و ظهور فجر مردی مهتدی شده تا قلب از نفوس منطمه تا  
 مقدس شود و صبح علوی و اسرار انوار او مکتوب بدی چه که اوست  
 کتاب جامع و حکیمه نامه و مرآت خاکیم مکتبه احصینا ه کتابان  
 انتم تعلمون و بعد سوال از انقطاع شده بود معلوم انجاب بوده  
 مقصود ما از انقطاع انقطاع نفس از اسوی الله است یعنی از بقا  
 بمقای جوید که هر شیئی از اشیا از آنچه در مابین سموات و ارض مشهور  
 است او را الحق مبع نماید یعنی تحت ثبوت و استغفال مان او را از  
 حب الهی و استغفال بزرگوار و محبوب نماید چنانچه مشهور و اهل اعظم  
 میشود که اکثری از ناس المومنین مستکبر و خارق فاسیه و تشبث با سباب  
 باطله حبسته و از نعیم باقیه و انعام شریف مبارکه شرع گشته اند اگر چه سالک  
 سبیل حق بمقای فائز گرد که جز انقطاع مقای و تفریق ملاحظه  
 نماید و لکن این مطالب را ذکر در همان دستور و قلم مردم نگذارند و رقم  
 نزنند ذلك من فضل الله بعظیم بر شایه ما بری مقصود ما از انقطاع  
 اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجیه الی الله و توسل  
 با و بوده و این رتبه بجز قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهور

کرد اوست انقطاع و مبدا و منتها ای ان اذا سئل الله بان یقتضی  
 محن سواء و یرزقنا لقاءه انه ما من اله الا هو له الامر و الخلق هبنا  
 یشاء لم یشاء و انه کان علی کل شیء قدير و دیگر سؤال از رحمت شد  
 بود این سئله در جمیع الواجح مفصل و مبسوطا ذکر شده به بیانات  
 شتی و حکم الایرید انشاء الله و رجوع جان فرما بند با بر کیفیت ان  
 اطلاع هم برسانند بدیه کل مو الله یوره و عود کل الی الله یغواهد و در مرتبه  
 از برای احدی نیست و جمیع کل شوی حق یوبه و لکن بعضی الی الله  
 فضائله و بعضی الی سئلتم و ان و در الواجح فادستیه و ختم این  
 مطالب با برها واقفها ذکر شده فارحجوا الیها ان انتم تریدون  
 ان تعرفون و هم ینین نفضله اولی علیت کبریا یدربیان فارسی  
 مرقوم داشته اند رجوع بان نماید که عرفی از ان کفایت میکند همه  
 اهل ارض را و کان الله فاکر کل شیء فی کتاب مبین و هم چنین باشد  
 در بدیه و در نما که من الله بوده و الی الله یغواهد بود که با اتم بقودون  
 و الیه ترجعون و اما ما سئلتم فی حدیث المشهور من عرف نفسه  
 عرف ربه معلوم انجذاب بوده که این بیله نژاد هر عالی از عوالم الاغیاء  
 باقتضای ان عالم معانی بدیع یوبه که درون ان را اطلاع و علی  
 بان نبوده و نخواهد بود و اگر تمام ان کما هو حقیر ذکر شود اولی  
 امکانیه و اجر مدادیه کفایت ذکر نماید و لکن رشی از این طوطا

بحر اعظم لایها چه ذکر میشود که شاید ظالمین را جزو نزل و موصول  
 رساند و فاصدین را بمقصود اصله کشاند و الله هیر و من شاء  
 الی صراطه العزیز المقتدر القدر مثلا ملاحظه در نفس ناظم  
 که در بعضی بابیه است در نفس احسانیة غایتی مثلا در وجود <sup>حکیم</sup>  
 نما که حرکت و سکون و امان و مشیت و دونان و فوقان و <sup>حکیم</sup>  
 سمیع و بصیر و شهم و نطق و معادون ان از حواس ظاهره و باطنه جمیع هم  
 وجودان موجودند چنانچه اگر نسبت با بدن اقل همان مطلق  
 شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود تشبیه و ممنوع شوند و  
 جبر و اضطرار و مغلوب بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط  
 و مشروط با وجود نفس ناظمه که ایه تجلی سلطان احدیه است بوجه  
 و خواهر بود چنانچه از ظهور و جمیع این اسباب و صفات ظاهر و باطن  
 ان جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود با وجود اسنا و مقدر  
 ان بصیر است چه که بصر با و ظاهر و وجود را و قائم و اگر کوی <sup>سمیع</sup>  
 مشاهده میشود که سمیع تجوهر با و مذکور و کذلک دون از <sup>حکیم</sup>  
 علیه الاسماء و الصفات که در هیکل احسانی موجود و مشهور راست  
 و جمیع این اسماء مختلفه صفات ظاهره و باطنیه ظاهره <sup>مشهور</sup>  
 و لکن او بنفسها و جوهرتیا مقدس از کل این اسما و صفات بود بلکه  
 دون ان در شاحت او معدوم و بی صف و مفقود است و اگر الی

ملاحظایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه نباتیه و تخیلی عن صمدانیه  
 تفکر فمائی البتة از عرفان او کما هو حقه خود را عاجز و قاصر و مثال  
 فمائی و چون عجز و تصور خود را از بلوغ عرفان ایه موجوده در خود  
 مشاهده نمودی البتة عجز خود و عجز محکمان از عرفان ذات احدیه  
 و شمس عن قدمیه بعین سر و ستر ملاحظه فمائی و اعتراف بر عجز در این  
 مقام اندوی بصیرت منتهی مقام عرفان جداست و منتهی بلوغ عیان  
 و اگر مدارج توکل و انقطاع بمعارض عرفان استماع عروج فمائی در بعضی  
 بکشتای این بیان و از انفسید نفس ازاد و عجز بدینی و من عرف شیئا فقد  
 عرف ربه بکوش هوش از سر و مشر حاصه قدس ربانی بشوی چه که در جمیع  
 اشیا ایه تخیلی عز صمدانیه و بوارق ظوی و شمس فرزانیه موجود و مشهور  
 است و این مخصوص بنفس نبویه و نخواستهد بود و لهذا الحق لا یریب فییه  
 ان انتم تقرقون و لکن مقصود اولیه از عرفان نفس در این مقام عرفان  
 نفس الله بود و در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدیم و محرر حقیقت  
 لم یزل متعالی از عرفان دون خود بود لهذا عرفان کل عرفان جامع بعرفان  
 مظاهر امر و بود و ایشا اند نفس الله بر عباده و مظهره و خلقه  
 و ابیه بین بر بینه من عرف من فقد عرف الله و من اقر به من فقد اقر بالله  
 و من اعترف فی حقهم فقد احترف بابایات الله المهمم التیوم کذا  
 منصرف لکم الایات لحد انتم بابایات الله تصدون ان باغادی <sup>شند</sup>

بحمدية الله ربك ورتب كل شئ ثم اشد ظهورك لصلح امر الله ولا تعقب  
 الكافرين الفخر والساري لانفسهم ولتيا من دون الله وحيهم نون مايات الله  
 سخرا ويكون من المعتدين واداسلى عليهم ايات ربك يقولون هذا هباء  
 من دناى وحديث امنتم بالله ربكم فاتوا بها ان انتم من الضالين حال امر  
 بمقاي رسيد كه فوالذي نضى بيده كه كل من في السموات والارض يعين  
 بغير مظلوم ميت ابر عبد نوحه ونده به صفيما يد ونحن توكلنا على الله  
 ربنا ورتب كل شئ ولا ايشا هدى كل من في الملك الا كهف من الطين  
 الا الذي نهم فحلوا في حجة حب الله وعرفانه وكذلك نذكر لك المنكوب من العار  
 واقاما سئلت فيما ورد في الحديث بان المؤمن حتى في الدارين بل  
 ذلك حق بمثل وجو الشمس التي اشرق في هذا الطوار والذى ظهر في  
 هذا السماء الذي كان في هذا العاء ان انتم من العار فبين بل انك اوتيت  
 في حبك مولاك ويصل الى مقام الذي لمن يزل قد فاك يظهر منك حيا يبي  
 به الدارين وهذا ينزل من لهن عزير عليم اذا ما شكر الله بما رزقك من هذا  
 الكوثر الذي تحبى به ارواح المقرنين ورفعت بالجن وانزل عليك الكتاب  
 التي عاقت حجة الله على العالمين فوالله لو سبلك قطرة منه على اهل  
 السموات والارض لغير كماها باقية بقاء ربك العزيز القدير معلوم  
 انضاب بوجه كه كل اسمها وصفات وجميع اشيا ازا في ظاهره وشبهه  
 است وازا في باطن وغير مشهود بعد ان كشف حجابات عن وجهه والن



يبقى منها الآية آتيا لوقا ورعها الله فيها وهي باقية الى ما شاء الله من  
 حركات السموات والارضين تاخير سد بمؤمن كما مقصودا را فرئيس وجود  
 حيات اوبوه وچنانچه اسم ايمان از اول لا اول موده والى اخر لا اخر حوا<sup>هد</sup>  
 بود و هم جنين مؤمن بلبع وحي بوجه وخواهد بود و لم يزل كما يرال طلائف  
 حول مشية الله بوده و اوست باقى سبجاه الله و دائم بدوام او و نظاهر  
 او باطن با مر او اين مشهور است كه اعلى افق بقا مقرر مؤمنين بالله و  
 آيات اوبوه ابد اخا بان معتقد قدس راه تصويريد كذلك نذرة عليل من  
 آيات ربك لتستقيم على خيب وكون من الثارفين چون جميع اين  
 مسائل مذکور عد اكثر الزواج مفصل و مبسوط ذكر شده ديگر را بهتمنا  
 بنهايت انحصار مذکور كشتا آتيا الله اسد و ايم كه مبتدى افق قدس  
 تصويرها يرسوى و بحقيقت اسفار كه مقام بقاى بالله است و اصل كره  
 مثل شمس در عالم ملك و ملكوت مؤثر و مضيئ و غير شوى لا آتيا  
 من روى الله و الله لا يياس من وجود الآ الحاسرون ثم ذكر من لانا مصداق  
 الذى سقى الرضا ثم بشره بما اراد الله له ليكون من الفرحين ثم ذكر العبا  
 بان لا يضلوا اذا اناهم اسعظيم قل كونوا مستقيما على المراتبه و ذكره و لا  
 تتعدوا عن حدود الله و لا تكون من المعتدين فابرى اليبور جميع  
 لانهم مقلد و اصل روات شوند كه اگر جميع شياطين ارض جمع  
 شوند كه آتيا نرا انهارا الله منصرف نمايند نتوانند و خود را عاجز

مشاهدته فما يدقل كونوا يا قوم هرا لله لا صدائه ورحمته لا خبائه ولا انكس<sup>ين</sup>  
 من الذين غلبت عليهم رطوبات الهوائيه ولم يمتحي منهم اثر الذكر والاننى<sup>ين</sup>  
 من الكاهلين قوموا يا قوم عن رافد الغفلة بنا الرقى لويها اليها كل من في  
 السموات والارض فجدوا اثرها وان هذا ما يوصيك الله به لتكونوا من العا<sup>لين</sup>  
 فاذا بدت مدينة الله ذكر اهلها فخر خيرا ثم ذكر الله في ذكرهم لتكون  
 من المستبشرين ثم ذكر البيت واهلهما والذين فخر بهم رسول الله  
 من هذا المنظر المقدس الكريم ثم بشر الرضا والذين هم معه من اهل بيته  
 ثم ذكرهم من لدنا بذكر جميل ثم اخصص علم ما ورد علينا من الذين ارادوا  
 ان يفيدوا انفسهم وسبيلنا وكان في صدورهم غل اكبر عن كل جبل بانوح  
 بفتح كذلك فيقول الله ما في قلوب الذين كفروا واشركوا بالله رسالنا  
 وعندهم من اعرض ثم اب ثم كفر ثم امن الى ان الله حتى يبديهم في اسفل الجحيم  
 ان ياملوا الدنيا وحافظوا عن الله ثم اتفوا وانفسكم بصيت لا تعاشرها  
 معه ولا تستاضوا به ولا تقاسوا اياه ولا تكونوا من الغافلين ففروا  
 منه الى الله ربكم ليحفظكم الله عنه وعن شره وعن خبوره كذلك فخر كبير  
 بالعدك ليكون رحمة من لدنا عليكم وعلى الخلائق اجمعين فواته لو يكون  
 لكم نظرة الايمان القجدوا من رحمة اثر الجحيم فواته هيت منه رواج الكو<sup>ين</sup>  
 القوا وهيب على المكناات لقلبهم الى اسفل السافلين كذلك تنجلي  
 عليكم من ايات الله وتلقى عليكم من كلمات الحكمة وتعلمكم سبل الحق

خالصاً لوجه الله العزيز المتقدر القدير فوالله شيمه بكفر وجهه وعلى  
 نفاقه بيانه وعلى امراضه هيكلة انتم من المشعوذين وهو يدعى ففضه  
 جوهر لا يقطع كما ادعى الشيطان وقال خلصت وحجى لله رب العالمين  
 ولذا ما سبوت الا دم من قبل ولد البعير الا لو اسجد غير الله لا يكون اذا المن  
 المشركين قلوبا ملعون انك او امنت بالله لم كفرت بعقره وهما ثور ونوراً  
 وسلطت وكبرياءه وعدته واقداره وكنتم من المعرضين عن الله ان  
 خلقك من تراب ثم من نطفة ثم من كهف من الطين فوالله يا قوم انه  
 لو يذكر الله من يذكر الامم الا ان كان في صدره اقول الله ولا تقربوا به الا  
 المتوحدين وانه لو يابى كرم المعروف يا بركم بالبنكر لو انتم من العارفين انكم  
 ان لا تطغوا به ولا بما عنده ولا تقعدوا معه في محاسن الشقين فوالله  
 ما اذنا فيما ذكرناه لكم الا الحق بكم يا معشر المخلصين وانتم يا معشر الدنيا  
 فاضرو الرحمن بقلوبكم ونفوسكم والسكم وابدانكم وما لكم وعليكم ولا  
 تكونوا من المشاكسين فوالله يا جونا لله وخزيه قد فعل ما بهد الناس  
 ما لا يفعل الشيطان ما بهم ولا التمر ودايراهيم ولا الفرخون هموسى ولا  
 الصجور وبعيسى ولا ابو جهل وجمهر ولا السمر محسن ولا الذهبان بقاتم ولا  
 السفياني بالله المتقدر المهيمن العزيز الكريم فوالله سيك عابنا خدام الامم  
 ثم صاحب الجود ثم عين المقربين كذلك وود علينا في ديار الغربة في سبحان  
 الامم اول شجره كثر الخريف ففضل اول خير الكون من المخلصين واعلم

تحدث في قلوبكم بأثار المحبة وتضرب في كل شأن ولا تكونون من الضالين ثم  
 ذكر المهدي الذي ورد عليه ما يحزن عنه قلوب الغارفين قل يا عبد العظيم  
 في امر الله وحكمه ثم استقم في كل شأن ولا تكن من المضطربين وان استك  
 الذلة لا سعي لا تفخر في نفسك ثم استقم في حيك ثم ذكر أيام التي كان يحسب  
 بديكم وما يحمله العلي المقدر العظيم ثم انقطع بنفسك ودخل وذاك عن  
 مثل هؤلاء وكان في الملك من عبادنا المستغيبين ثم ذكر الجريد من لذرنا ثم الذ  
 فعه من اصفياء الله واحبائه لتكونين من الفرحين قل يا ايها لا تسبح مع  
 اعداء الله في مقعد لا تسبح منه شيئا ولو تبلى طليبا من ابناء الله العزيز  
 الكريم لان الشيطان قد ضل اكثر العباد بما وافقهم في ذكربارهم باعلى ما  
 عندهم كما تحدثت ذلك في منتهى المسدين بحيث يذكر ذلك جل جلاله <sup>تسبح</sup>  
 ويعجلون كلما مروا به وبذلك ضلوا واصلوا الناس ان انتم من العالمين <sup>فلما</sup>  
 جاءهم على بالحق مايات الله اذ عرضوا عنه وكفروا بها جاء به مردن حكيم  
 خير كذلك بلقي الله عليهم ما يحفظكم عز ووه رحمة من عنده على العالمين  
 ثم ذكر الترحيم من لذرنا ليكون متذكرا في نفسه ويكون من التاكرين قل  
 يا عبد فكر العباد بما علمك الله ثم اهد الناس الى رضوان الله ثم  
 امنعهم عن التهرب الى الشياطين قل فوالله من الناس من لم يكن من  
 اهل الاستبانه ولسه ثم حقي ان انتم من الغارفين ان الذين هم  
 اعرضوا عني فقد اعرضوا عن الله وان هذا محقق لوانه من التاكرين

و یا تو مرتسماً با بصارت کرم دل و بکم ثم نفوسکم لکن فرجوا وجه الله من وجوه  
المشکین ثم ذکر الذين هم اصنوا بالله والایة ثم نور وجهاته ثم الذی یطیبر  
فی المستغاث لیکون رحمة من لربنا علیهم و ذکرى الطالبین و من اعرض  
فاحرضوا عنه ولا تسلبوا الیه ابداً و ان هذا ما رقی فی الواح ثم حفظوا

بسم الله رب العالمین سید مهدی القالین

باسم خداوند واحد احد ای مهدی انرا ایام شهادت که حج

ارواح عالمین در تزلزل واضطراب تا کما انیم عنایت فضلیه اخذ فی

دبا علی عرفه آلبین مسکن دهد و برکه اریاح عدلیه مرور نماید و در

درک یحیی مقرر یا در کل ذلك من امر ربک الذی یفعل ما یشاء <sup>بشکل</sup>

عما یشاء و لکن الیوم یا یلذ ان الصغابی محسوب نشوی که بیج اشار

ان دیاض قدس احدیه ممنوع نشوی و بیج عبارتی ان رضوان بلع منبیه

محرور نمائی اگر چه دست فضل الهی مرأ و جهر اعباده و تربیت فرماید که

جمع من فی الطالبین را در قبضه قدرت حق مشاهده نماید <sup>بشکل</sup>

که بیج سندی ممنوع نشوند و بیج سندی محروم نمائند چنانچه اشارت

ملاحظه نموده که بعد از آنکه اشارات حرفات فرانسیه در حق قائم

موجود و کون او در جالبقا و جالبسا که سوار محقق بود نزد جمیع

عباد و هم چنین ذکر خاتم التبیان که نص کتاب بود عبادی خدا خلق

فرمود که جمیع این اشارات و کلام و حجاب فقر صریح که در قرآن

مذکور بود هر دیده شد حال قدری تأمل نمائید چگونه میشود که این  
 همه نفوس مصیبه مذکور عبادی خلق شوند و اقرار نمایند که بی من  
 اولاً اول نبوده و الی آخری خواهد بود ای مهربی طیران نما  
 و چون روح از نقل ما سوی الله خفیف شونان فادرشوی با اینکه در  
 ممالک قدر و حد این قدرستیه از سیر نمائی تا بر اسرار می عارف شوی  
 که احدی عارف نبوده و چیزی از ان اطلاع نیافته و آنچه در این آیات  
 از حجج اشیا عند الله مالک الارض و السماء محبوب بوده و خواهد  
 بود ان شاء الله تعالی است بقسمی که فرق در میان این مشهور نگردد و  
 ملاحظه نماید چه که اعداد در صد و اشتهاده اند که ناسرا با اول قدم  
 با حج نمایند چنانچه در کور فرقان مشاهده نمودی که جمیع را بوجه  
 صرف تربیت نموده اند بقسمی که بظلمت از نور استفاحتند  
 و تجارب است با رباب قناعت نمودند و علاءه بر این اراده نمودند  
 که اصل شجره و انسان اولی منقطع سازند و بدین حدیث و ارکان او را  
 منهدر نمایند از حق بنگر موشی قناعت نموده اند لاجل ریاست  
 و اظهار اسمهم برب العباد از چنین اشخاص اعراض نمودند و طریق  
 مرصعات الهی بوجه و خواهد بود چه که نفسان مثل هم سرایت کنند  
 است الکن یکن عند تریاق اسم ربی الاحلی لاطی که اولی منزل من  
 غیر تبدیل و تفسیر بوده و خواهد بود و نفحات حق را از کل جهات

استشمام واستنشاق مینماید ذلک من فضل الله علیه <sup>ای مظهری</sup>  
زیخار که بدینا ناظر مباشر را از اهل ان اعراض کن <sup>ای من یجهد فی طلبه حب</sup>  
مولایک محمد بلینج و سحر صبیح صدوق دار که شاید بزرگ ربک العلی  
الاعلی جمعی را متذکر فمائی چه که الیوم کل یوم صرف عابد بوده و سنا  
خواهند بود و در که چنین در مکرور بیهنا که شاید فلی از این عید در  
قلوب ناس الفانما سید کذکک بجاتک قم ربک لتکون من المطمئین  
ما احباب و در کمال انجا و حرکت نما بقتضایکه بالمره نفاق از میان بر خیزد  
و جناب اسم منیب بان ستمها عازر است شما و جناب میرزا امیر  
باید کمال در نهایت از او صدوق دارید در باره او جز کلمات متنوع منبته  
از ساحت قدس نذوق سافته و نجات فطرتیه علی صا قدره از او در  
و در دست اسیدواریم که شما همه را در حق ستم ساین با بشید و در  
رعنوان معتدین بر سر برامنع از س جالتس و سنا کن و شبنا در کمال  
حرکت کن و در کمال حب تا که شوهری در خون بر خود راه مرده در هر  
غیر نیشز اول باش و در هر قدری فوق قدر قبل تا در کل حین قدر نیش  
مشغول باشی اینست سران عبارتی که میفرمایید در هر یوم از انسان تا  
خود را میفرمود دارد و بظهور بعد معروض نماید مقصود از این بیان  
اطلاع انسان است بر اعمال خود که شاید منته شده از نیش  
تجسس را حج شود و از بعد و هم بقرب یقین توجه نماید و استک

علی من يعرف الحق بالحق وبما يظهر من عبده وينقطع عن العالمين <sup>مقصود</sup>  
 اذ این سیایات جزئیکی نفوس منین و بنوده و نیست و الا فوالذرف  
 زمام الوجود فی قضیه قدرتم بر دو دست داشته در محل ساکن شوا  
 که دست احدی مابین ذیل مطهر عریض است لایاری فائز نشود چنانچه  
 شد و حال در بیت رعد و جالس و غزلت از کل اختیار بنوده ام که آن  
 من علیان نسیم القدر من هذا القلم تطهر فی نفسک و تكون من السان  
 والرأسخین و العالمین جناب و المهد میوزا آقا الله رب العالمین  
 هو الابع السبع البقی الابی اوحیب زمان زمان کار الله  
 ولم یکن مع مرثیة صنوف تجر البعد مثل ما قد کان کا اخبارنا بک  
 فی لوح القدس قبل ان یخرج نبی الا فاق عن العراق بسته و کنت من الطائفة  
 ای ای است که کل هو ارا الترخود دانسته اند و تیار اربا اب اخذ  
 بنوده اند و یکدیگر در این صورت قلم کر ذکر نماید و لسان قدم بکلام <sup>سخت</sup>  
 تغنی فرماید زهم فی غوضهم یلعبون و لکن عروق نشوید که حق جل  
 جلاله را خلف سراق عصمت عبادیت که منح غیبنا بد ایشان را  
 تعقیق ناعق و غیب ناسوق و کل من فی السموات را مقوق و شهر ند  
 صاحب مقصود و قلب امین و رجل حکم متین ستانند و لکن  
 در تبلیغ امرنا لعلنا زما بر تکلیف ما و شما و لکن الله یفعل ما <sup>شاء</sup>  
 اکر چه فرماید مشرکین هسانی مرتفع است که صوت موحدین مسموع



تکرر دالام تجدیده سمع منیر ملاحظه در طلبهای میان خالی نماید  
 که با اینکه در باطن خالی و عاریست از دایع رحمت تابنی و لکن در ظاهر  
 نعره و فیضش عالم را که نماید فغم ما مثلثانیه لک لتکون من العارفين  
 باری با این صوت منکر مشکل است که صوت ذکر اکبر بکوشن آید  
 اینست از حجاب ناسوست والا اگر نغز الهی اقل عجا میبصره ظاهر شود  
 محیط است بر عالمین و سرور طمنا الرتب و انه لرب العالمین  
 جناب میرزا هو لارفع الامنح الاذن الاعلی عمده

ای محمدی لوح مر سوله که حاکی بود از جواهر تسلیم و نوا و مشعر بود  
 بر حزن و اندوه قلب بر ساحت قدس که بر یا مشهور و بقبضه قدرت  
 بفعل ما دستا و اخذ شد بلحظان اقرین امنح ارفع اعلی ملحوظ  
 فیهنیاً لک و مباشرت عن کاس العرفان اذا ما حجد لتکون من الابرار  
 ای مهدی متابع رسالات عنایات رب الاسماء والصفات من  
 تقایح بویه و صفات شکر مواهب ربانی من غیر زقوف رسول و  
 شکر شجیب در این است که با عروفت جمال سبحان که اعظم عظیمه  
 و اگر نعمت سلطان عز و مدانی است مع ذلک پریشان و شکر  
 ای مهدی القصور حزن بدایا و بخلع سرور باطن و ظاهر را برین  
 فلما اگر چه ضری بر جمال مبدی رب العالمین ابراطه نموده که اگر حرفی  
 بر ممکنات القا شود و یا بر کائنات اظهار کرد و جمیع را منصفی

و مد هوش یابی چه که این بحال سبحانی بیست و دو سنه میشوید متساویا و  
 مترابفا ایات نصر بر جمیع موجودات الفاعلموده و ارکان امر را بر نصر  
 که نصر خود نموده حکم داشته بقتضی که همنش بر جمیع اکوان ظاهر  
 و سلطنتش بر جمیع امکان محیطا تا آنکه خروج از عراق بمیان آمد  
 البته شنیدید اید که بجز قسم نیر افاق بر جمیع عالم اشراق فرمود تا الله  
 مشاهده نشد یعنی مگر آنکه حاضر گشت و ملاحظه نشد لکن  
 مگر آنکه بین بدی الزعم کلید شد و بقستی شمس بیان از افق کائنات  
 سبحان در هر منزل و مکان اشراق فرمود که جمیع منافع الابداع را بسایح  
 اشراقات خود مضیی و منقود فرمود الا الزین اهتمیوا انفسهم و حال  
 بدینهم و بین المهم هوام تا آنکه استوای عرش سبحانی منتهی باین  
 ارض فارانی شد دیگر چه ذکر شود با رحمت و بغضای اولوالنجی  
 و الفحشا که در کل همین وارد آورده اند الحیرا که هیچ از استماع آن  
 عاجز و قلب از ادراک آن قبیله قاصر است انما مشکوینی و خرفی الی  
 الله و حال ملک بقا بدید خفا جاس شده و نظرا از انسا<sup>هد</sup>  
 بشر اتم منیع فرموده و وجه را از نصر ناس معظیتر داشته مع ذلک  
 اعدا انفاق ممنوع نشد در هر حین شد و بر بدیع جلوه عینیا  
 و در این بیانات مقتضوی ملحوظنم جز اینکه اطلاع بر امور  
 بدیعه و خرفهای وارده بهم رسان و خود را خرفون مشاهده نکنند

مگر بجز این هیچکس مظلوم را نایبکی حال العیون او جدی در بخت و کمال تقوی  
 مظلومیتی بارهی ای مهدی الیون خود را فراموش نما و بگذر حق قیام کن  
 و با این بار مشغله ربانی که در سده این کلمات در ظهور و خورن آن  
 مشعل شو که شاید نفوس عباد بجزارت قلبت از شمال جودت بین  
 حرارت وارد شوند و شعله حب الهی چون سراج ربانی در ما بین <sup>بین</sup>  
 و آسمان ظاهر و هویدا گردند چه کمالیوم کرامتک نفس لنتشر شیا  
 و کل مرتفع السمووات و کلا رض در موقف فضلت واقف تا که از روزت  
 شود که کوش قلب را از انجفات فاسیه مطهر سازد و با صغای کمال  
 ربانی متفخر و مرتوق شود تا نیور امری که اهم از کل امور است اتحاد با  
 احتیاطیکه از کائناتس همیا نوشیده اند و بر سفینه حیران که بر بحر <sup>بین</sup> درین  
 جاریست سنا کن کشته اند بویه و خواهد بود در کمال الفت و اتحاد با  
 هم سلوک نماید چه که باب اتحاد امر بر درت کلا یجا ظاهر شود و <sup>کن</sup>  
 نفوس شگامی فهمد و معدوم را بدی خباب اسم منیب اراده  
 مدیته اقله نمود و باید در کمال حب او حرکت و سلوک نماید <sup>بعضی</sup>  
 که نفحات حب بوزیدن آید و این اختلاف بالمره مقتضای روح و نوع  
 گردد البته در این امور مذکور کمال جهد مبذول دارید و هذابن  
 امر الهی لر بعیاله امری که بداع اذافا عمل بها امرت من لدن ربک  
 المستند العزیر القدر در الواج قبل مذکور شد که کون شما در آن

دوار حکمتی من لدین ربک المختار بوده و حال بعضی از آن ظاهر شده البته طفت  
 شده و اید و باقی هم ظاهر خواهد شد و ازین جهت هیچ مکتد مشور و عز  
 مباشر قسم برات مقدس بجای که کمال محبت با جناب بوده و نخواهد بود  
 و مفردان مدینه نظر با حکام قضائیه و ظهورات قدریه بوده و موضوع  
 و تکون من و تطلع بحکمة مولاک القدریم و هم جنین با  
 جناب اسید مهدی کمال اتحاد محبوب است و هم جنین با سایر  
 صاحب خیاچه مذکور شد الا من خرج عن حصن ربانته لا ذکر له  
 ولا وجوده و کان من المحذره  
 ای حلیب محبوب میفرماید که قاصدان این بیابان قدس  
 ستم قدم باید تا بر او قدم گذاشته نمکام بر بقا و مقاعد قدس اعلی در  
 ایند و عریان از ماسوی در این میدان تواند جو لان نماید در این صورت  
 جنین هیاکل که بر زمین انقطاع را کب شوند و بجزرت ارتضاع ارتضا  
 جویند بسیار که ملاحظه میشود تا لله نفسیه از این جواهر وجود خدا لله  
 از نفوس لایحه معظم تو و عز تر نوند قدم محکم مستحکم باید که بر آ  
 هیاکل قدسیه محجوله که ناس من دون الله اخذ نموده اند کزار <sup>بقطب</sup>  
 جنان که هیچ جنات لاضایه در نظر و نظر ان ساکن است در اید قل قدر  
 حقه القدس فر در س اعظم و هل توجدر رضوان اعظم من رضوان  
 نبت ابوی لا فوجالی الحلی الاعلی کذلک خلق الرضوان فی رب هدا

الزمان ولكن الناس اكثرهم لا يشعرون در اين صورت بايد نظرا از رد و قبول  
 كل مطهر نمود و بسا فرج بيان تبليغ امر به برحق و سلطان امكان  
 در كل اوان نمود من فلنفسه فن اعرض فان الناس اشرقوا المعرضين هم يردت  
 معرضين را كه ثابت ميكنند مفقود برامع بود اخذ فوه اند و مشهور  
 خود دانسته و از سلطان مفسود كه نيك داشته نسبت خالوقيت  
 اين عباد را با اسم خالقيت خود منسوب فرمايد مستحب و معرضند  
 و اين بشارت از سماء آعرش نازل كه باي حضرت ابراهيم دارم  
 اي عبيد بغير همايم و در نضت نسيده ريشه نقاب و حجاب اطو شو  
 و بقره و قدرت سلطاني در دنياي فاني صيحه درون بصيحه بيگانه  
 همچو موی جودات و معكيات بباله كه در هر كس ايند تا هفتاد ايام نازل  
 اكبر و صور لعظم و فخر اكبر و نقره انجم است بدر در صور ما بين ارض  
 و سماء و همچو اشيا را مثل و شبهه كف طين مثل حطيمه نما بل احقر من ذلك  
 لانها معدومه الامر خلق من نبت عن دوتى و فوجير و جوج في هذا الهيكل  
 المشرق البديع

انا الذي تدكنت محرزنا في قباب الدنيا ان يا رسول اكرم ان الشمس  
 سماء معنى برسى در كوف خد مكسوف و مخطو و اكر ان فر  
 بقاي قدر و خبر خواهد در خسوف بغضا محسوف و مفرغ و اكر  
 از نجم فلك عمالي الطالغ طالبي دنا قول غل ما قول و محبوب بيت

وصد هزار شتم بر او تمام ویک خلیل و هزاران فرزند بر او محیط است  
 روح پاک و صد هزار قابض و یک حفر و هزار هزار خنجر در تمام عمرش  
 نیا سود و در هیچ ایام دی نیا میدر کاهی سر مراد یا رند یا ر هدی به  
 فرستادند و کاهی در هوا میسرای و بختند و قتی مصاحبه سنان بود  
 بدقتی مواالتم خوبی هر صباح که سر از فراش برداشتم برای جدیدی  
 استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت حاضر شد عقوبتی  
 درخ کشورند در بلایم تا خیری و نند در عقوبتم تعویفی و مع ذلک قیام  
 در مقابل اعراض و جوت هم را فریغ بود و نظره و در در بین ملکوت و اهل  
 ان چون قرآن درانی بحفظ جانم نریا ختم و اقل من حین با ناسخ  
 روانم دل نبستم جانم انفاق سبیل محبوب نمودم و روانم را نذای <sup>مقصود</sup>  
 حصن تو کم بود و خیر تو تسل بدوست و درع مرا عتقاد من و جند  
 رحای ما و است تا آنکه ظهور رسب جدا عدا شد و قیام غلبت  
 اول الغضا ای رسول من اگر بصیر جدید و نظر جدید مرا <sup>عظیم</sup>  
 فمائی کل اشیا بل اهل منظر اعتبار از خرم خرم بین و آرا  
 مضرب مشاهده فمائی ای رسول صلی صیر روحانی در <sup>ظلمت</sup>  
 حد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس محمدانی در <sup>ظلمت</sup>  
 غلظت مانی مجرب کشته حال سلطان قدر اراده خروج از بین این  
 نموده و لکن بیدار خروج هم معلوم نیست که از این شعبان این <sup>چهار</sup>

رحمان محفوظ ماند چنانچه در هجرت اول ابن مثنیٰ بوضع اصل  
 رسول حکونه بدنی حال مظلوم غریبی را که مابین خزین مینشاند  
 نه اعدا را باور می و نه احبار را با و شفقتی ختم میمالد که ظلم اعدا صد  
 هزار مرتبه اهنون و اسهل است حمد که خدا را که از سلطان بقا  
 و نرا و اگاه نیستی بارش از این ایام آبا است که چشم ابداع و بعد از  
 شبان ندین حمد نما تا از سبیل وهم و تقلید خارج شود و چیزی  
 مشاهده و ملکوت مکاشفه و در شوی چه که این ایام کل در سر گرفتند  
 صد هوشند که از پیش آید آن برخی سراب بقیصر را بر اثر مانند و  
 ظلمت و بیرون در اصرار اندر شمرند و بعضی بر طر فانی از کوی ثبات فانی و  
 قناعت نمودند اندر این است حال شبیار و اطوارشان که ملک خلقنا النور  
 الطوار و قنای و سلی اگر فی ان در هو ام را خواهی از ملکوت سمنوات  
 فارض و آنچه در این دو موجود است طیران نما تا در رضوان رضوان  
 و در شوی شیناً بختاب و بها الله استجار الی بیت للوار و دن  
 هو الهمی تلمذ بقدر مبارکه الکتیبه ابدیه تنطق بالحق با تیرانا الله  
 الا هو و آنه کان بکل شیء علیاً ان بارضانا رض برضانی کاتجاول  
 عنه و کون فی خصن عینهما ان اربع ملة الروح فی امری و هی حی  
 و کون بالله علی ذلك شهیدا ثم اعلم بان الله ما خلق فی ابداع جنات  
 من علیه الجنة التي نعت ابوا جبار علی وجه السموات و الارض و انه

در اصل کتاب این بزرگ سفید بوده است  
ولی علی الظاهر لوح مبارک تمام شده



هدایه فی علم  
در بیان محمد و آلش  
بیت

یکی از تعباوی آخری مکتوبی

بیک از علمای معروف نوشته و در آن مکتوب سوالات چند  
مفهومه و اقرار و یک استماع شده تمام مدکران از معانی غافل  
شده با افاضات مستحکمه و اعراض من مضمونه لیدر حسن الحق  
بما عنده و لکن غافلان را می که بیهیق الله الحق بکلماته و قطع  
دابر المشرکین آلمان مکتوب این کلمات نین الحمد لله الذی قد  
کشف القناع عن وجهه لا و لایا عالم مذکور اعراض مضمونه که  
این چهار مرتبه غلط است و صاحب این مکتوب که بواسطه  
از جهل و اصطلاحات قوی فائز نشده چه که قناع شخصیت من در  
کشف است با خبر من با الفاظ مشغول شده و غافلان از  
اینکه خود از علم و معلوم هر دو بخاطر مانده اصحاب  
الیوم این علوم میسر آید و علم دانسته تنگ میدانند علیکه  
مجبور است آن بوده که ناسرا الحق هدایت کند بعد از آنکه  
مان فایزندان علم حجاب آگیر بوده و خواهد بود و اعراض

او دين شد مگر هيمن يك فقره که ان هم شنيد بشود  
 وان فقره مبتدأ کبر و سید و لذا از مظهر امر و توبه و التبت  
 او اين لوح ابداع اقدس از طهر نازل که شايد ناس با مثال اين  
 اعتراضات از مالک اسما و صفات محرومه همانند و  
 کلمه ليلا را از جمله سفاقي همين رسند و بسند الله اعلم  
 توبه نمايند من الله تری فلنفسه و من عرض ان الله

لغني حميد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 يا ايها المعروف بالعلم والعقائم على شفا حقيقه الجبريد  
 اتا همعنا بانك اعرضت عن الحق واعرضت على احد  
 من اجرائه انما ارسل اليك كتابا كبريا لتكونه قبلا  
 الى الله ربك و رب العالمين و انك اعرضت بكائه منه  
 ما تبعت سنن الجاهلين و بذلك ضيعت حومتك بين  
 عباد الله لا تا باعرضك و بعد ذلك على رسول عظيم أنك  
 ما اطاعت بقواعده المقوم و اصطلا ساقه و ما دخلت  
 روضة المعالي و البيان و كنت من الضالين و ما  
 عرفنا الفضلحة و البلاغة و لا الجواز و لا الحقيقة و لا  
 التشبيه و لا الاستقار و لذا نلتقي عليك ما نطالع  
 على جهلك و تكون من المنصفين أنك لو سلكت

سبل اهل الادب ما انقضت عليه في لفظ الفناع ولم  
 تكن من الجاردين وعن رواية اخرى ان كتابه  
 هذا الذي هو المبدع اما سميت ذكر المفتح وهو العز  
 بالمفتح الكندي وهو محمد بن ظفر بن عيسى بن فرعان بن  
 قيس بن اسود وكان من المشرفين انا لمؤيد بن  
 ابان بن اسد بن عبد واسد الى ان ينتهي الى المبدع الاراذل  
 بما علف في بيتي علو الارلين والارلين مع الذي ما قرنا  
 علوكم وكان الله في ذلك شهيد وعليم راتنا اجل التا  
 وجرها واكثرهم خفايا واعد لهم فواما فانظر في كتب الفواع  
 المشرفة وتكون من العارفين وكان اذا اسفر اللثام عن  
 وجهه انما ينه العين فيمرض الالام شي الامقنا ان  
 وجهه كذلك ذكر في كتب العرب القزاق والادباء والندماء  
 فانظر فيها العلة تكون من المصالحين والندماء الذي يشتر  
 به المثل في الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة في حقة البصر  
 ويابن اصم في سحرة الروايد وانتم من العالمين وكذلك  
 في طلب الثاير والمفهل والوفاء بالتمه والوجود الراف  
 بن زهير والوجود بطائم والحلم مبعث من زائدة والضماحة  
 يعقوب بن حماد والحكمة بلقان وكذلك في الخطبة لعمري  
 وائل والفراسة عباس بن طيغل والحذق باياس بن معوية

بن القرة والحفظ بحجاد هو لآء من شيا هير العرب الكذ  
توسل بهم الامثال طالع في الكتاب اعمل لا تدهم حتى  
بما عندك وتكون من المتنبهين ورفيقين بان علماء الادب  
استعملوا لفظ التناع في الرجال كما ذكرناه لك ببيان  
ظلمهم من ثم اعلم بان التناع مخصوص بالنساء و  
ليست من مردوه من ولكن استعمل في الرجال والوجه مما  
انست من المثلين وكذلك التناع مخصوص بالمردية  
لثمت المرة اي شئت التناع على فيها ثم استعمل في الرجال  
الوجه كما ذكرته بالادبية سفر التناع عن وجهه ان كشف  
التناع سبائك ان تعرض بالكلية والذم من خصصت الايات  
لوجه المشرق المبرخفت عن الله الذي خلقك وسواك  
ولا شمت الذين امنوا وانفقتي انفسهم واموا طهم في  
سبيل الله الملك العزيز القدير قال ما كان مقصودنا  
فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكرا فيها فطحت  
في حبس الله وتخذ لنفسك السبيل انا اردنا هذا  
وانك اردت ضربا واستمررت كما استمررت قومي قبلك وهم  
حيث في اسفل الجحيم انك من الذين اذا نزل القرآن  
من لدى الرحمن قالوا ان هذا الا ساطير الاولين وانتم  
على اكثر اياته فانظروا في الاقان ثم كتب اخرى ترى وتعلم

ما اعترضت به من قبل على عقدر رسول الله خاتم النبيين اذا  
عرفناك نفسك لتعرفها وتكون على بصيرة بدوي قال عند  
خزائن العلوم علم الخلايق اجمعين ان ارفع راسك عن اثر  
الغفلة لتشهد ذكر الله الاعظم مستويا على عرش الظهور  
كاستواء الماء على الواو تم عن رقد الهوى ثم اشبع ربك  
الحلى الاعلى ومع ما عندك عن ربك وخذ ما اتاك من  
لدى الله العزيم الحكيم قل ان يا ايها الجاهل فانظر في كتابي  
الله سبحانه وتعالى من مقدسات عمر اشارة القوم و  
بعد الذي عندك واد العالمين قل ان آيات الله لو تنزل على  
قواعدكم وما عندكم ايتها تكون مثل كتابكم يا معشر المتعجبين  
قل ايتها من انزلت من مقام لا يذكر في دونه وجعل الله مقدسه من  
عرفان العالمين وكيف انت واضنا لك يا ايها المتكبر البعيد  
نزلت على لسان القوم لا على قواعدك المبحولة يا ايها المخزن  
المرتب فانصف بالله لو توضع قدرة الدنيا من عليها  
في قلبك هل تقدر ان تتوعد على امر يعجز عن عليه الناس  
وعن مداتهم الملوك والسلاطين لا فؤاد لا يتوعد احد  
فلا يتسليح نفس الا من قامه الله مقام نفسه وانتهى  
هذا وينطق في كل شئ بان لا اله الا هو الواحد القهار  
العليم الخبير لو يكذب منك قلب احد من خلقه السلطان

في اقل من ان لتضارب في الحين وانك لو تذكرت في  
 ذلك تصدقني بحب الله الخاصون ومع ذلك تعرض  
 على الذي اعرض عليه الدول في سنين معدودات  
 وورد عليه ما بكت عنده روح الامين المان مني في هذا  
 السبب البعيد قل ان افترج البصر ان الامر لا وطمس  
 والتبخر ينطق باسرار القدر هدت في نفسك من مقرر  
 تالله ليس لاحد مقرر ولا مستقر الا لمن توجه الى منظر  
 الاكبر مقرر الا من هذا المقام الا ظهر اليك في سنة <sup>ثلاثين</sup>  
 العالمين قل ان تعرض بالفتاح الى الذي من بساط  
 الابداع والاختراع والذي اعرض من بين الذين هم رعاك  
 الله فاطر السموات والارضين ان رايتها العياقل  
 اسمع نغني الورقاء على افنان سدرة المنتهى <sup>كلا</sup>  
 الجاهلين ان هذا هو الذي اخبركم به كاظم واسعد من  
 قبلهما النبيون والمرسلون اتق الله ولا يتبادل باياته  
 بعد تراثها انما نزلت بالفتحة من حبهوت الله يدك  
 مدب العالمين واتما حجة الله كل الاحصار ولا  
 يعقلها الا الذين هم انقطعوا عما عندكم وتوجهوا الى  
 هذا المشاء العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن  
 يظهر على حدودك لتزل اياته على قاعد التي انت

عليها تسبى الى الله وقد سبحها لك اللهم يا الهى انا الذى مررت  
فى جنبك واعتصمت على ما نزل من عندك ثم اثبت النفس  
والهوى وغفلت عن ذكرك العلى الابهى اذ ايا الهى لا تأخذ  
بجبريات ظميرى عن العصيان ثم ارسل على من شئت افضلك  
روايح الغفران ثم قدر لي مقعد صدق عندك ثم اتيت  
بعبادك المتخلصين يا الهى ومحبوبى لا تحرمنى عن نعمات  
كلماتك العلياء ولا من فوحات قبيحك الابهى ثم ارسل  
ما نزل من عندك وقد من لذلك وانك فعال لما تشاء وانك انك  
الشفير واليه والى المعطى الكريم اسمع قولى مع الاشارات لاهلها  
وطهر قلبك عن كلمات التى تورث سواد الوجه فى الدارين ان  
اطلع عن خبايا النجاسات والاشارات توجبه بوجه منير الى ما لك ولها  
والقدرات لتجرب نفسك فى اعلى المقام الذى انقطعت عنه  
اشارات المرئين كذلك نصحك فلم الاعلى استصحت لنفسك  
وان اعرضت عليها وان ربك الرحمن لغنى عما كان وعما يكون  
وانه هو الذى للمزيد بلسان پارسى ذكره يسود كدنيا ايتها  
قبيص رخايتيه با ان كلمات منزله بارسيه اذ انك فائق ومنتقلا  
عن الاسطار بسطر احدية توجبه كفى اكرجه عرطوى اركلس رحمت  
وعمانتير غوس من حكم حمدانته مضيب نوره وقادر بالفاظنه  
طير بيان بايد نادى غواء قدس رحمن طيران فما يدوانى من خلك

صالح

معانی قسمت بردن قلوب و افکار ناس بدکر این وان مشغول  
 ان عرف رضوان محروم میشن و نصیح این مسیحین و او بسیار  
 یقین سد محکم متین بنا کن شاید از ایجوح نفس و هوئی  
 مانع و عنایت خضرایام بگویش بقا خابن شوی و بمنظر اکبر  
 توجه نمائی دنیا را بقای ندر و ظالمیان انرا و فانی مشهور  
 ندر لا نظار من الدنیا فکر فی تخریرها و انقلظها این متن  
 انخوریق و التسدیر و این من اراد ان یرتقی الی الاثیر کم من  
 قصر استراح فیہ باسئله فی الاصل بالعبادیه و الشیر و قد انکله  
 الغیر کم من بیستار نصفت فی العشی عن الفقهه صیر و شد  
 النزقاء و فی الاشراف الخیم البکاء ای جزیه مائل و ای امر  
 بدل و ای بر اتمه ما راح و ای ظالم شرب کاس الفلاح و هم  
 جنین بعلوم ظاهره افتخار و تمها و فوق کل ذی علم علیم  
 فاعلم لكل ضار و کلال و لكل فرح ملال و لكل عزین  
 ذل و لكل عالم زله تقوی پیشه کن و بدبستان علم الهی وارد  
 شواتقوا الله یریکم الله قلب را از اشارات قوم مقید  
 نما تا بتجلیات اسما و صفات الهی منور شود چشم اعراض  
 بریند و چشم انصاف بکشا و بر احوالی الهی اغراض ممکن  
 قسم بشمس افق ظهور که اگر ان علوم ظاهره هم کما هو  
 حقها نصیب میوردی هر آینه از لفظ قلع بردوستا



ما لك ابداع و اختراع اعراض هنيهة وى حده لسناك  
 عن الاوليا با ايهما انفيهما البهمل واليهى مصلحت دران <sup>ست</sup>  
 كه قدرى در كتب بيان و در بروج مذكوره كنى كه شايه باز  
 قواعد ظاهره مطلقه شوى چه اكثر حقيقت و بجا زود  
 مقامات بتول اسناد و استعاره و كتابه مطلقه  
 شدنى اعراض هنيهة وى كه فناع در رويها استعمال  
 نشده بصير مشر كين در كلمات شين ريت الفاين  
 نظر مكن واقا الفناع و المقنعه و حيا مانه كه فناء  
 رفس خوى در امان عيب و مشاقتل مخصوص است ان  
 فناء و لكن در رجال و وجهه بيازا استعمال شده  
 و هم چنين لثام جامه ابيست كه فناء مان دهان  
 خود را ميپوشانند چنانچه اهل فارس و ترك بهر  
 تعبیر و ميان ايند و در رجال و وجهه بيازا استعمال شده  
 چنانچه در كتب حديثه مذکور است فانظر في كتابه  
 لتجد ما غفلت عنه وان فامرا بكي از حياى الهى  
 نوشته و مقصود او آنكه شما را از ظلمت نفسانيته  
 نجات دهد و بشرط احدية كساند و نواظرها عقل  
 فوردى و لكن خطاسهمك و عند اهل علم شان و  
 مقدرات معلوم شد اسمع قولى لا تقرض على

من يترك ولا يظفر من يخطبك ولا تعقب العطاء  
بالأذى وعليك بالخصم عند اجاب الله رب الاموة و  
الاولى دفع العلو ولا يمانعتك عن سلطان العلو  
اشمن يذكرك عليك وقدمه في نيتك لو عشي بك  
حذاء ونوم بلا وطاء وتزوج في الحراء لخير لك من ان  
تقر احد من امن وهدى يا ايها الله ما من لا يتحول  
على الاعتراض ولا تكن كالارم الضالض من قبل في  
الامر سقط في التمدد ان اسد الصلح عن رذمك  
من رذمك الصلح لا يتجمل بفضك مستحقا للثقم  
ضوف ترجع الى مالك الهم وتشتغل بما اكتسبت في  
الحجوة الباطل في يوم تنقلب فيه القلوب والابصار  
من سطوة الله المقدر القهار الى متى تتلك سبل  
القيمتاء وتفتن من على الك الاسماء انيت مرجك  
وما واك وغفلت من عدل مولاك اراضت اللحد  
فاتبع ما يملك به نفسك وهونك والآفاسح الى الذي  
الى الله دعالك وتدارك ما فات منك في اولك قبل الحول  
خف عن الله الذي خلقك وسواك تب اليه ثم اذكر  
في صباحك ومساك وان اليه مرجك ومثواك  
وازان كدشته كبر كل ما تاجب الله اعترض كرهه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد  
الطيب الطاهر  
البرق  
البرق

میکنی در عقلت بمقامی رسیدی که بر کلمات تفهله  
 اولی روح ماسواه فراه الذی بشر الناس بهذا الظهور  
 هم اعراض منوره و کت در دافقه و احبانه نوشته و کت  
 جملت اعمالک و ما کنت من الشاعرين بقوا و افعال  
 تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است  
 و مخالف است بقوا عدو در شعور انقدر راد انقدر  
 که کلمات منزله انصیه من ان کل است و دون او غل  
 او نمیشود هر یک از قواعد یکدیگر مخالفات ایات الحیه  
 ان قوا اصل از هر وجهی رسا قبل دراز و سندر  
 بعد از تو شرف شد و این خواستی که در تالیسی  
 علما و منصفین عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح  
 و برهن شود و احدی از کلام نه بود یا ری ایات تفهله  
 اولی روح ماسواه فراه مخالف نبوده تراز قوا  
 پیشروی از آن گذشته در ایات این ظهور اعظم چه  
 کون ان افصح البصر لتعرض بان القواعد و تخذ من کلمات  
 الله المقتدر الهمین القیوم و اگر احزان و آرد و علم  
 جسدی مانع نبود الواسی در علم الطیبه مرقوم میشد  
 و نه هانت میدادی که قواعد الحیه محیط است بر قوا  
 بقریه نسئل الله بان یوفقک علی حببه و رضاه و ان یرحمه

لمن دعاه فکر کن در باب مسکه فرقان از سماء مشیت حق  
 نازل شد اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده اند  
 که یا از نظر شما میسر شده اند الا از من شد که بعضی از ما  
 ذکر شود که شاید خود را بستاند کسی که در حق اشراق  
 شمس چهری از افق جزو هدای چه مقدار اعتراض  
 نمودی غایب است که در آن ایام با اسم دیگر میسر  
 بودی چه که اگر توانان نفوس نبودی هرگز در این  
 برحق اعتراض نمیدادی از جمله اعتراض مشرکین در آن  
 ایام مبارکه بود که میفرمایند لا نفرق بین احد منکم  
 فمودة اند که احد را ما بین نه و این صحت بکلمه  
 الهیه اعتراض و استهزا نموده اند و هم چنین در ایام مبارکه  
 خلق اکم ما فی الارض چیست است و فی الاله سماء  
 فسوق این سبع سموات اعتراض نموده اند که این  
 مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات مستند  
 خلق سماء از ارض نازل شده و هم چنین در ایام مبارکه  
 خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للیة که ایسجدوا لادم  
 اعتراض نموده اند که مشهور است که قبل از تصویر یافتن  
 بوده و اعتراضاتیکه در این ایام مبارکه اطمینان نموده اند  
 الهیه استماع نموده اید و هم چنین در ایام مبارکه

غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب اعترض  
 فهو وانه اندك شديد العقاب صفت مضافه بفاعل  
 است لغت معرفه واقع شده و مفيد است نسبت به  
 و هم چنين در حكايت زليخا كه مي فرمايد و استغفر  
 انك كنت من الخاطئين اعترض فهو و انه اندك بايد  
 باشد خايفان قوا اهل قواست در جمع مؤنث و هم  
 چنين در آيه مبارك و كلمه منه اسم المسبح اعترض  
 فهو و انه اندك كلمه تانيث دارد و ضمير راجع بكنه بايد  
 مؤنث باشد و هم چنين در احاديث الكبر و امثال ان  
 مختصر انكه قريب بسبب موضح است كه غيا  
 ان عصر و بعد بر خاتم انبيا و سلطان اعراض فهو و انه  
 چه در معاني و چه در الفاظ و گفته اند اين كلمات  
 اكثر از غلط است و نسبت جنون و ضلالت بعد  
 عقول داده اند قالوا انها اهل السور و الايات مفسرات  
 و بهمين سبب اكثرى از ناس متابعت علماء همويه  
 از صراط حق مستقيم مشرف شده باصل حقيقه توجه  
 فرموده اند و اسماي ان علماء از يهود و نصارى در  
 مذکور و از اين گذشته چه مقدار از آيات را كه  
 نسبت باجره الشمس داده اند و گفته اند ان المختص

سرت نموده مثل سون مبارکه اذ از لزلت واقترت السماء  
ومدنا قصایدی که معروف بمعلقات است وهم  
چنین میگردانند التي كانت الطبقة الثانية بعد  
المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند تا آنکه  
خاتمه الهی احاطه فرموده جمیع باین اعتراضات  
نشد بانوار هدایت کبری مصدق گشتند حکم  
سیف بمیان آمد طوعا و کرها ناس در دین الهی باز  
شدند ایة السیف نحوایة الیهیمل و بعد از غلبه  
امر الله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض و مطاع  
و محجوب و همان معرضین که آیات الله مقتضیات  
مینامیدند در بعضی از آیات منزله هفتاد و هشتاد  
فصل احتیج و بلا شکی ذکر نمودند چون بیان در  
ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست نداشتیم بیش  
از آنچه ذکر شد مذکور در مجال قدوسی انصاف ده  
ببینک و بین الله حکم کن شکی نبوده که قرآن مرعند  
الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه  
مقدس بوده از آنچه تو هم نمودی چنانچه بعد معاوی  
و واضح شده که آن اعتراضات از غل و بغض ابود  
چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را

بقواعد داده اند و لکن علمه عند ما فاسئل التعریف  
 نقطه التی منہا ففصل علم ما کان وما یکون شاید  
 شوی تا با الهی اعراض نماید و جمیع علوم و مدقغه  
 اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل  
 بقضای اصلیه الهیه نازل شده و میشود و این  
 اعتراضات نظریات است که این امر مستحکم است  
 نکرته و احباء الله قلیلند و اعداء الله کثیرند و اکثر  
 با اعتراضی متشبه که شاید باین جهت مقبول است  
 شود ای بیچاره تو برو و در فکر عزت و ریاست  
 کجا میروی در عرصه منقطعین قدم گذاری یعنی  
 نفوس که از کل ما سوا منقطع شده اند و حتما  
 انما یثوب وجاه و تنک و نام و مال و جان کن  
 اند چنانچه دیده و شنیده اولئك عباد الذین قالوا  
 سبحانم انقطعوا عن العالمین غفیر نفوسی در علم  
 ظاهر شوقند بکمال شرف و قیام نمایند و در جواب  
 هر اعتراضی ادله های متعدده متقنه مرقوم در این  
 طو بستان ملهم میشود با الهامات غیبیه الهیه بشوند  
 داعی الی الله و لکن من المومنین شاید انقیاد الی  
 الهی در این ظهور عزت و جاهانی محروم فانی و السلام علی

من اتبع الهدى اكر كره صاحب شامة نباشد بر كل  
جستان چه تقصیری لاجع بیذاتته قدر حسرت از انتقال  
نشناسد صورت مکتوبی از شیخ احمد مرخوم در ذکر  
قام ملاحظه شد حال از شما خواهش می نمایم که  
با نضانت اورا معنی بنمائی و اگر خود را عاجز یا نیتی از غیر  
اعظم اعلیٰ سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسعہ  
الحیة در ظل سدره ثابتہ درائی و تفصیل ان اینکه  
در ایام توقف در عراق میوزا حسین قی نزو این عبد اللہ  
مع صورت مکتوب و مدفن کور داشت که حضرات  
شیخیه استدعا نموده اند که این کلمات را معنی و تفسیر  
نمائید و این عبد نظر بانکه سائلین را طالب کوشش علی الله  
نیافت متعزین جواب نشد چیکه اولی علم الهی از مشا  
اعین غیر جدید مستور به اگر چه فی الجمله ذکر شد و کن  
بتلویج و امثال و صورت ان مکتوب بعینه در این لوح  
نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صوت ما  
کتابه الشیخ احمد بن الافضل ظہیر الاسلام و کتبه الامام  
الشیخ احمد بن الاحناف الذی کان سراج العالمین الثانی  
فی جواب من قال ان القائم فی الاصلاب تاثر الله  
و کتبنا ما هو المقصود



بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روى الله بعد انقضاء المحن بالمرس يقوم  
 المهدي عليه السلام والالف قد ارتفع على امر العظيم  
 الصادق عندكم اوسع من الفخرين فكيف يكون احد الا  
 الواو ثلثة احرف ستة والف وستة وقد وضعت  
 الايام والالف هو التمام والالف في الستة الايام  
 الاخر والالف حصل العود لانه ستر التنكيس لمن  
 الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالستة الباقية  
 الاخر بالثبوت وظهر الاسم الاختصاص بالالفين الثانيين بالثبوت  
 الذي هو حرفان من الله اذ هما احد عشر والالف ثبوت  
 فظهر ما والذي هو هاء فابن الفصل ولكن الواو احد  
 الستة والستة مقدار انقضاء المحن بالمرس الستة  
 الستين فسد بها الذي هو ربيعها وقام الستين  
 الذي هو الربيع بالالف الستين فيه وستره قول الف  
 النقطة الواو ستة الستة والستة ونزل الثاني في اليلة  
 المباركة بالاحد عشر وهو الذي هو التبرؤ لاسم الستين  
 الاول الظاهر في ترويه التبرؤ في ستة التبرؤ بالستين  
 الماء المصين يوم ثلثة السماء بزخان مابين هذا والكل  
 الواو المنكوس من الستة الموهوسه فابن الروصل عند

الفساد

الفصل ليرقى لواحد ولا يبيت غيره ولا الكان غير واحد  
 وتلك الامثال تفسرها للناس ولكن لا يعقلها الا  
 العالمون انتهى فشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات  
 الدريات لمبر معطلة فيها ما آجيوان وستر فيها ظلال  
 المغاني والبيان وما ورد عليها استيان الطليح  
 دلوها ويخرج به غلام العلم ويقول تبارك الله الذي  
 في مخبئه ملكوت العلم وانه على كل شيء محيط وكذلك  
 شهد بان كل حرف فيها الزخامة فيها الشغل سراج  
 العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه الا من شاء الله <sup>ع</sup>  
 وانه على كل شيء قدير بان مقصود انك ابن كلمات  
 بيان واضح مبين تفسير شهود والتلازم على من اتبع  
 الحق وانك ان لم تتبع امر مولانا عسى الله ان يظلمك  
 من يتوجه الى مولاه وينقطع عما سواه وانما هو العليم  
 الحكيم

بسم الله العزيز العليم

ان بازين المقربين ذكر من قبلي عبادي ثم بشرهم برحمتي  
 عنايي ثم فضلي ومكرمي ثم اذياي اس احد من رحمة التي  
 سبقت العالمين قل يا الله لولا الخلاص ما ظهرت الرحمة  
 وما تمت الكلمة وما نزل ملكوت الله المهين العزيز

القدير ذكر من لنا عهدنا الذي سقى بمهدى والذرى في  
 هناك لتسكرون الله الذي خلقهم بايديهم على عرفة و  
 من المحسنين ان يا مهدى لا تحزن من شيء ان ذلك ذو  
 فضل عظيم ان الطمان بفضل من لا والله والنفوس الراسم  
 انه ينصرك بالحق ويؤيدك على نصوح وينطقك بقضاء نفسه  
 وابته على كل شيء قد يركب من لنا عباد الذينهم رجوعوا الي  
 الله الملك العزيز القدير قل ان الذين تابوا ورجعوا  
 الله بفضل من عندنا وكفر عنهم سيئاتهم وجعلناهم  
 مطهرة كيوم ولدوا من امهاتهم وان ربك يفعل ما تشاء  
 ويحكم ما يريد ان يا مهدى ان انصرو في قلوبهم بلادي فان  
 حبي كيتشعلن على شان لا يفتنهم سياه العالمين قل  
 هذه لنا ركل ما يتها من شيء يتلوه بالدهن وينو له  
 اشتعال ولكن الناس هم في غفلة عظيم يا قوم استقيموا  
 على الامر على شان لا يذعنكم عن ذكر اسم ربك فوضوا الشكوك  
 وضوء ياتيكم الشيطان بالوارج النار وكتاب من  
 دعوها عن ورائكم كذلك اخبرناكم بالحق لتكرون من  
 الخاطئين وعند ربك علم كل شيء في ارجح صبين ان الله  
 او توايضاش من لدى الله اولئك يجدون من كلما تام  
 صفحات الجحيم قل يا قوم طهروا قلوبكم عن ذكر ما سواه الله

الاستغناء

استقرت على سرور الاطمينان ثم انصروا ربكم الزهن بالبصار هذا  
ما امركم في كل الالواح ان انتم من المخارفين واستبشروا بما  
موت عليكم رواج الغفران وطهرتم الله بها عن رجس الذين  
كفر ما به في هذا اليوم والذى يشهد كاشي بان الملك <sup>الملك</sup> الله  
العزير البتار ثم ذكر من لدنا قاسم الذى جابكم بالواحد <sup>الله</sup>  
العزير الحكيم قل يا قوم ان افروا ايات الله على شان تتجهت  
عنها افئدة الضالين لا تخفوا عما فات منكم فوكلوا في كل  
الامور عليه انه لا يسنى عباده المتوكلين كذلك التينك  
قول الحق رحمة من عندنا واته طهور الغفور الرحيم ان يازين  
المقبرين حمد كن خدارا كما اهل ان ارض كشفت بجات فوهة  
وبشطر ريتا لارباب توتجه كردند هر ضنى كه خالجه باشه  
باشد و در كلمات منزله در بيان كه از قلم رحمن نازل  
شده تفكر نمايد بيقين ميلا ندر كه از نواى نغنى مفرق  
الامر متسك بحيلة المتين ملاحظه در فعلت عبادت  
كه بعضى افتد موقن نشد اند كه تفكر نمايند كه سبب  
چه بوده كه جميع بيان معلوق ومنوط بقول اين ظهور اعظم  
واخبار و رضاي او مشدء مثلا امر الطية كه در قرون الويه  
صعبوث شده اند بعد از تبليغ او امر و نواى الهي بسبب  
اختصار ذكر طر و بعد صيفر مودند چنانچه بر هر نواى

بصری معلوم است و لکن نقطه بیان جمل جلاله در کل  
 او این ذکر بدیع متذکر بوده اند پیش آنکه خود و بیان  
 و معانی غیر را معانی بکار آید لکن از آنکه از آنکه خود و بیان  
 اشراق فرمایند خود را اندر هیچ ایضا این نظر به نسبت ظهور  
 بوده و تفصیل این ظهور تا حال ذکر نشده مذکور است  
 در بیان نظم و نام این روح اعظم نازل و لکن تا حال احدی در این  
 فایده نگشته شود و نقطه تالیسی این روح سرسبز است که در  
 کدوست نداشتند از هر که کلمات متذکره که در علم  
 ظهور نازل شده ذکر نماید که او یکی از انبیا نازل  
 مفهومی و همیشه در جمود این عبد نبوده و اینقدر که در کفر  
 شده نظر با مهربوری و حکم حکیم الهی بوده که مبادا  
 ضحیمه خود را با او تمام انفس خبیثه مبتلا شوند  
 چنانچه در این ایام ملائکه مینشود که در رویه از انجبه  
 کذب کلمات مجعوله ظاهر میشود از جمله نمایان ایام  
 روایت نموده اند که فضل اولی مکتوبی مرقوم فرموده  
 که شخصی در تسبیح شاعر میشود و ادعای موعود و پی  
 نماید و او کازب است حال ملائکه نماید چنانچه  
 بچند وجه رسیده و آیات تسبیح را انتخاب دیده اند  
 که از صفا امر چنان نازل شده و انقدر درایت ندانند

که اگر نفسی نسبت بطلان باین ظهور اعظم بدهد  
و یا انکار این فضل نماید همان انکار دررتبه اولیه  
واجب بنفس خودراوست و از این کلمه در بطلان  
و صحیح و سل را ذکر نموده اند و شاعر نیستند  
جوت و جیناروت از عهد استعدا ناسل است  
که بعضی از بزرگان از امثال آن نفوس <sup>سعی</sup> جدا  
نمایند مسلما از غمان کنند و الا چه کرده جوت و  
میفورند در ذکر این کلمات مجموعی فقره کافیه  
مع آنکه کل مطالبند و هر ذمی در ایضا نقدند  
میباشد که از اصل انو بود از خود گرفته اند  
و اینها با هم او ذکر شده مقصود حفظ مقرر بوده که  
ما بین مشرکین مبتلا بوده و <sup>حین</sup> حکمت ای بالله  
که بعضی از آن در الواح ذکر شده و هم چنین  
اند که سنه تسع که فقط بیان ذکر فرموده اند  
تسع که فقط بیان ذکر فرموده اند سنه تسع بعد  
از ظهور من بظهور است در مستخات حال  
ملاحظه نماید که هیچ جاهلی باین کلمات تکلم  
نموده لا فوریتا العالمین بساط و همی کتوده  
اعظم از باطنهای ملل قبل در حین خروج از

بین یا جوج و ما جوج که نفسین مشرکین باشند  
 یک جعبه از خطوط مبارکه حضرت اعلیٰ و جناب  
 اسید حسین مع خاتم الحضرت فرستادم نزد  
 آن معروض بانکه در سنوآت اول امر بدیع شد  
 چهار سنه امر نمودیم که از روی خطوط حضرت  
 نبوید چنانچه حال از خطوط انوار که بشیوه  
 حضرتت موجود این ایام بهمان خطوط شرح  
 نموده و هر چه شیطان باو القا می نماید  
 و بجاتم حضرت مخموم نموده بنفوس خبیثه مثل  
 خود می نماید باری مگر بدیده و سید که ذکر آن  
 ممکن نه بگوای همان دروایت و شعور کجایفته  
 انور کلمه مدله بر صاحب کلمه است و از رایحه  
 هر نسیم مبرهن که از چه مقتر بر خواسته و بن چه  
 نموده نشات او را در روان آن نشات جیفه نشانه  
 نبوی واضح و معلوم لغت ناس یعنی سید است  
 دعوی الوهیت نموده و مقصود او از این امور که  
 مرتکب شده نفس خود بوده دیگری را دست اوین  
 نموده بانکه در جمیع انجمن شیطان علی مکتوب شد  
 مواهل السعیدین مع ذلك ناس شناس را دره نموده

کتابخانه

که بواسطه او معارج عز رحمانی عروج نماید اینست  
 شان عباد اگر فی الجمله بصیرت باشند و بایستی بقیات مقص  
 الهی را استنشاق نموده اید اراضی نماید و بشطر که  
 ان خبیث مقرر گرفته مشی نماید تا به رسد بتوجه و  
 لکن الناس هم لا یستحرون ولا یفقهون البوم بر اینست  
 و جمیع اعیان الهی لازمه کمال جد وجه ممداد در حسیانیت  
 و عسفا امر مبدول دارند که مباد رواج منتهی <sup>شک</sup>  
 ناس را از بقیات عز رحمانی منع نماید و محروم سازد و لا  
 بیده یفعل نماید شاء و انه علی کل شیء قدير این ایام الواح <sup>رسد</sup> پاره  
 در احکام الهی نازل اگر چه مکمل ما مورد بیان پاره  
 و لکن چون بعضی احکام در آن نازل شده و بعضی <sup>شماره</sup> نمانده  
 نازل لذا فضل علی البریه بیانات واضح لا اله الا الله نازل  
 تا جمیع از بس وجود و فضل محروم نماید تا شاء الله از  
 بعد ارسال میشود آنچه ذکر نمودیم که بعضی عباد استوار  
 غفران ناظرند و قد غفرهم الله و لهم هم عن العجیان و ابیه  
 لذو فضل عظیمه و اما ما ذکرست فی حوائجهم و شفاه الامر  
 التمجیب دعوی السائلین و قد نزل الله علیهم ما هو خیر  
 لهم من ذوی یزول البقیه و انه هو اکر مر الا کر مین و التي  
 الروح ثم الذي قتل نفسه قد غفرها الله بفضل الواح



وأدخلها في رحمة الواسعة وأنه هو قادر لا قدرين  
 وأما ما ذكرت في ذكر عبد الرحيم الذي آمن بالله الأبهن  
 القيوم أنا ما نسناه وقد كتبنا له من قبل لو مات من  
 قبله لو كما وإذا تكلم بالحق في هذا اللوح المبين فتسئل  
 الله بان يوقفه على امره ويثبت على دينه ويحمله ذكره  
 بذكره لا يظلم البديع وينزل عليه ما يشاء ويرضى وأنة  
 على كل شيء قدير سواء بين لوحه وأبارضه خوفاً <sup>سنة</sup> وبقره  
 نزل جناب محمدى وأكرمهم بأرضه اسرى ارسال شرد  
 محبوه وبأست جبهه كم مثل ناس مثل خوات است و مثل  
 الواح الطهية فناء أكرهه فتايم در مرور است و این  
 منشطه نزل وكن ودار سال الواح بقدر امکان تنويف  
 جانر نه چه كه انتشار كلمات الله بين عباده رواع  
 حبل يله من عيه مبدول فرمايد والنجمة فتم انجناب در  
 اعراضات متحسين بنو ديند بسیار محبوب ومقبول است  
 كه شايد سبب هدايت عباد شود وانه يؤيد الذين ينسبون  
 وانه لنا صرح المحبين والمجد لله رب العالمين ان يا عبد الله  
 الى الله ان ائلك لهذا المظلوم المسجون الذي ما عثره احد  
 وما اطلع بما ورد عليه بنفس الا من شاء ربك ولو سمعوا  
 تالله ما سمعوا ولو ذكر ما ذكر ان بلائ عظيم عظيم يتبدل

بج

کبیر کبیر و من ینظر الی البیان بعین الرحمن وما نزل  
 من قلم الامری فی هذا الظهور لیلیدع بما ستر من اعین انسا  
 و یدرف ما ورد علی محبوباً لله و مقصوده و بعد از الله  
 لا یغنیه مکان الدنیا و مثلاً یدها یروی نفسه فی المنظر  
 بین یدری ربّه العلی الا بقی فی ینه و فی کمال الاحیان  
 انه یروی الدنیا الا کمین بیوه منة میتة بل لمقر ینفک  
 للکلاب و الحقیقة الاحیان بلک العزیز الوهاب  
 فما تید که شبانی بقتل و جود ذکر مقصود و ادربیان  
 که ایدافوق ان منصرفه حقی فرموده اگر نفسی لایه  
 فما یدقبل ازانکه از و حقی ظاهر شود جمیع ملوک و سلا  
 و دو ساری رض بکمال خضوع و خشوع و تسلیم و انابه و قهر  
 اظهر عراض معروف و ارند و رضا تسبیح ترا این را هم ارسال  
 دارند و انان منبع رحی و الطام الطی سواک فما یند و سوا  
 که حقی ظاهر فرمایند و اگر کوی از ناحیه مشیت مسلطاً  
 احدیه فضل المعصاة دظا هر شد تسلیم فرمایند و اگر  
 هم نپذیرفتند ساکن باشند و ای عباد اطهار عزیز  
 این بیان نقطه وجود فوالذی کسر اصنام الالهة  
 قدره که در هین ملک فقره اگر برقیه تقارن فرمایند کل  
 بر حقی جوان رحمن توجه کنند و این شیو واضح است

که مقصود از این بیان نظر بجم الغیور امکان با این  
 بوده و الا هرگز چنین نگفته چاره نیست چه که بسیار  
 کما در قبیل و بعد آمد و مفرغ آمد و در کبر از نماز  
 الهی باین شئون است که متعنه در نظم و بعد نازل شدن و  
 اگر نفوس مؤید شوند بر عرفان همین بیان فی الجمله بر  
 ظهور مطلع شوند مع ذلك هر روز مشرکین از تباری بیاری  
 راجع و از کذب بگریز و تمسک تا انرا عاقلان و اندک نقطه  
 الهی روح مساواه فداه نسبت با بنو هر خنث و شقاوت  
 داشته جمیع است از ناس که این اقوال را استماع میسازد  
 خوانند اگر که متولد میشوند بدین طریقی بود از برای آنکه  
 از اینکه استماع امثال این کلمات نمایند و بپذیرند  
 لهم فسوف یحشرون مع ابا یهم فی اسفل النار ولا  
 یبدن لانضمهم من شیء من مناص

الاعظم

سبحانک اللهم یا الهی استعک یا اسمک الباقی الذی  
 استیققت مطلقا امرک یا اسمک الکافی الذی  
 مطلقا روحیک یا اسمک المخفض الذی با استغنت  
 الحامک یا اسمک الذی با استغنت آیات  
 ملکوتک و ظهورات جبروتک یا اسمک الحکیم الذی

به استحكمت مكامر سلطانك وباسمك الرحمن الذي  
 به استقرت المكنات وباسمك القادر الذي به استقرت  
 الموجودات وباسمك العليم الذي به ظهرت معاني  
 بين برتيتك وباسمك الخالق الذي به استغلبت  
 كلمتك العليا على من في الارض والسماء بان  
 على العبادك من بين ماء مشيتك ما يجعلهم عتيا عن  
 ومستغنيا عن سواك ثم اتزل عليهم ما يجعلهم خالبا  
 قادران جميعا مقدر على اعدائك الذين كفروا بطهر  
 ذلك وصلاح ايمانك وانك انت المقدر على ما تشاء  
 وانك انت العزيز نيا الهى وسيدى وصيبي وفاتية الهى  
 ومنالى لا تبعد ما يستقر اليك ولا تطرد من تقوى  
 الى ساحة عز فراديتك وللبساط قدس وحدانيتك  
 ثم اسمعهم ما يطيرهم في هواء شوقك وانجذابك  
 بحيث يجعلهم فان لا من دونك ونا اذ اذكرك و  
 شانك فوعزتك من حرم عن حلالك ذكرك ان يرضع عن  
 كل الخير ويكون العدم من خير الممن وجوده والشان  
 له صبقا والى هو ملك اكون مستغنيا من الذين  
 انفسهم عن بلايح ذكرك واشتغلوا بذكرك فوعزتك  
 ان الجنان وما قدر في ما من بلايح نعمك والملك

كذا

يعاذل بكرك من واحد عند عباد الذين ذاقوا حلا  
مناجاتك فيا الهى لا يتخلف ممنوعا عنه ولا يحرم  
منه ثم استنك يا من بيدك ملكوت التقدير بان  
من ارباح مشيتك كيف تريد لا قبل بما تحت ريت  
واعرض عما نكرهه يا من بيدك ملكوت ملك الامم والارباب  
لا اله الا انت العزيز الغالب المقدر المستعان بما  
اللهم يا الهى كلما ينظر في فلبى فذكرك يضطر بنى سطاوتك  
واقترارك لان الذكر بنفسه يشهد بانته غير المذكور فلما  
ثبت ذلك كيف يرتقى اليك ذكرى يرفى في ذلك  
بل يرجع الى نفسى وكيهونى انا اقرب الى الله من الشجر  
سلطان وحدتك وادعوك بان ترتضى كما من الموحدين  
من بريتك والمنقطعين من مخالفتك الذى يرون في  
كل شىء آيات بجاك وتطهورات توحيدك والذين  
الحق والنفسك شريكا واقترفوا خلقك بنفسك  
اولئك ما عرفوا وما تازوا بعرفانك من بعد الخلق  
واغفلهم لمدنك سبحانه من ان تقترب يدونك او  
تذكر بذكر باسويك لم تزل كنت ولم يكن معك من شىء  
ولا تزال تكون بمثل ما قد كنت ليس لاحد ان يعرف ذلك  
سبيل كل الاقدار من اى نفس كان يرجع الى الكلمة العليا

والمدرة الاولى التي هي مشية الالوية والنقطة البديئة  
 والاشياء اول ظهورك واول تقبلك بعثت بانفسها و  
 تجليت عليها باسمك لا بهي اذا اشرفت السموات  
 بنور عرفتك والارضين بضياء وجهك وجلبها  
 مبدء الخلق ومنهم من وجبما فصلت بين بيتك  
 وبين المستقر الموحدون وفتح المشركون من دعاك بها  
 انه من دعاك بنفسك ومن عرضة ما دعاك ولو تذكرك  
 بدوام سلطنتك وبقاء كينونتك فيما الخي هل من  
 دعاك بها وما دعوته وهلم من نفس اعلمت بها الملك  
 وما اعلمت اليه ودل في الملك من يذكرك بالانوار  
 وما اذكرته في السماء امرك لا مو عزتك لان ذكرك سبق  
 كاشح كما ان رحمتك سبقت الاشياء ولو لا ذكرك لا  
 تفرغك نفسك من يعرفك ذلك اسبق ذكر اعمالك  
 انهم قاموا على ذكرك وثنائك فلما عرفتهم مناهج قريك و  
 رضائك توجهوا من كل الجهات الى شطرك وهدايتك  
 وهو عز فراديتك ولما القيمة حبك قاموا على  
 نصح امرك والجدوا من ايات عز سلطنتك بلخوا  
 الى شان انفقوا المواهم وانفسهم في سبيلك فوالله  
 يا شوب العالمين ويا مقصود افئدة المشتاقين

على  
 ٢٩

يا اوله صدور الخاصين التي لما شربت من كأس جيك قمت  
 على نضرة امرك لحوالك وقونك واستغنيت به عن شرب ما  
 سونك وعن ذكر ما دونك طوبى لمن شرب منه وسر  
 الى منا هج رضائك وسيل مواهبك اذ من اذبح العباد  
 عندك واعلمهم لديك والتي قد بلغت التي في حبك  
 المعقاة الاحب ان يحبك اسد سواني ومن احبك انه  
 هو انا لا سواه التي قد قبلت حنينك كله وقيلت الرزالي في  
 سبيلك كلها في اليت لا يحبك احد وفي ولا ير البلاء  
 في سبيلك الابعلى نفسي لانه قدرت لمن اعقبك من البلاء  
 ما لا عدل لها في علمك للذا بكرة هونه اكثر عبادك حفظا  
 واموالكم نا الذي بذكره استغنيت من ذكر البلاء في  
 وفي حبك قبلت ضر العالمين في البيت القيت على عبادك  
 ما القيتي وعرفتم ما عرفتي طوبى لمن ورد عليه في سبيلك  
 سيوف البغض من عبادك الاشقياء ان الذينهم شربوا من  
 كأس رحمتك واحسانك وانسوا بذكرك ومثلك انهم  
 يشغلهم شغفات الدنيا عن التوجه اليك والاقبال  
 الى وجهك طوبى لمن احبك وانقطع عن حال الوجوه  
 معبود الغيب والشهود فكيف ذكر يا موجد البها و  
 البها يابح رحمتك التي سبقتي وانظمتي لبناء افضل

في سبيلك الابعلى نفسي لانه قدرت لمن اعقبك من البلاء  
 ما لا عدل لها في علمك للذا بكرة هونه اكثر عبادك حفظا  
 واموالكم نا الذي بذكره استغنيت من ذكر البلاء في  
 وفي حبك قبلت ضر العالمين في البيت القيت على عبادك  
 ما القيتي وعرفتم ما عرفتي طوبى لمن ورد عليه في سبيلك  
 سيوف البغض من عبادك الاشقياء ان الذينهم شربوا من  
 كأس رحمتك واحسانك وانسوا بذكرك ومثلك انهم  
 يشغلهم شغفات الدنيا عن التوجه اليك والاقبال  
 الى وجهك طوبى لمن احبك وانقطع عن حال الوجوه  
 معبود الغيب والشهود فكيف ذكر يا موجد البها و  
 البها يابح رحمتك التي سبقتي وانظمتي لبناء افضل

نوني

بين ملاء الأكوام قمت ودعوت الكمال المنضك العلي<sup>عليه</sup>  
منهم من اعرض عنك وكفرا بايانك وظهورا لك في هذا  
الظهور الذي اظهرت نفسك باسمك الالهى ومنهم  
من توقف وقام بالحجارة بعد الذي ملأيت لهم <sup>عليته</sup>  
من علومك المكتوبه وما اظهرت لهم ما عرفت من اسرارك  
المخزونه ودعوتهم بما نزل في النبيا وعرفتهم ما امرنا بعرفانه  
في الواح قضائك وصحائف تقديرك وبذلك فرحوا و  
ناحوا واعرضوا واستكبروا والآ الذين بعثوا امرخ اخوى نبي<sup>عليه</sup>  
ايانك الكبرى في هذا الظهور الذي به انضطرت سمواتك<sup>الارباب</sup>  
وكسرت اصنام الامم ببضد قدرتك يا من في قبضت يدك  
جبروت الارض وملكوت السموات والارضين اى رب سمائك  
باسمائك الحسى وصفائك العلىنا واسمك الذي جعلته  
قيوما على الامم ومعينا على من في الارض والسماء  
وبه الفت وفرقت وجعلته فصل الخطاب في البدء  
والناب بان تفتح عيون عبادك البروك بعينك ويعرفوك  
بنفسك ويعرضوا عن الذين كفروا بك ويسلطانك و  
الخذلانهم وباسمك ومجودتك اى رب العالمين  
بانفسهم واهواتهم خذلنا يادهم بيد قدرتك وفصلك ثم  
احفظهم من شر عبادك الذين يوسوسون في صدور الناس



ويعونهم عن شاطئ بحر توحيدك ولهم عزتك في أيديهم  
نورا بصارا الجبار بنور معرفتك ثم اشرح لهم من كونهم الذي  
من شرب منها انقطع عن ملكوت ملك السموات وتوجه  
بكلمة اليك واستقل في ظل اسمك الابهي الذي جعلته  
سيفا سرك بين خلقك وبه فصلت بين المقربين والبعد  
والنور والظلمة والسعيد والشقي ومظاهر الاثبات والنفوس  
والذي نور بصر بنور اسمك الاعظم انه خلق حرة ليزي  
وبعث بامرئ يارت العرش والرشى وانه لبيدع في سماكك  
ومشعل من نيات ايامك وبما يتكلم به في فكرك وثنائك  
يجري عليه حكم البديع ولو يتكلم بما ذكرت به في ذلك الازال  
وهذا شان عبادك الذين خلقوا من حركة قلبك الهدي  
في ملكوت الانشا ومع ذلك عبادك الاشقياء يذكرون  
اياك يا بديع السموات والارض ويسلمون حكم البديع  
عنها بعد الذي بها ثبت حكم البديع لولاها ما ظهر  
البديع انا ابكي ويسكي الصلح ثم اللوح لصري وما ورد  
من اعدائك وكلما اشتد على البلايا من هو الا الذين  
كفروا باياتك الكبرى انظر الى مواهبك التي اخصصتني  
لها بحيث جعلتني وما يظن مني من النسيان والقعود  
والمشي والرقود وذكرك بين يديك وثنائك بين عبادك

وجعلت كلها ذكرا واحدا <sup>عندك</sup> ذلك <sup>الهدى</sup> يا <sup>الله</sup> على <sup>الهدى</sup>  
 الموهبة الكبرى والعظمة العظيمة استمدك يا <sup>الله</sup> وسيدي  
 بان تقدر لعبادك ما قدرته لي ولا تفرق بيني وبينهم لا في الدنيا  
 ولا في الآخرة وانك انت خالق السموات والارض والارض والسموات  
 السموية لئلا تسفهها ارياح الافتان وانك انت المقتدر العزيز  
 المتان ولا تحرم عبادك الذين قبلوا اليك ثم اجعلهم يا <sup>الله</sup> مقبل  
 بوجهك اليك ومعترف بقرابتك ومنهم من اسبطنك واقتدا  
 وسبيل الحق وعزتك وكبرياك ولا تنزلنا وعاندا يصغرك اي  
 رب لا تقدرهم ليجودك ولا تمنهم عن هذه الشريعة التي جرت عن بين  
 عرض احاديثك اي رب لا تجعلهم من الذين نقضوا اميثانك وشك  
 عهدك واستكبروا عليك وجاحدوا حقك وانكروا فضلك  
 واسروا عنك بعد الذي مارقم من قلبك الا على كلمة الا وقد اخذت  
 لها عهدا نفي وعلمت كل ما نزل في البيان بقبول امرى  
 على شان لويحيى من البيان ذكرى وثاني <sup>حلفت</sup> الحق منه كل يوم  
 امرى بصديق نفس لا اقبال احد مع ذلك فانظر اليها يا <sup>الله</sup> يا <sup>الله</sup>  
 اليها وجامد عليه من اعدائك يا مقصود اليها فوخرتك لا ترفع  
 النداء من ذم اليها بما دد عليه في سبيلك يا ايها المذكور في ذلك  
 اليها فيا لث ارتكب ملاء البيانا ما ارتكبه مللا القبل فوخرتك  
 يا مجوب اليها ان البكاء يمنعني من الذكر والشقاء يا من يهدك

جبروت القضاة وملكوت الامضا انا الذي انا الذي ما يمنعني  
 عن حركتك بفضلك ولا يصمتني عن شانهك ضوضاء  
 الذين هم كغروا بايانك فوعركك لو يحتمل عن علي من على الارض  
 بالظلم والاعتساف لينطق لسانى بينهم بذكرك وشانهك و  
 لو يقطعون لسانى ينطق قلبى بما اختلفت بحجودك واحسانك  
 ولو يقطعون قلبى ليذكرك حشائى بان يا مقصود البها  
 فاقبل دما البها فى سبيلك ولو يقطعون حشائى وارفاقى  
 شعرى يصنع وينادى اى رب هذا بهما لك بين فخاه  
 فانظر بالخطا عن ايتك اى رب هذا هو الذى كان مذكورا  
 فى صحايفك وكتبك والواحد وهذا هو الذى نزلت البيا  
 لعلو شانهم وسمو قدره واعلاء كلمته وارفع اسمهم وهذا  
 هو الذى اصبحت بحجته وامسيت بذكره قلت وقولك انا على  
 لاله ما نزلت البيان وقلت وقولك الحق كل من خير نزل فى  
 البيان ما كان مقصودى الا نفسه وجماله اذا نزل مطر  
 بين ايدي اهل البيا بانزل البيان فما احدث ذكره نفسى  
 ذكره فنسلك است الذى اكنفيت بنفسى وانا الذى اكنفيت  
 عن انفس الخلق كما انا الذى اريدت في ذكره نفسى وانا  
 الذى ما اريد في ذكره انا فنسلك فما الذى ترى بان قلبى يذوب  
 فى حبك على شان لو يصبت عليه بحور العالمين لا يضر ابدان

بكر

كيمونوق وفضى روحى وجسدى وجسمى كلها قد خلقت  
 بعثك رحمتك باقى لا يفضى وهذا مقام الذى اعطيتنى  
 بجيورك ولا يقدر احد ان يتصرف فيه اذ لا يامن ذكره انبى  
 وفرح قلبى وفضائك مرادى وبلائك مؤسسى فيا الهى لشهد  
 وتعالى ان الذين هتكوا حرمتك وضيعوا امرك ونفضوا عهدك  
 وحرفوا ايمانك وكلنتك ونبذوا احكامك وتزكوا او امرك اقر  
 على هذا العبد الذى انفق روعه في سبيلك وباشتهى امرك وفتح  
 ذكرك ولاح وجهك واستنفع قسطا من حكمك ونجاة من جوارحك  
 بليت امرك وجوارحك وكسبة جلالك وانت تعلم يا الهى  
 ومفريات انفسهم ويجر ما ارتكبوا في دينك ما ناهى بسكان  
 مدارج البقا واهل مذاهب الا على كتبوا بانامل الشكرية في حق  
 ما يبلغهم به كل الذات ثم مظالم التوحيد ومطالب التفريد و  
 مكان وحيد ومخازن الهامك والبعوض في السقون الى  
 مقام كبروا اشبح البيان بعد الذى يفضى لهم حكم البيان وكما  
 شمس البيان ويذكرى حقيق ذكره ويفضى فسررت طلبته وكشفنا  
 اسراره وبقياى فصلت عز وفاته وظهرت كدفون وبر زمانه  
 فيه من ملك علمك وجوارح حكمك فيا الهى انت تبيها بهم  
 عرفوا انتمت ثم انكروها لانك اظهرتني بوجه الحق لها برون  
 الايمان بك وبمظهر نفسك اذا يا الهى اظهر قلوبهم وانشأ

ليعرفك بعينك وينقطعوا عما سويك ولو ان اشاهد هم بالحي  
 اجيب من المل التسل بعين ما احصيت اشقى منهم وابعد  
 يقرون البيان ويكفرون منزله ينكرون به ويكفرون على التبر  
 بمنزلت كتبك وحقنا ايضا مرث على ذلك ان الرقوع عزتت بالحق  
 ما استوا بك ولو امنوا ما كفروا في هذا التاروون الذي به تحت را  
 سلك من المنتمى بذكر اسمك العلى على وفتحت السرى على  
 الاشياء اثباتك يارت الا شئ وا لاوى وبث بعد سقى طيرة تركت  
 في البيان باثة طوا الشا طرف الا فى الا بهى سيرا انك سبنا انك  
 الى اليمين نصيبى وصورى وما يد على فى كل الايمان من  
 حشا طر الشيطان ومطالع النفسيان ومعادن الهند السبا  
 فانظر فى يامن سميت نفسك بالرحمن هل ترى فى ارضك منازلا  
 شمسى او محضو نامنى بعد الذى يسرى طارا العاشقون الذاد  
 قريب وابتها بك واستخرج المشاقرن الرضا جزيك و  
 عرفانك اذا استجار يا الهى هذا المغلاوم في جوار عدلك وهذا  
 الدليل فخرج وارحرك وهذا المقصر فى ظلمت انك فانزل عليه  
 ما يبين لثباتك راته عارا و الا انت ولا ير دينه لا انت  
 وقوتك يا مالك اليها والتاطق فى صدر اليها والذكري  
 اليها فانزل يارب اليها على قلوب العباد كلمة القوي يقرون  
 عن رقد الهوى ويتوجهن الى الكلمة العلى يارب العرش

والرفق

والثرى فيا الهى مستيدى ورجاك اشهد بانك كنت في ذلك  
الاولى الحا واخذوا عهداً فزوا عهداً وتوا باقياً دائماً قائماً قوتياً  
ما اتخذت لنفسك شيئاً ولا شريكاً ولا وزيراً ولا نظيراً ارسات  
سفراتك الى بخارك وجعلهم مهابط وحيك ومخازن عليك  
واتزلت اليهم كتبك وشعرت في ما شرع امرك واحكامك  
الى ان انتم هيت الكتب اليك البيان والرسول بالذي سميت به  
عجلى في حبريت القضاء وملكوت الاسماء وانته اظهم نفسه  
بامرك ودعا الناس الى نفسك وبشرهم بالذي بشرته به في حكم  
اياك ومتقن كالماتك وبه قد رمت مقادير امرك واحكامك  
وبه فسلك كاشيخ رقتة سيد الامم عندك ومنعت فيه العباد  
من سفك دماء الذين اضوا بك ودخلوا في حرس امرك  
وحمايتك وكذلك حرمت ازواج رسلك على الامم وهذا  
من احكامك الحكمة وعدو ذلك المنقنه بحيث نزل في كل  
الواحد وكتبك وزورك ومع هذا الحكم المبين والامر  
المتين فقتضوا عهدك ونكثوا ميثاقك وتركوا ما ابروا  
به وامر امانهم واعنه وبلغوا في الغفلة الى مقام احد الشون  
منهم زمام السكينة والحيا ومخازن في حرم مظهر نفسك الخلق  
الاعلى فاهاه من فعله وما ظهر منه فانه بدل ذلك شوق ستر  
حجاب حرمتك بين خلقك وناح روح الامين نلتا عودك

وتذوق عيب البها في هذه المصيبة الكبرى والذرة العظيمة  
ورده الى احد من سفرائك واصفياك ما ورد على مناهج امرك  
الذي جعلته مظهر سلطتك ومطلع الوهتتك وشر  
ربوبيتك انا افوح ونوح كل الاشياء الخلق من كلناك  
العليا وانك يا الهى لم تزل ولا تزال ما شرعت الشرايع وما  
وضعت المناهج الا لابقاء ذكرك بين خلقك واغراض  
امرك بين ربيتك وانك بنفسك الحق كمنت وتكون وقد  
من عمل العالمين وذكر الذاكين وانهم يا الهى ما استجوا منك  
وما اذعوا حرمك في مملكتك واغراضك بين مملكتك عمل  
من ذى بصير يبيننى في بكائك وهل من ذى قلب يهوح  
صغى فيما ورد على جبدي وهجولي وفاكرى ومذكورى  
وهل من ذى منصف ينصف فيما ورد على مظهرى  
نفسك من اغتفل عبادك فو قرئك يا الهى لو قتلت سائر  
العالمين لكان احب عندي من ان اكون موجودا ذكر  
ملا رات عين با من بيدك ملكوت ملك السموات والارضين  
واخذت حيا الى ايسه الى مقام سفك دم  
الذى اختصصته بين ربيتك وجعلت مظهر احدتك  
وسميت بحرف الثالث عن تظهيرته بامرك وتزلت في  
حقه ما لا تزل في حق احد وندوانا سفك دمه ثلث

الظلمة على نورا النهار واخذ الاضطراب والاضطراب كل من سكن  
في الرزاة ومع ذلك ما استثمروا وما نبتتوا وبلغوا في  
المشقة والاستكثار الى مقام ارادوا قتل من يذكرونه  
في الليل والافهار وانك عصمتي بقدرتك وحفظتني في  
غيبك الى ان خرجت عن بينهم بمشيتك وقضائك فلما  
خبتهم بسطائك كتبوا في حتى ما يلعبهم به اقدامهم ولما  
معداهم والواهم وحقايق كلشي اذا ما الى الهى فابتعت  
قلوبا ضافية وايضا ارا حديثك ليتفسروا في امرك وما  
ورد منهم عليك اياه يكي من افكارهم الواح السيان  
وعين الخلق في كلمات السيان ومع ذلك نسوا <sup>نفسهم</sup>  
ويقولون ان الذي ظهرته بامر الله منخ السيان <sup>الذي</sup>  
الذي يشهد كل ذي رايته بان لنفسي نزل البيان <sup>ظلمة</sup>  
حقيق حكم السيان وجعلت كل ما نزل فيه هدية لنفسي  
معلقا باخف وامر فاه اه قد تكد رذيل التقليد من غبار  
مفتريات اعدائك وشبكت اقدمة المصيرين بما ورد  
على محبوبي اعارفين من طغاة بريتك فيا الهى هذا  
اول يوم فيه فرضت الصيام لاهبائك استلك بها  
والذي صام في حبك ورضائك لا طوية وبغض مولا  
باسبائك المحسوق وصفائك الحلييا بان تطهر



عبادك عرجت ما سواك وقرتهم الى مطالع انوار وجهك  
 ومقر عرش احديتك ونور قلوبهم يا الهي بانوار معرفتك  
 وجوارهم بضياء شمس التي اشرقت من افق مشيتك  
 وانك انت المقدر على افاق الالامات الغزير المستعيا  
 ثم وقفهم يا الهي على نضرة نفسك واعلادك كتك ثم  
 اجعلهم ايادي مركبين عبادك ثم اظهر لهم دينك  
 وانك بين خلقك لجمال الافاق من ذكرك وثنائك  
 وجهتك وبرهانك وانك انت المعطي المتعالي المتقدي  
 المهيمن العزيز الرحمن سبحانه يا الهي كما اريد انك  
 ذكرك اشاهد ان حقك لا يتمي فلما انما يتمي كيف  
 يذمى ثنائى وذكرى وصحبي وحيدى وانك يا الهي تذا  
 المناسبات لمن في حولى وجعلت الايات بديان النعمه  
 وظهورات لامرى ولكن انا احب بان اذكرك من قبيل  
 العالمين وبما عندهم من ذكرك وثنائك يا من ذقتك  
 ملكوت ملك السموات والارضين اى رب فانعم  
 بيدايك نصرك وان نصرك نفسى وغنايتك اياى هو  
 ارتقاء الى الرفيق الاعلى وعروجى عن بين هوى الارشاق  
 الذين ما كان بينهم الا ضغينة وبقضا اى رب فاصعدنى  
 اليك يا من بركة قلبك الاعلى خلق ملكوت الاشياء

لا

كان مقصودي يا الهي فيما نطقتم به بين يديك الأ  
 لئلا يفرح بردي بين برينك وليست يدك أيا أنا السائل  
 وأنت أنت السؤل وأنى أنا الداعي وأنت أنت المجيب  
 ولا فخرتك مرادى ما أريد ومقصودي ما قصدت  
 وأملى ما قضيت من شرقي بين مشيتي ومشييتك  
 أنه كضربك واتخذك شريكاً في ملكك ومشييتك أهدت  
 مشيتك لولا هي ما كانت هي مرادى فذاك بأمر الله  
 مقصودي فذاك بأمر الله مقصوداً اللهم مشيتك فذاك  
 بأمر الله وأيا أيتها الشمس في صدق الله وأيا  
 أيتها الناطق بلسان الله الذي يقول بحسب الله ما الله  
 لولا الله ما خرت ورفاه الفكر بأمر الله البهائم والوحوش  
 اللهم أيا من منكم ومن ظلمكم انضطرت السماء وشق  
 ستر الوفا ويقول اللهم ارضيت بقضائك يا الله العلي  
 ومقصود القاصدين وما أردت إلا ما أنت الله  
 وما أريد إلا ما أنت تريد فخرتك أن يكون خيراً من بقية  
 فضلك وما انقصتني به بين برينك بظهورى  
 فصلت بين الكائنات وأخذت منها أجواهر خلقك  
 وسوانح برينك فأنطقني يا الهي بكلمة مرعوبة  
 سيقاً ذات طمحين بقدرتك واقتدارك بظنيتك

وقررت عبادك وخلقك الذين هم استكبروا عليك  
 وتوقفوا في امرك الذي ما اظهرت امر اعظم منه وطبة  
 اخرى جمعت ووصلت وبلغت وربطت والفت  
 بين الذين اقبلوا الى وجهك وامنوا بايانك الكبرى و  
 انقطعوا عما خلق في الارض والسموات بما لك و  
 طلبا لرضاك واقبالا بحضورك واظهارا لنعمتك و  
 انك جعلتهم ايدى سرك بين يديك وبهم اظهرت ما  
 من شئونات احديتك وظهرت فروانيتك طوي  
 لمن اقبل اليهم خالصا لحيك وسمع منهم ايانك <sup>وتبين</sup>  
 التي حيزت عن الايمان بمثلها من السموات <sup>وتبين</sup>  
 اذا يا الهى استلكت بك وبهذا المخلوق الذي ما شئت  
 الابداع شهمه بان تنزل من بحجاب رحمتك ما ينبت  
 به في قلوب المستاتين نبات حبك وعرفانك وانك  
 انت المقدر على ما اشتهى الاله الا استالمهم من القيوم  
 فيا الهى استلك بذكر اسمك العلى الالى ان تشرب  
 كل العباد رحيق عنائتك واخضا لك ليعرفك كل  
 بيوتهم ويدخلان في ذلك سداق التوحيد بايمن  
 بيدك ملكوت القدير عزيز على بان يجعل احد من  
 خلقك شروعا عن رحمة التي اختصتها بايامك

فرغرتك ان عبادك ارادوا خرتي وابتلائي واناريد  
تقر بيم اليك وديخولهم في جنة الاممي وانك انت  
المقدر على ما تشاء تعلم ما في نفسي وانك انت <sup>الظاهر</sup>  
العالم الغرير المحبوب

هو الامر سبحانك اللهم يا الهى استلك بالذين جعلت  
صياهم في حثك ورضائك وانظما رارك واتباع ايانك  
واحكامك وافطارهم قربك وانماك فوعزتك انهم  
في ايامهم كلهم صائمون والى شرط رضاك متوجهون  
ولو يخرج من فم ارادتك مخالبا اياهم يا قوم صوموا  
حبا لجمالى ولا تشلقه بالبيئات والحدود فوعزتك هم  
يصومون ولا ياكلون ان يموتون لانهم ذاقوا احلاهم  
ندائك وذكرك وثقتك نقطة التي خرجت من شفونك  
اي ربي استلك بفسك الصلي الاعلى ثم بظهره والكرام  
الذي به انقلب ملكوت الاسماء وجبروت الصفات  
واخذت كرسى سكان الارضين والسموات والوزان في  
ملكوت الامر والخلق الامن ضامن عن كل ما يكرهه رضاك  
وامسك نفسه من التوجه الى ما سواك بان تجعلنا منهم  
وتكتب اسمائنا في لوح الذي كتبت اسمائهم وانك  
يا الهى بيدايح قدرتك وسلطنتك وعظمتك <sup>التي</sup>

اسمائهم من بحر اسمك وخلقت ذواتهم من جوهر جيك <sup>طهر</sup> وكنو  
من ساج امرك وما تعقب وصلهم بظهورات الفضل وال  
نفضال وما قدر لتقرهم بعد ولا البقاء لهم طال انهم ما  
لم يزل يكون عنك ولا يزال بطوقون في حوالك يهملون  
حولك ولما تالك وكهية وصلك وما جعلت الفرقا اليه  
بينك وبينهم الا باياتهم لما شهدهوا انوار ربك التي تجر  
اليك وسجدوا لجلالك خاشعا خاضعا لعظمتك و  
منقطععا عما سواك اي رب هذا يوم فرغنا من ابرك وانا  
بما نلت في محكم كتابك واسمك المنفرد عن الملوك وشما يكره  
رضاك الى ان انتهى اليوم وبلغ حين الاطوار اذا استلك يا  
محبوب قلوب العاشقين يا حبيب خد الغافرين يا مؤثر  
صدور المشتاقين ويا مقصود القاصدين بان تطير في  
هواء قلوبك ولعنانك وتقبل عنا ما علمنا في عليك <sup>بنا</sup> وبننا  
ثم اكتبنا من الذين هم اقربا بوجدانيتك واعترفوا بفرانك <sup>نندك</sup>  
ونخصعوا لعظمتك وكبرياتك وما ذوا بحضورك ولا ذوا  
بجبابك وانفثوا ارواحهم شوقا لفتانك والحضور  
بين يديك ونبذوا الدنيا عن ورائهم لحبك وقطعوا النسبة  
من كل ذي نسبة متوجها اليك او لك عباد الذين اذا يذكر  
لهم اسمك يذوب قلوبهم شغفا بجلالك وتفتن عن غيرهم

عبدك

طلبا لفرحك وافئتك احرقت هذه لساني لشهد بوجود  
 فمردا لثابتك وهذه عيني ناظرة الى الشطر مواسيك و  
 الطاءك وهذه اذني مرسدة لا اصغاه نداك و  
 كلمتك لا اقبضت يا الهي بان الكلمة التي خرجت من فم  
 مشيتيك ما قدرت لها من نفاذ وشمعها في كل ارجاء  
 اذان التي قد ستمت الا ستماع كلما ناك واصغاه ايانك  
 وان هذه يا الهي بيدي قد ارضعتها الى سماء مكرمتك  
 والطاقك انقار يا الهي هذا الفجر الذي ما اتخذت  
 مجربا اسرا ولا معطيا دوناك ولا ساطعا باخريك و  
 خلا لا في جوار رحمتك ولا مامنا الا لذي بابك لان  
 فتحة على وجهك في سمائك وارضك لا فوجرت لنا  
 الذي اكون مطمئنا بفضلك ولو تعذبني بهام  
 ريشتي احد منك لينطق اركاني كما بانة طهو المحبوب  
 في فعله والمطاع في حكمه والرحمن في مبعيته والرحيم  
 على خلقه فوجرتك يا محبوب قلوب المشائين لو  
 تطردني عن بابك وتدعني تحت اسناني طغاة خلفك  
 وعضاة بريتك وريشتي احد منك ينادي كل شعر  
 كان في اعضائي بانة هو محبوب العالمين وانه طهو  
 الفضائل القديم وانه قرتني ولو ابعدني واجارني

ولو اهدوني ولم اجد نفسي راجعا ارجع منه بالاستغفرت عن  
 ذنوبه واستغفرت على ما اسفاه فطوري يا ابي الميراث غفرت بك  
 عن ملكوت ملك السموات والارض والغنى من تشكك بجل  
 خنابك وضع محضرتك واكنفى بك من سواك والتفكير <sup>بشئ</sup> من  
 فلك واستكبر عليك واعرض عن حضرتك وكثر بايانك فيا  
 ومجوبى فاجعلنى من الذين <sup>تكره</sup> اناج مشيتك كيف  
 تشاء ولا تجعلنى من الذين <sup>تكره</sup> اناج النفس والهوى  
 وتذهب بهم كيف تشاء لا اله الا انت القادر العزيز  
 الكريم فلك اله يا الهى على ما وفقنى بالصيام في هذا  
 الشهر <sup>الذى</sup> نسبت الى امك الاعلى وسهيت بالعبادة وابتدأت  
 يصوموا في عبادك وبريتك وليستقرن به اليك وبها <sup>تتم</sup> بيت  
 الايام والشهور كما ابتديت ارضا بامك الهاء ليشهدتك كل  
 بانك انت الاول والاخر والظاهر والباطن ويعوقن بان <sup>تأتى</sup>  
 اعزاز الاسماء الابغرامك والكلمة التى فصلت مشيتك  
 ونهيت بارادتك وجعلت الهى هذا التيميم <sup>ذكر</sup> من  
 عندك وشربا من لذك وعلامة من حضرتك تلك اليسون  
 عظمتك واقتدارك وسلطنتك واعزازك ويوقن بانك  
 انت الذى كنت حاكما فى ازل الازان وتكون حاكما كما كنت  
 لا يمنعك عن حكومتك شئ مما خلق فى السموات والارض

ولا عن ارادتك من في ملكوت الامر والخلق فبا الى اسئلك  
باسمك الذي به ماتت قبايل الارض كلها الامم عصيته  
بوجهك الكبري وحفظته في ظل رحمتك العظيما ان تجعلنا  
مستقيما على امرك وثابتا على حبك على شان لو يعترض عليك  
عبادك ويعرض عنك برئتك بحيث لا يبقى على الارض من يدع  
ويقبل اليك ويتوجه الي حرمك وكنية قدسك لا تقوم  
وحده على نصيح امرك واعلاء كلمتك واطهار سلطانك  
وشاء نفسك ولو اتي اليك اريد اربابهم باسم الصبر في  
نفسك التي شاهد بان كل صفة من صفاتك العليا وكل  
اسم من اسمائك المحسني انبها الي نفسك وادعوك بها التقا  
وجهدك هذا لم يكن الا على قدر عرفاني لاني لتاسر فتم امدوحة  
نسبتهما اليك والاتقالي تعالى مثانك من ان تذكر يدونك  
او تعرف بسواك او يرتقي اليك وصف خلقك وثناء عبادك  
وكل ما يظنهم من العباد انه محدود ومجدرات انفسهم ومخلوق  
من نواتهم والنونم فاهاه باسمي من غيري عن ذكرك و  
تخصيري في ايامك لو اقول يا الهي انت خليم شاهد  
لو تشير باصبع من اصابع مستيتك الي صخرة صماء ليظهر  
عنها علم ما كان وما يكون ولو اقول انك انت قد ير اشاهد  
لو يخرج من فم ارادتك كلمة لتقلب منيرا السموات والارض



فوعزتك يا محبوب العارفين كل علم لولا بقر عند ملك <sup>لجمل</sup>  
 انه اجمل العباد وكل مقدر لا يقتر بجزم لدى لم يورثك  
 انما عجز برئيتك واخفلك لمصك مع علمي بذلك وابقاني  
 بهذا كيف اقدر ان اذكر بذكر او اصفك بوصف او اتينك ببناء  
 اذا مع هذا العجز قد سرعت الى ظل قدرتك ولهذا الفقر قد  
 استظمتك في ظل غنائك ولهذا الضعف قد اتيتك لدى  
 سرادق قوتك وقدرتك انظر هذا الفقير بعد الذي ما اتخذ  
 لنفسه معيناً سواك ابتعد هذا الغريب بعد الذي لم يجد  
 لنفسه محبوباً فلك اي ريت انت تعلم ما في نفسي وانا لا اعلم  
 ما في نفسك فارحمي برحمتك ثم اخلصني باليسكن بقرابي في  
 ايامك ويستريح به نفسي عند ظهور وجهك اي دست قد  
 استضاء كل الامشياء من بوارق انوار طلعك وقد <sup>استباح</sup>  
 كل من في الارض والسماء من ظهورات عجز احدتك بحسب  
 لا اري من شيء الا وقد شاهد فيه قبيلك الذي مستور  
 عن انظر الناظرين من جنابك اي ريت لا تشر من بعد الله  
 احاطه فضلك كل الوجود من الغيب والشهود ابتعدني  
 يا الهى بعد الذي دعوت الكل الى نفسك والترب اليك  
 والتبتك بحسبك انظر دني يا محبوبي بعد الذي وندت  
 في حكم كتابك وبل ابع اياك بان يجمع المشافين في

سرور عطفك والبردين في ظل مواهبك والقاصدين  
 في خيام فضلك والطائف فوغزلك بالحق ان صرحي منج  
 قلى رحمن تبارى قد اخذ الومام عن كفى كلما اسكن نفسي  
 وابشرها ببلد ربيع رحمتك وشئونك عطفك وظهر  
 مكرتك يضطرني ظهورات عدلك وشئونك فهمك  
 واسأله بانك انت المذكور بطين الاسمين والموصوف  
 بلذين الوصفين كالتالي ان تدعى باسمك الضفارا ويا  
 القهار فوغزلك لولا علي بان رحمتك سبقت كلشي لتنعقد  
 ار كاني وثمنظر كينونتي وتضحل حقيقة تي ولكن لما اشأ  
 فضلك سبق كلشي ورحمتك احاطت كل الوجوه وتطهرت  
 وكنونتي فاه اء يا الهى عما فات منى في ايامك فاه اء يا مقصود  
 عما فات منى في خدمتك وطاعتك في هذه الايام التي  
 فارقت شبيها حيون اصفيا لك وامنائك اى بيت  
 اسئلك بك وبمظم امرك الذي استقرت على عرش  
 رحمانيتك بان توفقتى على خدمتك ورضائك ثم احفظنى  
 عن الذين اعرضوا عن نفسك وكفروا بايانك وانكروا احقك  
 وجاسدوا برئمانك ونبدوا واعهدك ومبتدئك كبر اللهم باليه  
 على مشاهير عبيتك ومطلح احديتك ومعدن علمك و  
 تصبط وجيك ومخرن الهامك ومقر سلطنتك ومشرق

الوهيتك النقطه الاولى والقلعة الاولى واصعد القدر وسمى  
 الامم وعلى اول من امن به وبابته الذي جعلته عرشا الاستواء  
 كلتك العليا ونحل القهور اسمائك المحسني وشرف الاشرف  
 شهر من عنابتك ومطلعا لطلوع اسمائك وصفائك ومخرجا  
 للناحي عليك واحكامك وعلى اخر من نزل عليه الذي كان  
 وفوره عليه كوفوره عليه ونظهورك فيه كظهورك فيه الا الله  
 استضاء من انوار وجهه وسجد لذاته واقر بعبوديته لنفسه  
 وعلى الذين هم استشهدوا في سبيله وفدوا انفسهم  
 حيا لجلاله شهيدا والهي انهم عباد امنوا بك وبابائك وصدقوا  
 حرم لقائك واقبلوا الى وجهك وتوجهوا اليك شرفك  
 وسلوكوا اضراسهم رضائك وعبودك بما انت اردته <sup>فانتم</sup>  
 عن سواك اي ريت فانزل على ارواحهم واجسادهم في كل  
 حين من بدائع رحمتك الكبرى وانك انت المقدس <sup>الغيا</sup>  
 لا اله الا انت العزيز المقدر المستعان اي ريت استياك به  
 وديهم وبالذي اقمته على مقام امرك وجعلته قيوما على من  
 في سمائك وارضك بان تظهرنا عن العصيان وقد رانا  
 مقر صدق عندك والحقنا بسياذك الذين ما منعناهم مكافا  
 الدنيا وشدايدها عن المرجية اليك وانك انت المتشدد  
 قد نزلتني المتعالي المهيم الغفور الرحيم سميت جبرئيل

أعز

أما استنعت بنا رحب ربها قبل ان تمسكها  
أما سترنا سائلها في جيوها فإلما ارتقت إلى الرفق  
الأعلى كشف الله الجباب وعرفها عباده من  
أراد ان يزود الطاء الكبرى التي استشهدت  
موقبل فليرضه الزمان

بسم الله العلي الأعلى

ان يا قلم الأعلى ما اخذك السرور في أيام ربك العلي  
الأعلى لتغن به على افنان سدرة المنتهى بنجات  
الباها ولكن مشتك المصيبة العظمى اذا خرجت بين  
الارض والسماء ثم اذكر ما ورد عليك من شأنك  
القضا الجبري دموع من في ليل الاسهاف في ليلة الصبية  
التي فيها اهتز الرضوان وتزلزلت الأكوام واضطرب حيطانها  
الامكان وبكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن قول  
اول رحمة تزلت من سحاب مشية ربك العلي الأبهو  
اول ضياء اشرق من افق البقا واول سلام تم من لسان  
العظمة في ملكوت الامضا عليك يا اية الكبرى والكلمة  
العليا والذرة النورا والطلعة الاحديه في عيرون  
القضا كغنا فكر ضانك يا ايتها الورقة  
الحمر أنا لله من سقوطك عن شجرة الامر سقطات اول

سعدة المنقى وانكسرت افنان روحه له تاو وبيده شجرة  
 شجرة الطوبى واستدمت قابوس الايا واصفرت  
 الاصفياء وشبكت افئدة الاقبياء في الجنة المارى فان  
 روح الامس على حضن الكبرياء راحت. فكان لا ربح  
 والسما انت التي كنت لوجه الاماء شاهة المهدى  
 ولجبين النورى غرة الغراوىك شقت سبحات اورداد  
 عن وجه الاماء وديان زينت هياكل من مبالر ذكرى الملك  
 الارض والسما انت التي اذا سمعت نداء الله فانت  
 اقل من ان وسعت اليه منقطة سماه وادنت برو  
 باياته الكبرى وعرفت مظهر نفسه في اياه بعد الذي  
 فرج من في السموات والارض الا الذين اسكنهم به اراة  
 ربك العلى الابهى ونباهم من غمرات المنفس والطوى  
 انت التي كنت غرسية في وطنك واسيرة في بيتك وديانة  
 من ساحة القدس بعد اشتياك وممنومة من مقر  
 القرب بعد شوقك وقوتهمك انت التي لم تنزل وكنت  
 ارباح مشية ربك الرحمن كيف شاء واداد وما كان  
 من حركت كلا من سكون الا باسرع وادنه طوبى لك بما  
 جعلت مشيتك فانية في مشية ربك وملك فانيا  
 فيما اراد مولاك انت التي ما منعك اشارات اهل

الذئاق عن نير الافاق ولا اعراض اهل الشقاق عن مالك يوم التلاق  
 وتدفقت الميثاق في يودشاخصت فيه الابصار والفيض الفجائز  
 حول مظهير نفسيك المختار الاظليل من الاخيار فاه في مسندك  
 منح العلم على الجريان ومرت رواج الاضواء على اهل البيان ولبنا  
 انفصلت اركان كلمة الحامعة وظهرت على صور الحروف القطع  
 في وايل سواد الكتاب وبها اخذ القول حكم القيود في عالم الجبروت  
 ولبس الجبول اثواب السنون في ملكوت القضا فهو حتمك يا انبياء الو  
 البتائية صعب على ان اروي لذنيا ولا اراك واسمح هدير الورقا  
 ولا اسمع نغماتك في ذكر ربك العلي الالهى بالله يحزنك عزت الاشيا  
 بما خلق في ملكوت الانسار لبس مطالع الاسماء الثواب السوا  
 فكيف لا ذكر اجبية لهما الايام حتى فيها تعنت على الاقان بسون  
 الايمان في ذكر ربك الرحمن ونغماتك في شأء ربك العزيز المتنا  
 ارتفع حفيف سدة البيا وهدير ورفاء العرفان وخرير  
 ماء الجوان وهيزر ارياح الجنان وزقاة وديك العرش في ذكر  
 ربك العزيز المستعان انت التي بتسبيحك تسبح كل الوجودية  
 العزيز الودود وبعورك تكلمت الورقا وركبت الارياح و  
 مصابيح الفلاح وجمدت مياه الشياح عمت عين ما شهدت  
 في وجهك نضج الرحمن وما بكت بما ورد عليك من الاضواء  
 وخوست لسان لا يذكر بين ملأه الاكوان فيا بشرى لا ايام

فيها شركت على الشجر وتغيبت عليها بايات الاسدية واسجد  
 به فواد كل امة خاشعة خاضعة التي راوت ربها او منته باض  
 ضاحك متبشم فواحرنا لثلك الايام التي فيها اعطى وجهك  
 وستر ظهورك وضع لقائك فاه يا ايها الورثة الامنية و  
 الكلبة الاولى والثادجة القدسية والشمخ الملية  
 العمانية ولاية اللاهوتية والروح المملوكة في مسبينك  
 صنعت النجار عن امواجها والاشجار من انما رها والايات من  
 النزله والكلبات من معانيها والسماء من زلفها والارض  
 من انبائها والمياه من جوانبها والارياح من هبوبها وان لو اذكر  
 رذاياك على ما هي عليها الرجوع الوجود الى العدم ويرتفع صرير  
 القدم لم ادر افي رذاياك الشاكرين برب ملاه الاعلى اذكر ما ورد عليك  
 من اجابتك او ما ورد عليك من اجداء الله رب الانس والانس والحيوان  
 انت التي جعلت في سبيل مولاك ملا سملة امته من القانت  
 وبهجوت دموع القاصرات في الفرات وخزن حوريات الفرات  
 على وجه التراب وعمرن رؤسهن طلعات الافريدوس باورته  
 الحمر الهيبستك غيبي وجه النظم واذك السرور واضطربت اركان  
 البيت المعمور والوفى رفا المنصور فاه يا عمسينك قبل كل  
 الوجود من الغيب والشهود حكم الموت بعد الحيوة وتبسن  
 الاقبيد راء الامماء والصفحات ولما انصبت ذبايك

على ظهر الاعظم الذي كان مقدسا عن الالوان تفرقت وصفا  
اربعتهما وارخذت الالوان المختلفة والحدود العرضية لما  
القيت على ركن الاوّل من كلمة القوي تاخرت فيها حرفا لثابتا  
لحرفها واستقدت حوزة النفي وظهر منها ما احترق بقلب  
اليها فكبد اليها فلما قرئت على المقطعة الاولى صاحت و  
اضطربت وتزلزلت الى ان تزلزلت وظهرت على هيئة الحروف  
في الصفحات فلما سمعت نقطة العلم صحت وناحت و  
اخلفت وتفرقت وفصلت وظهرت فيها اهلوم مقتر  
ومظاهر مختلفات وبها استكبرن من لها على الله في يوم  
فيه شهد كل الذرات بان الملك لها الواحد المقدر اليها  
ثابته بما ورد عليك من اعدائك كما وان يستبق العذر لفضل  
ربك والقهر رحمة التي سبقت كل الاشياء اه باكلية اليها  
والاستشهاد في سبيل اليها كرم لي الى بكيت على الف  
شوة اللقاء اليها وكرم من انا ما احترقت بنا والاستيقان  
لوصال اليها وتوجهها الى وجه اليها الذي لا يرى فيه الا الله  
العلي الاعلى وانك انت ما اردت من وجهك لا وجه ربك و  
يشهد بذلك اهل ملاء الاعلى ثم اهل حيرت البقا  
حمت عين ما شهدت فيك اية التوحيد وظهرها والنظر  
يا ايها المذكور بلسان اليها فان الله حكم التائيت بجعل



ان يرجع اليك يا فخر الرجال فعود لك يا بطل الرجال طوبى لك يا فخر  
الله في ازل الازال عن شهبات اهل الضلال وحفظك من الزلا  
وانه طسوا العزيز المتعال واليه يرجع حكم المبداء والنال اسعد  
بانك كنت ورقة لم تنزل حركتك اربطج منسية الله وما اخذك  
اشارات اهل الضن ان الذين نقصوا الميثاق وكفروا بالله ما لك  
يوم العالاق طوبى لامة امنت بك وسمعت ذكرك في قمتك  
بجبل حبك واستقرت بك الى الله موحدك ومخالقك  
ما نانت حبك خالصا لوجه ربك انما ضارت محرصة  
من حياية التي لخصك الله بها واللجنة لمن قبل اليك وبك  
عليك وذارك بعد منك يا ايها المستور في الخبايا  
التراب تجسدك وديعة الله العزيز الوهاب في بطن الارض  
ودوحك استرقى الى الافق الابهي والرزق الاعلى اللهم يا  
الهي والين والاهام وعاد من عاداهما وانصر مربيين من  
من زارها خير الدنيا والاخرة وما قدرته للقرين من خلقك  
والخالصين من بيتك وانك انت مالك الملوك ودام  
الملك وفي قبضتك ملكوت ممالك الارض والسما  
تفعل ما تشاء الاله الا انت رب العرش والعرش ورب الارض  
والاولى سبحانك اللهم يا الهي اسئلك بمظهر نفسك العلى  
وبطونك الكبرى وبدايانك التي اسلمت الارض والسما

ثم فبذل القبر الذي جعلته اوعية تحرك ومقر ورقة من  
اوراق سدرة فهو ذلك بان لا تطوفى عن بابك ولا تتجلفى  
حوراً عما قدرته لا صفياتك اى رب اسئلك بك ولها  
وعظماها الاسماء كلها بان لا تدعى بنفسى وهوائى ولا  
تجلفى من الذين لم اعرضوا عليك واعرضوا عنك فى  
يوم الذى فيه استويت على عرش رحمتك وتجليت على  
كل الاشياء بكل اسمائك فاشرفى يا الله من بسبيل  
عرفتك وكوثر عنايتك لا تجعل به منقطعاً عما سواك  
ومقبلاً الى حور ومصلاك ولتلك انت المقدر  
على ما تشاء لا اله الا انت المتعلى العزى الوهاب  
اى رب اسئلك بنار التى اشتعلها فى صدر هذه الوجود  
التي تحركت من اربع مشيتك ونطقت على شاء نفسك  
بانك تحل قلب عبادة من نار حبيك لينقطع عن  
الذين هم كفر او يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الله على  
عبادك المنقطعين واحبائك الثابتين خير الدنيا والآخرة  
ثم انفضرك الا بائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا وقرابتنا  
وذو اقربتنا من الذين امنوا بك وبادراك كما انى انهم  
بوحدايتك ومعترفان بفراديتك ومذخرنا بامرك  
فناطقاً بقنائك انك انت الذى لم يزل كنت قاصداً ولا

تزال تكون حاكما لا يمنعك اسم عن اسم ولا صفة عن  
 صفة كل الاسماء خادمة لنفسك وطايفة في حوزك  
 منقادة لسلطنتك وخاشعة عند ظهرك وانارة لك  
 وخاضعة لدى بوارق انوار وجهك وانك لم تزل كنت  
 وتكون مقدسا عن خلقتك وبريتك وبذلك يشهد  
 نفسى وكل الذرات وكينونى وكينونات من خالق  
 بين الارضين والسموات لا اله الا انت المقدر المتك  
 العزيز

جناب شيخ باسم محبوب يكا حسن ك  
 راجيه اخوان جمال رحمن برا حاطه غوده وابواب فرج  
 وهيت انظرا اهل طغيان من ملاذ البيا سدره  
 افتطوه لا واير ليه مسلم قراضح ومبرهن است كهر  
 ظهرو قبلى ناس رابطه وربعه بشارت فرموده على قلما  
 مقاماتهم واستعدا تامم بعضى باشاره وببعضى  
 تلويحات خفيه واما ظهرو قبل فوق انچه تحقروا لند  
 مشوردر نصيحت وترتيب اهل بيان جمد فرموده  
 ومع ذلك وارد شد انچه وارد شد يك كلمه ذكر شيو  
 واز اهل بيان انضاف ميطلبيم يا در شيو موضعي  
 از مواضع كتب الطيه ذكر شده در حين ظهرو بعد

مجلس  
 ۱۷۷

در روز

در امرش توقفت نماید قل فأتوا بآفون فی العالم الخیر ان این  
گذشته با در هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر  
نفسی بایات ظاهر شود انکار نماید و یا بر قتل قیام  
کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید بر بعضی همان  
شبهه ایست که مداحیان ظهیر و مظاهر از مطالع سخن  
نموده اند قسم بیتمس معانی که اگر آیات متوله بدیده انکار  
شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل از آنکه بشود  
نقطه بیان روح مساویه فداه ناظر با این ایام بودند و این  
به عباده از قلم اعلیٰ جز و صابای محکم و نصایح متعم  
و مواظظ حسنه در ذکر این ظم و رجاری کشنده کتابها  
نازل شد انحر فکر نمائید که متصور چه بود  
کتابها نازل شد انحر فکر نمائید که مقصود چه  
بوده مخصوص کتابها نامیده اند و بدان اوج حج  
اسما را واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر فرموده اند  
و بعد مظاهر اسما را همیده اسما و صفت فرموده اند  
ان یا قلب العالم هلک من اذن لسمع ما یقر به حقاً  
الاخران فی هذا الزمان الذی رتفع نداء الشیطان عن  
نداء نداء الرحمن لا انا و جندنا ملائکة البیاء فی غفلة و خیران  
عظیم فو نفس المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که

کتاب الهی از هر قسمی بآنکه مخصوص ما کتابی است اما چه چه  
 شد که آنکه بندگان علم خیر و لکن کجا است اذان صحافی تا  
 ندانیم که از شرط احدیه در کل حین مرتفع اصفا نماید  
 کجا است بجزار حدیده که انوار حکمتیه الهیه را از کلمات  
 مشرقه ادرک نماید ظاهر شد قیوم و جلال معلوم و او است  
 جمال شمع که کل با و وعده داده شده اند مع ذلك و رواج  
 منتنه حد و بغض بر تیرا بشان اخذ نموده که بالمره  
 از نجات رحمانی و رواج سبحان در کربن نازل باقی  
 تقبوا الذین حقت علیهم کلمة العذاب و یظنهم من وجوه  
 قهر الله الملك المقدر العليم الحکیم معلوم و ندیت که اگر  
 باین وصایا و مواظبات عملی حرکت نمیدهند چه میکنند  
 لا فوالذی جعلنی مستغیا علی العالمین بما آتانی الله من  
 من عنده که فوق آنچه کرده اند و اراده دارند ممکن نبوده  
 ضلوا هدود و هجرت است که آیات الهی را از اذن میمانند  
 تا الله یلعنهم منزلها و هم لا یشرعون محبوب امکان مع  
 صیغه متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه  
 ظاهر شد مع هر نفسی که حرمه لا مراد اعتنا نند  
 با اظهار خاص و عبودیت نموده اند تضییع الاموال  
 و در اطراف ناس را بسوزد میخوانند ان عمل ترا بر عمل

وعدلی

نگار

حجر قدری انصاف لازم است لغز این غلام با نفسی <sup>عنا</sup>  
 نداشته این بسبی واضح است که هر نفسی که احسان نشد  
 مراد بوده و اظهار السلطنته و اغزاز الکلمه خواهد  
 بود هر نفسی که با این بی مته غلام داشته با و اظهار عبودیت  
 نموده اند خیر الامر الله و بیجا علیه واحدی از حای الهی  
 خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع نمو  
 ایا انوار الهیه در قلوب بریه باقی ماندن و ایا انوار مصباح  
 احد تیره در آمدن خلیفه <sup>جلی</sup> نمروده چه شده که هیا کل  
 نفوس از این نار مشتعل شده اند و از این انوار مستفیض  
 نگشته اند بکوی کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن  
 غیر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده <sup>بجمله</sup>  
 نماید که شاید بچون و معتزین ملحق شوید البته هر چه <sup>تخصیص</sup>  
 حوکت نماید احسب بیندازید فصل اشارات و <sup>تفکر</sup>  
 و بشر احدیه توجه نماید قلم قدر میفرماید یا لود و خنیم  
 نمیشوید یا میشنوید و ادراک نمی نمایند اگر قادر بر  
 طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هواها <sup>افا</sup>  
 طیران نمائید اگر باات بدیعه عربیه این نظم و در ادراک <sup>تفکر</sup>  
 کنید در بیان فارسی که انقبیل نازل فرموده و کلمات <sup>تفکر</sup>  
 که در این نظم و نازل شده تفکر نمائید لکن <sup>تفکر</sup>

سبباً فوالذی اشتعل نار حبه فی نام علی ثمان لا یقرب هاما  
اعراض العالمین که طلعت بیان مقصود می بر این نظم و در  
روحی لفسه الفدا ما قصر فی تبلیغ امری و لکن التماس هم  
مقصدون و مفرطون هر نفسی که یکساعت خرد را الوجب  
از حیث اشارات مقدس کند و در آنچه از سلوکات الهی با  
عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تا الله بفضیح عربی الخابین  
و نیوح لهذا المظلوم المسجون الغربا احبار صلبه انکله  
اشیه در ناله و عینیتند و لکن بر تیره و غفلت عنایم اینست  
که در کتب الهیه از قبل نازل که از احبار انهار جاری و لکن  
از قلوب اشارت زنی ظاهر صدق الله العلی العظیم بدان  
ای ساقی که کلمه الهیه جامع کل معانی بوده یعنی جمیع  
معانی و اسرار الهی در آن مستور طوی لمن بلغ الیها و انج  
لثالی المکسونه فیها اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس  
ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق میماند  
همان قسم شمس کلمه که از افق مشتی ربانیه اشراق فرود بر  
کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا التشبه چه که  
شمس ظاهر و مستعدان کلمه جامع بوده فکر لتعرف و لکن  
اشراق شمس ظاهر بیض ظاهر ادراک میشود و اشراق  
شمس کلمه بصیر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر فی مدد

ماسراق باطنیه کلمه اطمینان از عالم و اهل ان منقطع شود کل خلقت  
 و مقصود بر خن اهند شد تا کشفی بر جلال الهی ملائکه نماید باسراق  
 و انوار بیاد در کل مشاهده مینماید و هم چنین اگر باذن  
 ظاهره توبیه نماید آوازه اطمینان را در کل زمین افضحا  
 نماید ندای الهی انزال مرتفع و لکن اذان ممنوع و اسراق  
 انوار بیاد افاق ظاهره و لکن ابصار محبوب ای لیبیب  
 لازم که شاید با کسیر اسم اعظم رمد ابصار و ارفع نماید  
 و شمس وجود را ذهب نماید او کاش از وجود بالین  
 عرصه عرفان محبوب عالمین و مسیح میشود تا از عرف  
 ظاهره کلمه علوه را نمایان ظاهره تفصیل فرماید مرغی مارضیا  
 شده که روح ان بسیار مشکل است الا من استغنی من الذر  
 الاعظم و از اینست که هر نفسیکه بجان خود فاسقه را بجه  
 عرفان استسحاق نمود حق را مثل خود فرض نموده و اگر  
 الیوریا بین مرز مبتلا شده که از حق و ماخذ حیرت مانده  
 از خدا میخواهد که فکوب را ظاهره با بصارت احدید فرماید  
 که شاید خود را بشناسد و حق را از روشن قیصر دهند <sup>مقصود</sup>  
 حق از کلمات منزله ادرک نمایند و اگر اسم بمقصود الهی  
 فائز میشود ند در حین ظهور مستحب غنی مانند مع الله  
 سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بجز فی ان معانی ان



فآنرا نکشند چنانچه با مرآت از مقصود محتجب و غافل بوده اند  
 مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور در مسطور کل محور و نشأ  
 نیکیه بعضی از صفاتی که نزد عامه بوده نفوس سبیکه خود را  
 از خواص میشمردند از او غافل مثل کون قائم در نفس  
 معروف و بشأ فی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل  
 شده الحضررت متولد میشود و حکم قتل بر او جاری نموده  
 ملا حظت کنند خواص چه مقدار بعید و شکر و بر بوده اند تا  
 آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود  
 مشایع بود کشت و هم چنین قیامت و مایهات و یا که احدی  
 بر شیئی از ططام بجز این بیانات که در کتاب الهی بود تا اثر نه  
 و کل سر بر آب توتم نموده چنانچه مشاهده شد و آنرا  
 مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بود  
 اند و بخبار و هم و همین ظنون جمیع بر تیرا از منظر احدیه  
 منع نموده تا آنکه آمد مطهر کبر و فاسد را بکوش اولی غسل  
 داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد و حال ملا  
 فرمائید آنچه ظاهر شده حسنائی بود که جمیع از آن غافل  
 بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکشوف بود  
 و نقطه بیان روح من فی الامکان نداه طلعات معانی  
 مقنوعه در دعوات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند

هذا حق لا ريب فيه واكر گفته شود از قبل بر سبيل اجمال  
 ذكر شده و امد صين و مفصل حق لا ريب فيه واكر گفته  
 شود كه اخذ در فهم و رديج ظاهر از قبل نبوده و كل بر صيت  
 اين قول هم صاسج و تمام است چه كه اگر حق جال ذكر بگله  
 اليوم متكلم فرمايد كه جميع ناس از قبل و بعد بان تكلم نموده  
 و فائيدان كلمه بديع خواهد بود لو انتم تكلمون در كلمه <sup>جد</sup>  
 ملائنه كنيد كه در هر ظهوري مظاهر حق بان ناطق و صبح  
 بره از ملائ مختلفه با اين كلمه طيبه متكلم مع ذلك در هر ظهور  
 بديع بود و ابا حكم بديع انا و سلب نشد كلمه كه حق بان تكلم  
 مي فرمايد در ان كلمه روح بديع دميره ميشود در نيات حيق  
 انا تكلمه بر كل اشيا ظاهر و باطنا سر و صيهايد ديگر تا چه  
 زمان و عصر انا كلمه الهيه از مظاهر افاقه و انفسيه ظاهر  
 شود و اينكه بعضي از ناس بعضي از مطالب موهومه  
 متكلم و بان اظهار استكبار مي نمايند جميع عند الله  
 مردود و غير مذكور چه كه فخر در عرفان حق و ثبوت <sup>سوخ</sup>  
 و استقامت در امر الله است نه در بيانات ظاهريه  
 چنانچه كرمي بود قبل اين مراتب را بيان فرموده فانظر و انظر <sup>نبا</sup>  
 مثلا نفوسيكه مذوق عرفان ارقعي نموده اند و نفوسيكه  
 در ادنى رتبه مانده اند عند الله در يك مقام قائم چه

که شرافت علم و عرفان بماه و علم و عرفان نبوده اگر شرفی بقی  
 و غیره باشد و شود محبوب و آلام مردم و کمال الفاظ در انشاست  
 واحد مذکور مثلا لویقول ولدت کفوله لم یولد له یولد اکثره  
 بر حسب ظاهر تریه الحی از نسب و مثل و نظیر منتهی مقام  
 عرفان انام است چنانچه بین ما س هم این مقام از او ابرق  
 و آکن امتیاز هم نقل بقیول حق است و باراده او تحقیق شد  
 چنانچه در کورفرقان و بیان مشیت الهیه بشتریم صرف و  
 تقدیر محبت تعلق گرفته اند و افاده عبارت تجلیات این  
 بیانات ثابت و ظاهر و لایان بحر قدما از جمیع این بیانات  
 محدثه مقدس و ساحت قدس از جمیع این بیانات متن نظر  
 باید ما جمل امر الحی باشد نه بعلو و دنور انب عرفان لفظیه که  
 بهر برتیه شتقق شده بایست کنت مستطیعا باطهار ماهو  
 المستور و عدم استطاعت نظر با حجاب نفوس است و آلا آنه  
 هو الغنی الحمید و حق فرمودن ترانی و وقتی فرمود با نظر ترانی  
 باری الیوم هر نفسیکه تصدیق نمود با فیه از سماء مشتی  
 الحی نازل او مبتدی درون عرفان مرتقی و فائز و من دون آن  
 محروم و معدوم و مثل الله بان یوقنا و یا کرم علی الاستقنا  
 فی هذا الامر الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ الشکر  
 سكان ملایین الانشاء الا الذین سبقتم الهدایه من الله

المؤمنين القیوم ای مقبل در ایضا از قلم اعلی جاری شده و دست  
تفکر فرماید تا ابواب علوی و کائناتیه بر وجه تلبیت مفتوح شود  
و خود را از دون حق غرق و مستغرق مشاهده نماید و در هر چه مشاهده  
کند و در حق مخصوص است باطنها را معارف ظاهره و تخیر حکام  
ثابته بین بریه بلکه در همین عالم و در مثل اشیا با حاصل فیوضات و  
استعدادات لامتنعین شده و خواهند شد با اقتضای قوت  
و اسباب ملکوتی ظاهر میشود و در این مقام مجهول و در جواب سوال  
یکی از استیسا نضاری که در مدینه کبیره سناکن است از آنها  
مشیه الرحمن نازل و در این مقام بعضی از آن ذکر میشود که کشتا  
بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه طیبیه که از ابصار مستود  
مطلع شوند قوله تعالی قد حضر کتابک فی ملکوت ربک العزیز  
و اخذناه بروح و رحمان و اجینا ک قبل السؤال فکر لغرف  
و هذا من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک بما فرقت  
بذلک و لو هو مستور منوف یکشف لک انشاء الله طرا  
و ترى الالات العیون ان الایها المنعسر فی بحر العرفان و  
الناظر الی شطرتک الرحمن فاعلم بان الامر عظیم عظیم فانظر  
ثم اذکر الذی سمی بیطرس فی ملکوت السمواته مع علو شانہ  
و جلاله قدره و عظم مقامه کاد ان یرذل قلداه عن الصراط  
فاخذک ید الفضل و عصمه من الزلل و جعله من المؤمنین

انك لو تصرف هذه النعمة التي هدرت بها الودعاء على اثنان سداً <sup>لنتهم</sup>  
 لنتهم بان ما ذكره من قبل قد كان بالحق واذا ما اكل في ملكوت الله من نعمة  
 الباقية الا بغيره ويشرب من كوثر الحقايق وسلسيل المغان ولكن  
 الناس هم في حجاب عظيم ان الذين سمعوا هذا المنداء وانفعلوا  
 حينئذ لو كانوا اعداء لغيرهم من ان يتوقفوا في هذا الامر  
 لكن ظهر ما ظهر وقضى الامر من امر الله المقدم الخبير الخبير  
 ما فقه قد جاء الروح مرة اخرى ليم لكم ما قال من قبل انك  
 وعدت ان يري الالواح ان انتم من الغارفين انه يقول كما قال  
 وانفق روحه كما انفق اقل مرة حيا لمن في السموات والارض  
 ثم اعلم بان الابن حيا الذي اسلم الروح قد بكت الاسباب كلها  
 ولكن بانفاته روحه قد استعد كل شيء كما تشهد وترى في الجسد  
 اجمعين كل حكميم ظهرت منه الحكمة وكل عالم فصلت منه العلوم  
 وكل صانع ظهرت منه الصنایع وكل سلطان ظهرت منه <sup>السلطان</sup>  
 كلها من تبايد روحه المتعالى المتصرف المنير وتبين انما <sup>حين</sup>  
 الذي اتى في العالم ليحيا على الحكايات وبه ظهر كل امر من <sup>طاعة</sup>  
 الجبريل والسمي وبه كل سقيم عن سقم الغضلة والشوى <sup>وت</sup>  
 عين كل حق وتركت كل نفس من لادن مقدر قد برى في <sup>سما</sup>  
 تطلق البرص على كل ما يصيب به العبد عن عرفان به <sup>بها</sup>  
 احتجب نوابر من ولا يدكر في ملكوت الله العزيز الشديد <sup>بها</sup>

ثم يدان من كلمة الله ظهر كل برص وبرء كل عليل وطاب كل  
مرضى وانما لهم العالم طوي لان قيل المير بوجه منير ثم ادع بان  
الذي صدر الى الشفاء قل انزل اليق وبه مرت روايح الفضل على  
العالم وكان ربك على ما اقول ثم هيد قد تحط العالم برحوصه  
وظهوره والذين اشتغلوا بالدينا وزخروا بالايدي ومن عرف  
القميص وانا وجدناهم على غفلة عظيم فلان الناقوس يصيح  
باسمه والناقور يذكره وليته هد نفسه لنفسه طوي للعالم  
واكن اليوم قد برء الابرص قبل ان يقول له كن ظاهر وان  
مظهره قد برء العالم واهله من كل داء وستم فتعالي  
هذا الفضل الذي ما سبقه فضل فتعالي هذه الرحمة  
التي سبقت العالمين انك يا ايها المذكور في ملكوت  
الله ان استقدر من ربك تم وقل يا ملاء الارض قد جاءكم  
العالم ومضرم النار في قلب العالم وقد ناد المناد في بيته  
القدس باسم علي قبل نبيل وبشر الناس ببعث الله في  
جنة الابهى وقد اوحى يا ايها الفضل على وجوه المصلين  
وقد جعل ما رتم من الشمام الاعلى في ملكوت الله ربكم  
والا على والذى اراد ما كمله وانه ليرزق بلذخ فلقد اتم  
ناقوس الاعظم ويدقته يد المشير في جنة الاحدي ان  
ياقعه لا تكون من الغافلين انشاء الله خلقه في الاشراف

که مقصود حق جل و عز را از بیانات ادراک نماید و در کمال  
خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ وصیانت ان را  
مشکر کرده و جهد نماید تا علم ما پیش از تدبر و هر نفسیکه <sup>شکر</sup>  
از گوشه میان مرزوق شد ادراک مینماید که در هر نفسیکه <sup>شکر</sup>  
ظاهر شد آنچه از ال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل  
بعینه ظهور این ذکر تا در وحشت و در بعضی از الراجح <sup>نامه</sup>  
ذکر شده ملا حظت فرمایید اینست آنچه هر که برای  
استعداد اهل عالم آمده هنگام خدای عالم و اهل آن <sup>اسید</sup>  
امداد کسیکه باقی بود تا حیوة باقیه بخشند و باقی دار و مایه  
زندگی عنایت فرمایند ثابت شد آنچه در بیان نازل شده  
اینست آنچه ال موجود که فرموده بعد از من میاید و پیش  
از من است او بود آن ندا که ما بین آسمان و زمین بلند شد  
که مقامهای اعلیٰ را درست نماید و تعمیر کنید یعنی  
قلوب را و آن همان ندا بود که این ذکر تا قبل از روح فرود  
من او را نگم که در بنیان ندا میکند که راه خداوندی  
در دست کشید اگر از فی از آسمات متولد میشود <sup>اصن</sup>  
بود از اینکه انسان متولد شود و در بگردد اعلیٰ <sup>مستور</sup>  
کرد و طوبی للستقام فویل للرضعات بگو قلم اعلیٰ <sup>اضطر</sup>  
او هم کشتگان بر تیهوی مراقبول ندانید و دعوی

نموده اید نفسی را که بزرگتر از خلق بوده قبول دارید دروغ میگویند  
 اهل فاشند و از صبح منیر در کربن اگر قریب جویند البته در وقت <sup>شسته</sup>  
 اعمال مردوده نفسانیته دیده شود و ای بر نفسی که از آن  
 ایام و عمر آن غافلند عنقریب بر خود توجه نمایند و بیابند  
 نفسی را که تسلی دهد ایشانرا خوشحال صدیقان که بعد  
 مبینه تر شدند خوشحال عارفان که سبیل مستقیم <sup>را</sup>  
 شناخته اند در ملکوت او توجه نموده اند خوشحال مسروران  
 و مخلصان که سرهای قلوبشان بدین عرفان امیر رحمن  
 مشتعل و روشن شده و بزخایجات انقطاع از هوس و با <sup>یا</sup>  
 اجزان و افتنان محفوظ مانده نیکوست حال قوی دلان  
 که از سطوح ظالمان قلوبشان ضعیف نشد و نیکوست  
 حال بینایان که بر بفا و فنا هر دو مطلع شده اند و بسط  
 بقا توجه نموده اند و از اهل بقا در حیرت اعلیٰ مآوردند  
 البته قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصیرت بگو  
 ای بندگان در هر صورت مقول و مدبوحید چه بسیوف  
 امراض و چه بسیوف اهل اعراض در این صورت اگر کسب مشیر <sup>ها</sup>  
 مشرکان در سبیل محبوب عالمیان گشته شود ایت و حق  
 بوده چه که دین نفس محبوبیت این شمر خوبتر از هر ش  
 مکنید و از دست مدهید نیکوست حال درست <sup>را</sup>



که از اعمال ایشان عرش قبول رحمن ساطع است بداست  
 حال بخازان و مفضلان و ظالمان اگر چه ما بین عباده  
 بفرزت و شدت ظاهر شوند عنقریب ذلت ناکویان و  
 غضب جباریان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بر وح  
 بدویع در جمیع اخیان این نمان از اذوق نم مشیره زمین  
 مشرق و آن کلمه نیست که باین معنی روح مستطابیه و  
 که بگو موی برای دین و این آمد و این ذکر برای  
 غسل شهید و من برای آن آمده ام که حیات جاوید بخشیم  
 و در ملکوت باقی در او دره بگرای و درستان ساقان و  
 در کین کاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمان  
 مشوید و ثالم حیا الهی را از ندان حفظ نماید قسم  
 بر نیز اذوق سر آه معانی که اگر هستی ایو و حیات او  
 خرق نماید نداء الهی را اصفا نماید بیکوست حال آن  
 که اصنام و همیه را بقدرت الهیه شکستند و ندای  
 شنیدند از ما بین اموات برخواستند علیهم نقیض الله  
 مالک الاسماء و الصفات ای اهل ارض ندای زمین  
 ما بین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم را از اصحا  
 کلمه الهی بیارحت مشتعل و لکن افسرده کان در وجود  
 غفلت ایشان مانند اند حواریت انرا یافته اند تا

در

رسد با اشتعال هم في القبور وخال دون قوموا يا قوم  
عليه نصح الله وقد جاءكم اليقين الذي بشركه به القائم  
ويزيد من زوال الاكبر والفتح العظيم والمخلصون  
يفرحون والمشركون يبار الخلق يحترقون قل اقمكم  
بالله يا ملأه البيان بان تنصفوا في كل امر واحد  
ويعلم ان يوم الرحمن ماء لوق هذا امر شيعي عن ائمة  
في لا كوان كما نزل في البيان وانتم فعلتم بغير ما دخلتم  
ولو علمت هذا النظم وروى في شيعي دون ما دخلتم به يا ملأه القائل  
دليل من ذي اذن واعية ارفى بغير حد ايد ليجمع ويشرف  
قل قد تبكي من الله وانتم تلعبون يا من تحببكم ومن  
فعلكم اهل ملأه العالمين اي دوستان من شما  
بيان من يدور ودر چشمه قطره از كوش معاني و معاني  
حكيك بيان في يقين چشمه ها از خاشاك نظون بارها  
با ك كنيد تا از شما خورد و امثال اين مسائل مستوله  
جواب هاي حكيمه متقنه ظاهر شود و اين نظم و اعظم ايد  
كل بعلم و حكم ظاهر شود و يدي كه كل برة بال كل الاشيا ان  
هوب لو اقع الحية دواين آيام لا شهيدية على قدرها حل  
فيوضات ربانية مشه اند در غيا هب كلمات متنه  
جواب مسائل مذكور و مستوره مكوته نازل انشا

الله يبصر الخ و كذا الخ نظر فرمائید متعرف ما اردت  
 و این سؤال را بینه از روح نموده اند که این ذکر را  
 و ناس را بخواند و غسل تعمید دارد مقصود از آن بود  
 چه بوده و از این ظهور چه فرموده و امید که برای من شد  
 دهد و ز غافره و در باغچه ما دور بود و من امید از این است  
 اهل عالم یا ایها الناظر الخ النظر الیک اخوان بر تیره سید  
 که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله بیکی عینی  
 لسانی و کتب ما بیخروج منها من کسان کائنات  
 و جمعی چه که اهل بیان نبیانی استجبه شده اند که اکثر  
 از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حق جل شانهم بان  
 امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند مقبول دار  
 مثلا بلیس الا کین نوشته ایات در اول ظهور حق  
 بوده و حال نیست بگوای اهل بیان فانصفوا باللح  
 ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عز  
 که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید  
 و خود حکم نمائید شما که بحکم حق و ما تزل من عند رب  
 نشدید و لکن حق بحکم شما اگر بانصاف واقع شود  
 است که شاید چیزی بانصاف باز شود و الی الله تا  
 باشد و این واقع است که جمیع بیان نصیر میامن

غیرا و بلیغ الف این قول معروض باطله است مع ذلك  
 باین جرئت من غیر متر محالفت کل بیان نموده و  
 مینمایند و مع ذلك خود را فاصر بیان میدانند و  
 الله ان البیان ینوح منهم و بلیغهم حال لوجه الله فی  
 الجمله تفکر نماید که سبب اینکه باین جبارت در  
 حرمت کتاب الهی مجید نموده اند چیست این بسی معکو  
 و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیار است  
 و آنرا الذی انطقت فی البیوت و اظهر فی الاموات امر اگر  
 مطمان نبودند هرگز چنین جسارت نمیدانند  
 از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده  
 که سطری مستطوری نمیکند که در آن مذکور چه بود  
 و چه نکونیا که در نظر و بعد توقف ننمایند و خجالت  
 نخواهند مع ذلك انکار نموده اند و امثال این امور  
 عظیمه که جمیع میدانند عامل شده اند و نفسی و غرض  
 نموده و لکن باین دفتر که با اختیار و شک ناطق است  
 نسبت داده اند که احکام بیان از انسخ نموده الا لعنة الله  
 علی القور الظالمین مع آنکه بنص بیان این ظهور مختار  
 بوده و خواهد بود و جمیع بیان بدکر و شایسته با ظهور  
 و بظهورش مبشرها بظهور من جنده هو ما ظم من

تصمیم

قبله ومن قرئ هو مشرك كذاب ومنكر تواب وازا باي كشته  
اکثری از اهل ادیان از مقرر اقدس خارق عادات  
دیدند علی شان لایذکر بالبیان فاستلوا الله  
ومن حوكمها البظهم لکم الشق ومعلوم نیست که آن  
نفس معرض در خود چه قائم است لا فو نفس الیهما  
لیس الا علی افن کبیر از حق بخوا هید توفیق عنایت  
فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لان هذا  
الامر عظیم عظیم زود است که غلبت آن و اغوا بشوق  
لا یبقی الا من کان ناظر الی المنظر الا کبر و منقطعاً عن  
فی السموات والارض جبالاً المقدر الی المنزله الحکیم الیوم  
یوم نفس امر الی است بر هر نفسی لازم کرد که در کمال استقامت  
نا را بشطر الی دعوت نماید انشاء الله جهاد الیغ  
نمائید که شاید کم گشتگان بریه نفس و هوای بافتق  
اقدس الیهی توجه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده  
و خواهد بود چه که مگر هر نفسی اثر اوست نفس  
اثر مثال بلجم بی اثر در منظر اکبر مذکور الله ناظری شود  
ولله تبلیغ امر نمائید باعرض و اقبال ناظر نباشید بلکه  
ناظر خود متی که بان ما مورید من لدی الله اینست  
اعظم دستکاری ابدی و غیر جاودانی و عنایت

حق در کل احیان و مدد فیضش در کل او ان سید  
و خواهد رسید من کان له انتم و یئیر به بالحق  
و آیه علی کسفی قدیر و الهباء علیکم بالعبائی بدنام  
ملکوتی و بقاء  
جبروتی  
هذا ما نزل عن جبروت الله عز وجل الذي نزل بالاسلام

بسم الله العليم الخبير

ای سلمان من لدی الرحمن ما مور بودی که بخت  
دقتار نمائی و نکم کنی که صا دان نوب شیاطین بالواج  
صین ضری وار شود حمد کن خدا را که بید قدرت  
خود نور حفظ نمود مع انکه رؤسای مشرکین بهر  
بلدی اخبار دادند در اخذ تو و ما هیله من لدین  
و این از قدرتهای اشکار برود که تو دور دست کن  
و تگون من الموقنین و لکن بعد انیل مقصود و  
الواج ان اخذ الاحباب بسطان نیک العزیز الوهاب  
تا ان رضه بیا ما بین ارض و سما از سهیای تو ظاهر و  
کرد محبوب واحد و قلب واحد فکر و کن من العارفين  
و ان سئلت عن الحق لا تقل الا ادری قلای خوری اهام و  
ان الله لا اله الا هو و حفظی من ضر عباده الغافلین  
و کشف عنی غطائی فی آیام الی کنتم فیها حاضر انقضاء

الوجهه و اشرق على باباته ثم كلماته و قدرته التي احاطت  
 العالمين اليوم بر كل الازمات است که سعی فرمایند که شاید  
 از عنایت الهی امری از ایشان در این ظاهر مشهور  
 استکاری ابدی گردند و بمملکت بقای حقیقی بانی  
 وارد شوند ملا حظت در هدیر و تقا و طین در اینها  
 آن افند ناس را بنیایه ادره جذب نماید و بسط  
 هدایت فرماید و از این اثری بنظر و در اینها  
 که چیست مقصودش پس کلمه حق مبین را بیان باید کرد  
 الله حق ثم ذر الناس فی حجابهم و خروضهم ولا تفتق من  
 احد فوق کل علی الله الهمین القیوم حکمت محبوبی است  
 و لکن نه بشانیکه کلمه الله فتورماندر حکمت ما بین  
 لایق نه ما بین اغیار اسمع نصیح من شیخک بالحق و کن  
 من العالمین و الیها علیه علی عباد الله اشخاصین  
 تا اینمدت از نظر محو نشده جهد کن که ازاله تلقاء  
 مذکور کردی و الاستلام علی من اتبع الهدی

بِسْمِ الرَّبِّ الْعَلِيمِ

سجنانك يا الهي والله من في مآكون الامنا وسلكنا وسلكنا الارض والسماء  
وما بك وبملك من في جبروتنا لنباء ترى وتعلم آني قمت على ذكرك  
في ايام نبينا اهدت فرائض العالم من خشية نظاهر فرك الذي  
كفروا بايانك الكبري واعرضوا عن انك لاهل ارب رب تعلم  
قد هاجرت في سبلت واقلت الى بحر علمك وساجود  
ان دخلت البحر بامر الله وتزقت بلقائك وفوق باصفا  
ندانك وسربت وجيق اللقاء من ابادى عطائك انك  
يا الله العالم وتصود الام بان لا نظردني عن باب فضلك  
قد ولي من قلبك لاهل ما قدرنا لاصفيانك وامانك  
اربت هذا يوم بشر البعاد فبريظهورك وبرونك وعلما  
كلتك ونفوذتيتك فلت وقولك لاهل يوم ياتي  
او بجزايات ربك ويوم يقوم الناس لرب العالمين ا  
باناق الاصباح وشخر الارباح بجهد اليوم وبالاصباح الذي  
او قد اصبح اودتلك من رضك وسماك بان توبه  
اجتلك على الاستقامة على امرك ارب رب نور وجههم بانوا



فجاءهم بظهورك وقاومهم باثباتك ثم ساءرتك وعزناك ورحمتك  
بانوار ملكوتك وجبروتك ابرئ انهم جلاوا في خبايا  
الاجاح جبارك من قبل وشاهدوا في سبلك مكالمة  
عبي ولا يفتادون قدرهم بالاله الوجود من فضلك بنا  
بنفس لظنك ويلون لظنك ابرئ انهم هذا امامهم  
اترك كباك وخائف جدك وذورك والواحد منهما  
اشرفناهم او امرك من فاق ساء فضلك اسنك بها  
وبالذين خضعوا للظهور ابرئ انهم بان تقدر لاجنانك  
ما تخرج برفلوعهم ويقربهم من ابرئ انهم جلاوا من  
بانوار ثم عدلك ودين اعوانها بها كل مطاع العبد  
ولا تصاف بغيرك بذلك فمن اجبك والذين انزلوا بها  
ابرئ انهم الكرم ذو النضل العظيم فسطر ونفع وانك انت  
المقدر والقدير ابرئ انهم بظاهر توجدهم ومطالع  
تجربيدك بان تكسبك ولا تجانك ما ينفعنا في كل عالم  
من عوالمك ونحفظنا باطمانك انك انت الذي لا يخرجك

شئ ولا يملك امر إلا الله ان الله تعالى المتقد السليم الحكيم  
وصل اللهم بالهم على انبيائك واصفيائك واوليائك  
وعلى الذين اجابوا الى دعواتهم في سبيلك وفازوا  
بالشهادة الكريمة في حجتك اشهد انهم عبادك الذين نفعوا  
بمسئلتك وشربوا كوثر الشهاده  
باسمك العطر الكريم